ملائكه

. نويسنده : آيت الله محمد شجاعى

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است

# پيش درآمد

به نام خداوند هستى بخش

يك. وجود ملائكه از مسلمات آيين اسلام است و به فرموده علامه طباطبايى قدس‌سره «در ساير اديان نيز تا حدودى چنين است». بر اساس روايات انواع و افراد آنها از ديگر مخلوقات خداوند بيشتر است و وجود غير مادى و غير جسمانى آنان و قصور فهم و ادراك ما از دريافت حقايق باطنى جهان هستى، موجب گشته تا تصوير و تصور صحيحى از اين آفريدگان الهى نداشته باشيم و بعضاً با اوهام و تخيلات خويش، حقيقت آنان را طور ديگرى در ذهن ترسيم كنيم؛ براى رهايى از چنين وضعيتى، نيازمند به مراجعه چندباره، انديشه برانگيز و با تعمق به آيات و روايات و تفاسير روشنگرانه اساتيد معارف الهى هستيم و در اين خصوص هيچ ترديدى روا نيست.

دو. آيه الله استاد محمد شجاعى - دام ظله- از جمله اساتيد برجسته روزگار معاصرند كه با احاطه به آموزه هاى دينى و هندسه معرفتى اسلام و تسلط به آيات قرآنى و روايات نبوى و علوى، در بيانى شيوا و رسا و در عين حال عميق و دقيق، معارف اسلامى را به جويندگان و تشنگان ارائه و آنان را از اين جام زلال سيراب و گاه سرمست مى سازند. انتخاب موضوع «ملائكه» و كالبدشكافى برخى از حقايق و ابعادى از مسائل آن شاهد درستى بر اين مدعا است.

سه. هر چند به دليل گستردگى و پيچيدگى مبحث «فرشتگان»، نمى توان انتظار داشت كه در يك كتاب و رساله همه مباحث بايسته مطرح شود؛ ولى در عين حال به دليل سليقه خاص و ويژه استاد، عناوين مهم و پراهميتى در اين خصوص گزينش و تفسير شده است كه مى تواند به عنوان «شاه كليدي»‌ براى مطالب ديگر اين موضوع تلقى شود. علاوه بر آنكه به دليل رويكرد مخصوص ايشان به معارف اسلامى و ارائه مباحث عقيدتى در قالبى نظام مند و روحى اثرگذار و تحول آفرين، سلسله گفتارهاى اين دفتر عمدتاً به شئون ملائكه در خصوص انسان ها پرداخته است كه در راستاى آن، نكات حركت آفرين فراوان است. مجموعه اين گفتارها، در طول ده ماه - از اواسط تابستان ١٣٧٢ ش تا اواخر بهار ش- بيان و سپس در تابستان سال ١٣٨٢ از راديو قرآن پخش گرديده است. تاريخ هايى كه در اول هر گفتار آمده، مربوط به زمان ارائه مباحث از سوى ايشان است؛ نه زمان پخش از راديو قرآن.

چهار. كسانى كه با هر دو سبك بيانى و بنانى، گفتارى و نوشتارى استاد آشنا هستند، به خوبى مى دانند كه اين دو سبك در عين قرابت ها و مشابهت ها، تفاوت ها و تغايرهاى اساسى دارند؛ از اين رو، آثار ظاهرى اين دو شيوه گوناگون و مختلف است. اگر ايشان مى توانستند خود آنچه را كه در سلسه دروس خويش در قالب نوارها آمده، ‌به رشته تحرير كشند، بسى جاى شكر و سپاس داشت. علاوه بر آنكه اثرگذارى مخاطب و رضايت مندى او بيشتر مى گشت؛ ولى تقدير الهى تا كنون بر اين قرار گرفته است كه علاقه مندان از اين مسأله محروم باشند. اما با اجازه ايشان و تحت نظارت و اشراف معظم له، مقرر شد دروس بيانى و گفتارى ايشان، به وسيله اينجانب تنظيم، نگارش و منتشر شود. از اين رو خوانندگان گرامى انتظارات آثار قلمى ايشان را نبايد از اين سلسله دروس داشته باشند؛ پس بايسته است كه محسنات رابه ويژگى هاى تحسين برانگيز استاد برگردانند و كاستى ها را به تدوينگر.

پنج. با نظر ايشان، كوشش شده است كه ترجمه آيات بر اساس ترجمه مرحوم آيه الله الهى قمشه اى باشد؛ ولى در عين حال در پاره اى از موارد، به دليل دقت بيشتر و روان تر بودن مفاد آيات، از ترجمه استاد فولادوند نيز استفاده شده است.

شش. در برخى موارد محدود و اندك، نياز به توضيح بيشتر با ارجاع به منابع ديگر احساس مى شد. اين مواضع با قرار گرفتن حرف ‍ [ك] در ميان دو قلاب، مشخص شده است.

هفت. بعضى از مباحث - كه دخالت چندانى در اصل موضوع نداشته و استاد به دليل نياز مخاطب خاص، در نوارها مطرح كرده اند - حذف گرديد تا چارچوب مباحث و فراگيرى مخاطبان حفظ شود.

هشت. بدون شك هر چه در امور چاپ و نشر دقت صورت گيرد، باز مواردى غلط و اشتباه - كه كاملا غير عمدى و در واقع سهوى بوده است - رخ مى نمايد، پيشاپيش از وجود آنها در عين اندكى پوزش مى طلبيم.

نه. لازم مى دانم از حضرت استاد - كه علاوه بر پاسخ مثبت به درخواست تنظيم و انتشار اين سلسله درس ها- با حسن ظن، نگارنده را مرهون الطاف خويش ساختند،‌ تشكر و سپاس گزارى نمايم و اميدوارم دعاى خير ايشان بدرقه راه باشد. همچنين از همه عزيزانى كه تمايل قلبى نداشتند كه از خدمات و زمينه سازى آنان جهت نشر آثار استاد، نامى برده شود، تقدير كرده و از درگاه ايزد متعال برايشان سلامتى روحى و جسمى خواهانم.

محمد رضا كاشفى

قم زمستان ١٣٨٣

# گفتار يكم چيستى فرشتگان

(وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَدًا سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُّكْرَمُونَ •لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) (١)

## انگيزه ى بحث از فرشتگان

برخى (٢) از انسان ها كه در معارف الهى ژرف انديشى بايسته را ندارند و آموزه هاى دينى را با بصيرت كافى فرا نگرفته اند، پندار و تصوير صحيحى از حقايق جهان هستى ندارند و همواره مى كوشند تاپديده هايى را كه سرى در آن سو داشته و در خصوص آنها خبرها و گزارش هايى از غيب رسيده است، با فهم كوتاه و ناقص خويش ترسيم كنند؛ چنين پندارهاى ناروا، علاوه بر آنكه آدمى را از اصل حقيقت دور مى سازد، او را دچار اوهام و تخيّلات باطل نيز مى گرداند.

بعضى از فكرهاى ساده و قاصر، در خصوص ملائكه و فرشتگان پندارها و تصوراتى دارند كه دور از حقيقت است. اينان ملائكه را با ذهنيت خود ساخته، ترسيم مى كنند و تمام تلاش خويش را در اين جهت قرار مى دهند تا بر اساس خيال باطل خود ملائكه را تصوير نمايند. از اين رو آموزه هاى قرآنى و روايى را - كه در تبيين حقيقت و ويژگى اين موجودات الهى است - در حدّ انديشه ى مادى زده و در قالب اوهام خويش تفسير مى كنند.

با توجه به اين مطلب، دغدغه ى اصلى و انگيزه ى اين گفتارها، زدودن تصويرهاى باطل، تصورات غلط و اوهام ناروا از دامن اين حقيقت شگرف مى باشد. همچنين ارائه معرفتى صحيح و بصيرتى نافذ در حوزه ى يكى از معارف الهى و تشريح و تبيين حقيقت يا حقايقى درباره ى اين پديده ى مهم و سرانجام گرفتن درس ها و توصيه هاى لازم براى حيات معنوى خويش است.

## شناخت ملائكه

«ملائكه» برتر از فكر وانديشه ى ما بوده و در وراى عالم طبيعت ناسوتى و مادى قرار دارند و از سنخ ماديات و جسمانيات نيستند؛ از اين رو براى شناخت حقيقت و ويژگى هاى آنها بايد به آيات و روايات مراجعه كرد و در حدّ فهم خويش از اين نصوص امور كلى را دريافت. آيات و روايات در خصوص حقيقت ملائكه مطالب عميق و ژرفى را بيان كرده اند كه در حدّ اختصار به چند نكته ى مهم و برجسته اشاره مى شود.

## يك. ملائكه موجودات غير مادى

از ديدگاه روايات ملائكه، موجوداتى غير مادى و غير جسمانى اند. فرشتگان مخلوقاتى از ماده ى جسمانى و مخلوقات مادى نيستند كه در عالم مادى و جسمانيت مشهود ما است؛ بلكه منزه اند از اينكه ماده ى جسمانى داشته باشند. كيفيت خلقت ملائكه و موجودات نامرئى (جن) در آيات و روايات بيان نشده؛ بر خلاف كيفيت آفرينش انسان كه در اين خصوص حقايق قابل توجهى ارائه شده است. در خصوص جن و ملك، تنها به اين انگاره اشاره شده كه جن نارى و ملائكه نورى اند. در هر صورت ملائكه موجودات غير مادى و جسمانى اند، از اين رو، ترسيم كردن فرشتگان در قالب مادى و جسمانى، ريشه در اوهام و تخيلات دارد؛ نه اصل حقيقت آنها بعضى از شواهد روايى در اين خصوص عبارت است از:

١-١.علامه مجلسى قدس‌سره از كتاب الاختصاص روايتى را از مرفوعه معلى بن محمد از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده است: «ان الله عز و جل خلق الملائكة من نور» (٣) «خداوند عز و جل ملائكه را از نور خلق كرده است». روشن است كه «نور» حقيقتى مجرد از ماده است و حضرت با اين بيان، اين نكته را مطرح فرموده كه ملائكه موجودات غير مادى اند.

١-٢.در روايت ديگرى آمده است: «بالاسناد الى ابى محمد العسكرى عليه‌السلام فيما احتج رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على المشركين: و الملك لا تشاهده حواسكم...» (٤) ؛ «از امام حسن عسگرى عليه‌السلام نقل شده است: در [فرازى از] احتجاجاتى كه رسول خدا براى مشركان داشت، فرمود: ملك موجودى است كه حواس شما آن را مشاهده نمى كند».

اين بيان نيز نشانگر و دليل جسمانى نبودن ملائكه است؛ زيرا اگر ملك جسمانى و مادى بود، دليلى ندارد كه انسان شرايط ديدن و لمس كردن او را نداشته باشد.

١-٣.امام صادق عليه‌السلام فرموده است: «ان الملائكة لا يأكلون و لا يشربون و لا ينكحون وانما يعيشون بنسيم العرش ...»؛ (٥).

«...حقيقت آناست كه فرشتگان نمى خورند و نمى آشامند و ازدواج نمى كنند؛ بلكه حيات آنان با نسيم عرش است...».

اين روايت نيز به روشنى بر غير مادى بودن ملائكه دلالت دارد؛ زيرا، خوردن، آشاميدن، نكاح و....مربوط به موجود مادى جسمانى است. موجود جسمانى با تغذيه، توليد نسل و مانند آن است كه بقاى مادى دارد و بدون آنها، زندگى مادى نخواهد داشت. اما حيات ملائكه به دليل غير مادى بودن با نسيم عرش است. البتّه نسيم عرش را نبايد با نسيم خوب و يا بد دنيوى تشبيه كرد. نسيم عرش، حقيقتى است كه اگر ذره اى از آن به ما برسد، آدم مى شويم، اصلاح مى گرديم و به ما حيات ابدى مى دهند.

## تمثل ملائكه

گفتنى است ملائكه اگر چه موجودات نورى و غير مادى اند؛ ولى اگر خداوند متعال بخواهد، در شرايط ويژه اى براى افراد مخصوصى - كه ديده ى بالا بين و آن سويى دارند - تمثّل پيدا مى كنند؛ ولى اين «تمثل» غير از اين است كه فرشتگان، خود اين صورت تمثل را دارند. تمثّلات غير از ذات و حقيقت آنها است؛ مانند تمثّل روح اعظم براى حضرت مريم عليه‌السلام در شكل يك انسان راست قامت: (فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَرًا سَوِيًّا) (٦).

حقيقت و ذات روح اعظم، انسان و انسانى نيست؛ بلكه در آن شرايط خاص به امر خداوند متعال براى حضرت مريم به شكل يك انسان «تمثّل» يافت. فرشتگان نيز حقيقت و ذاتشان غير مادى و غير جسمانى است؛ ولى به اذن حضرت حق در شرايط ويژه اى، براى اشخاص خاصى «تمثّل» مى يابند. اين بدان معنا نيست كه آنان موجودات مادى اند؛ بلكه مقصود آن است كه ملك در قالب و شكلى تمثّل يابد و آدمى تمثّل يافته او را ببيند؛ نه حقيقت غير مادى وى ر. (٧)

البته اين مسأله تنها براى اهل آن اتفاق مى افتد؛ نه براى مدعيان و كسانى كه با هوا و هوس هاى خويش، ادعاى ديدار مكرّر فرشتگان را كرده و بدين طريق عوام فريبى مى كنند.

## دو. ملائكه داراى كرامت ذاتى

از آيات قرآن و روايات، به روشنى استفاده مى شود كه فرشتگان كرامت ذاتى دارند. خداوند متعال مى فرمايد:

(وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَدًا سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُّكْرَمُونَ) (٨).

« [در خصوص ملائكه برخى از منحرفان] گفته اند: اينها فرزندان خدا هستند! منزه است خداوند متعال [از گفته ى اينان] ولكن [فرشتگان] بندگان خدا هستند [كه به آنها] كرامت داده شده است».

اين آيه به روشنى دلالت دارد كه ملائكه، داراى كرامت ذاتى اند كه خداوند متعال اين چنين آنها را توصيف مى كند. ازاين تعبير معلوم مى شود كه مرتبه ى وجودى و كمالى ملائكه، خيلى بالا است كه خداوند درباره ى آنان مى فرمايد: (عِبادٌ مُّكْرَمُونَ).

## سه. ملائكه واسطه هاى فيض حق

بر اساس آيات و روايات، فرشتگان واسطه هاى حضرت حق با عوالم هستى و موجودات آن هستند؛ يعنى، ميان او و اين عالم وعوالم ديگر، هر چه از خدا مى رسد، به وسيله ى ملائكه است. از اين رو هيچ واقعه، حادثه و رويدادى و هيچ تغيير، تبديل و مسأله اى - چه كوچك و چه بزرگ، چه خُرد و چه كلان - در تمامى ابعاد آن و با همه ى پيچيدگى اش، تحقق پيدا نمى كند مگر به وساطت ملائكه. در حقيقت افعال خداوند، از مجارى وجودى فرشتگان درشئون مختلف و با همه ى گستره ى كمى و كيفى اش پياده مى شود.

به عنوان مثال خداى «مصوّري» كه ماده را در صورت هاى مختلف به طور متصل و دائم تصوير مى كند، اين كار به دست يك سلسله ملائكه (ملائكه مصوِّر) انجام مى گيرد. تصويرگر در اصل و حقيقت خداوند است؛ ولى اين كار از طريق اين دسته از ملائكه صورت مى پذيرد. اين واسطه گرى تنها اختصاص به اين مورد ندارد، بلكه هر چه در اين عالم مى شود و هر امر و خواست و فعل خداوند متعال كه در اين جهان هستى محقّق مى گردد، به وسيله ملائكه و به وساطت آنان است و از اين رو ملائكه در مراتب مختلف واسطه هاى حق اند. (٩)

ملائكه در تحقق امر خداوند، كوچك ترين تخلّفى نكرده و هر چه و هر آنچه را كه او اراده كرده است، بدون هيچ كم و كاستى محقق مى سازند. طبعاً هيچ ملكى در كارش مغلوب نبوده و نيست و نخواهد بود؛ زيرا آنان در واقع حاملان مشيّت الهى و اراده ى الهى اند و اراده و خواست او از طريق و مجراى آنان پياده مى شود و چون اينجا چيزى جز امر خداوند وجود ندارد، هيچ مانعى نمى تواند جلوى تحقق آن را بگيرد و در نتيجه ملائكه هيچ گاه مغلوب امر ديگرى - جز امر و اذن الهى - نخواهند بود؛ چنان كه خداوند متعال اين حقيقت را چنين بازگو مى كند:

(لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) (١٠). « [فرشتگان] هرگز در گفتار بر خداوند پيشى نگيرند، و همه ى كارهايشان به فرمان او باشد».

يا در آيه ى ديگرى مى فرمايد:

(يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْليكُمْ نارًا وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ) (١١).

«اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد خود را با خانواده ى خويش از آتش دوزخ نگه داريد، چنان آتشى كه مردم و سنگ خارا آتش افروز آن است و بر آن دوزخ فرشتگانى بسيار سخت دل (غليظ و شديد) مأمورند كه هرگز [در آنچه خدا امرمى كند] خدا را عصيان و نافرمانى نخواهند كرد و آنچه به آنها حكم [و امر شود فوراً] انجام ‏دهند».

بنابراين، وجود و اراده ى ملائكه فانى در خداوند است و از اين رو هيچ تخلفى و نافرمانى از اوامر الهى ندارند.

## شبهه و پاسخ آن

ممكن است اشكال شود كه اگر ملائكه هر چه خدا مى خواهد انجام مى دهند، چه شرافتى و كرامتى بر ديگران دارند؟ اينان در واقع اراده اى ندارند و فقط مجرا و وسيله اند و از اين رو پاك و منزه از گناه هستند! اين طهارت باطنى است و خيلى فضيلت نيست. فضيلت آنجاست كه موجودى صاحب اراده، بتواند از امر خدا تخلّف كند يا معصيت كند؛ ولى اين كار را انجام ندهد. «نتوانستن» با «تخلف نكردن» از روى اراده متفاوت است. كرامت ذاتى آنجا است كه من بتوانم از روى اراده و خواست خويش سرپيچى كنم؛ ولى در عين حال چنين نكنم. اما اگر توان عناد و اعراض از امر حق را نداشته باشم، چه فضيلتى است؟!

پاسخ آن است كه با دقت در اوصاف و ويژگى هاى ذكر شده براى فرشتگان، مى توان گفت اصل اختيار و مسؤوليت پذيرى آگاهانه و آزادنه ى آنها، امرى مسلم و مبرهن است. (١٢)

از جمله در دو آيه كه پيش تر گذشت به آن اشاره شده است: يكى آنكه خداوند آنها را به (عِبادٌ مُّكْرَمُونَ) (١٣) توصيف فرمود. كه واژه ى «گرامي» درجاتى است كه موجود صاحب اراده و اختيار باشد؛ و گرنه «گرامي» و «مكرّم» نخواهد بود. و ديگرى تعبير (لا يَعْصُونَ اللّهَ) (١٤) است كه حكايت از امكان معصيت براى ملائكه دارد؛ ولى آنها در عين اين توانايى، معصيت نمى كنند. اگر موجودى بدون اراده باشد، ديگر تعبير «خدا را عصيان و نافرمانى نمى كنند» معنا نخواهد داشت. بنابراين هر چند اراده ى ملائكه فانى در خدا است؛ ولى اين دو معناى نفى اراده و اختيار نيست، بلكه معناى حقيقى و اصلى آن است كه در عين آنكه اراده دارند، ولى اراده اى جز طلب و خواست خدا ندارند و اين خود يك فضيلت قابل ستايش و الگوگيرى است.

## ملائكه، وراى قوانين

برخى مى پندارند با وجود قوانين و كشف آنها از سوى بشر، وساطت فرشتگان امرى نامعقول بوده و پذيرفتنى نيست! براى مثال وقتى انسان علت باران را كشف كرد و فهميد كه بر اساس قوانينى آب تبديل به بخار شده و بخار تبديل به ابرها و در شرايط خاص بر اثر جاذبه ى زمين و وضعيت جويِ مخصوص، باران مى بارد و همه ى اينها در چارچوب قوانين صورت مى گيرد و انسان ها اين قوانين را به دست آورده اند، ديگر اين حقيقت كه ملائكه باران درست مى كنند يا به وسيله ى آنها باران بر زمين جارى مى شود، يا آب ها تبخير مى شوند، يا وضعيت جوّى دگرگون مى گردد و...معنا نخواهد داشت. در عوالم هستى و عالم مادى، قوانين و سننى حاكم است و همه ى امور بر اساس آنها، فعل و انفعالات خويش را انجام مى دهند. از اين رو با وجود اين قوانين - خواه ما آنها را كشف كرده باشيم يا نه - وساطت ملائكه و مجرا و وسيله بودن آنها در تحقّق افعال الهى در عوالم هستى و از جمله عالم مادى مفهوم ندارد! اگر طرفداران اين ديدگاه كه گاهى خويش را مدعى حق جويى و حقيقت يابى مى دانند به مطالب ذيل توجه كنند، در مى يابند حقيقت همان است كه در آيات و روايات بيان شده و در واقع فرشتگان وراى قوانين اند.

الف) ما مى پذيريم قوانين و سننى در عالم مادى و عوالم هستى وجود دارد و امور بر اساس و در چارچوب اين قوانين كار خويش را انجام مى دهند. همچنين قبول داريم كه انسان ها بايد بكوشند تا در حد توان و فهم خويش اين قوانين را كشف كنند و كشف قوانين هم براى زندگى بشر فوايد بى شمارى دارد.

ب) همه ى ما مى دانيم قوانين بى شمارى در عالم مادى وجود دارد كه اگر بخواهيم آنها را شمارش كرده و دسته بندى كنيم، تعدادشان به مراتب بيش تر از تعداد موجوداتى است كه اين قوانين در خصوص آنها مطرح شده است. اگر قوانين را در نباتات، حيوانات، زمين و عناصر آن، تركيبات مختلف و...وجود دارد، شمارش كنيم، قطعا تعدادشان بيشتر از خود اين موجودات خواهد شد. حال اگر اين مسألة عجيب و قابل تأمل را با قوانين ديگر - كه حكايتگر ارتباطات و نسبت هاى قوانين با يكديگر است - در نظر بگيريم، اذعان خواهيم كرد كه در اين خصوص عقل بشر به ناتوانى و قصور فهم و ادراك خويش اعتراف مى كند.

ج) آيا خود قوانين را مى توان با حواس و ابزار آن،‌ دريافت يا نمى توان؟! آيا قوانين محسوس اند و يا آثارشان مشهود است؟ با اندكى دقت و انديشه، در مى يابيم قوانين و ارتباط آنها با يكديگر، امرى مرموز است و خود آنها قابل حس و رؤيت و فهم نيستند. ما تنها با جملات و عباراتى آثار ارتباطى پديده ها را بيان كرده و بر آن نام «قانون طبيعي» مى نهيم. اما در واقع خود قوانين امورى نامرئى، نامحسوس و غير مادى اند و ما تنها از طريق آثار مشهود و محسوس آنها، به اصل وجود و بودنشان پى مى بريم؛ نه به كم و كيف و حقيقت آنها. آنچه ما در الفاظ و عباراتى «قانون» مى دانيم، آثار قوانين اند، نه خود قوانين.

د) با دقّت و تامّل اين حقيقت روشن مى شود كه قوانين، از لوازم وجودى ملائكه و آنها وراى قوانين هستند. براى تقريب به ذهن به اين مثال توجه كنيد: در بدن انسان قوانين و سننى حاكم است؛ اما اين قوانين تا زمانى كه روح در بدن انسان وجود دارد، كار مى كنند؛ ولى بدون روح فعاليتى ندارند و وجود آنها بى معنا است. به عنوان نمونه قوانين دستگاه گوارش تا زمانى كه روح در بدن آدمى است آثارى دارند، ولى هنگامى كه روح از بدن مفارقت كند، ديگر آنها فعاليتى نخواهند داشت. بنابراين قوانين حاكم بر بدن، اشعه ى وجودى يا آثار وجودى روح در بدن و به بيان ديگر، وراى قوانين، روح آدمى است و اينها از لوازم وجودى روح به شمار مى رود؛ به صورتى كه اگر روح نباشد، قوانينى در بدن انسان نخواهد بود.

در خصوص قوانين جهان هستى نيز همين مسأله وجود دارد؛ در وراى آثار مشهود ما (كه ما آن را قانون مى ناميم)، ملائكه و فرشتگان الهى وجود دارند و تا هنگامى كه آنان هستند، اين قوانين و سنن كار خويش را انجام مى دهند؛ ولى اگر آنان نباشند يا نخواهند، اين قوانين از كار باز خواهند ايستاد.

فرشتگان باران، وقتى كه حضور دارند و مى خواهند مشيّت الهى در اين پديده جريان يابد، باران و قوانين مربوط به آن وجود خواهد داشت و اگر حضور نداشته باشند نه بارانى خواهد بود و نه قوانين مرتبط با باران.

مثالى ديگر:

دانه ى گندم وقتى در يك شرايط خاص قرار گرفت، با يك سلسله قوانين سبز گشته، رشد مى كند و سنبل مى شود. با نگاهى ساده به آن مى پنداريم كه مقتضاى طبيعت دانه آن است كه وقتى در يك شرايط خاصى قرار گرفت، صورت سنبلى را براى خودش بپذيرد و سنبل شود. اين سبز شدن، رشد نمودن، سنبل گشتن و مراتب را طى كردن، مقتضاى طبع يا قانون است. اين مسأله در اين حد و در جاى خود درست و صحيح است؛ ولى اگر كمى ژرف نگرى و تدبر كنيم، به اين حقيقت واقف خواهيم شد كه وراى اين اقتضاى طبع يا قانون، ملائكه اى وجود دارند كه اينها با وجود آنان معنا پيدا مى كند و بدون آنان اصلاً نه قانونى هست نه اقتضاى طبعي؛ نه سبز شدنى در كار هست و نه رشد نمودن و سنبل گشتني.

بنابراين، قوانين و سنن از آثار وجودى ملائكه اى است كه وراى آنها وجود دارند. به عبارت ديگر قوانين، صورت هاى گوناگون، پيچيده و اسرار آميز مشيت ربوبى است كه از طريق ملائكه پياده مى شود. (١٥)

## چهار. ملائكه داراى مراتب وجودى

در ميان آفريدگان، هيچ مخلوق و موجودى از لحاظ كثرت و تعداد، به ملائكه نمى رسد. (١٦) با اين وصف ملائكه داراى مراتب هستند: برخى در رتبه ى بالا، بعضى در مرتبه پايين، گروهى فوق بعضى، برخى دون بعضى، دسته اى آمر و پاره اى ديگر مأمور، تعدادى مطاع و بخشى مطيع اند و...مثلاً حضرت جبرئيل عليه‌السلام ، از جمله ملائكه اى است كه داراى مرتبت وجودى بالاتر، يا داراى سعه ى وجودى بيشتر است. ملائكه زيادى تحت فرمان جبرئيل بوده و مادون او هستند و طبعا خواسته هاى الهى از طريق جبرئيل به ملائكه ديگر رسيده و از آنها به آنجا كه بايد برسد، مى رسد. شواهد قرآنى اين نكته عبارت است از:

٤-١. (وَ ما مِنّا إِلاّ لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ • وَ إِنّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ)

« [اى رسول ما، مشركان را بگو كه فرشتگان مى گويند] هيچ يك از ما فرشتگان] نيست، جز آنكه او را مقامى معين و معلوم است• و همه [به فرمان حق] صف آراسته ايم». (١٧)

اين دو آيه به خوبى نشانگر وجود مراتب در ميان فرشتگان است؛ زيرا تعبير «مقام معلوم» بيانگر اين حقيقت است كه هر فرشته اى، داراى مرتبه و مقامى معلوم است و اين مرتبه نيز محفوظ است و هر كسى در مرتبت وجودى خويش، تحت فرمان الهى بوده و كار خود را انجام مى دهد. تعبير «الصافون» نيز بيانگر اين نكته ى ظريف است كه تمامى ملائكه، در صف و رتبه ى وجودى خويش بوده و تحت فرمان حق اند. به هر روى در ميان ملائكه - كه داراى كرامت ذاتى و عصمت بوده و فانى در خدا هستند - مراتب وجودى حاكم است و وقتى امر و مشيت الهى صادر مى شود، مراتبى را طى مى كند تا آنجا كه آن امر و مشيت محقّق و اجرا مى شود و اين حقيقتى شگفت آور است؛ به عنوان مثال ملك الموت از ملائكه مرتبه ى بالا بوده و ياران زيادى دارد. وقتى كه امر قبض از خدا به ملك الموت مى رسد؛ اين امر از طريق ملك الموت به ملائكه تحت فرمانش مى رسد و آنها اين قبض را انجام مى دهند.

٤-٢. (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَريمٍ • ذى قُوَّةٍ عِنْدَ ذِى الْعَرْشِ مَكينٍ • مُطاعٍ ثَمَّ أَمينٍ) (١٨).

«همانا قرآن كلام رسول بزرگوار حق [جبرئيل] است كه فرشته ى با قوت و قدرت است و نزد خداوند مقتدر صاحب عرش با جاه و منزلت است و فرمانده ى فرشتگان و امين [وحى خدا] است».

اين آيات در توصيف جبرئيل عليه‌السلام است و به مرتبه ى وجودى او اشاره دارد، اين حقيقت را نيز خاطر نشان مى سازد كه او فرشته اى مطاع (اطاعت شده ) است و مطاع درجايى معنا دارد كه مطيع و اطاعت كننده اى باشد. پس جبرئيل داراى مرتبتى بالا بوده و فرشتگان ديگرى در مراتب پايين تر فرمانبردار او هستند؛ بنابراين در ميان فرشتگان مراتب وجودى حاكم است.

## حقيقت «جناح» ملائكه

بر اساس آيات ذيل معروف است كه ملائكه بال دارند وگاه ديده مى شود كه برخى اين فهم ظاهرى را به تصوير كشيده و صورى از ملائكه را نقاشى كرده كه داراى پر هستند! امّا آيا حقيقت بال و پر داشتن فرشتگان همين است كه برخى مى پندارند يا حقيقت امر چيز ديگرى است؟!

قرآن مى فرمايد: (الْحَمْدُ لِلّهِ فاطِرِ السَّماواتِ وَ اْلأَرْضِ جاعِلِ الْمَلائِكَةِ رُسُلاً أُولى أَجْنِحَةٍ مَّثْني‏ وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ يَزيدُ فِى الْخَلْقِ ما يَشاءُ إِنَّ اللّهَ عَلي‏ كُلّ‏ِ شَيْ‏ءٍ قَديرٌ) (١٩).

«سپاس خداوندى را كه آفريننده آسمان ها و زمين است و فرشتگان را رسولان قرار داده است تا او امر او را پياده كنند و آنها داراى دو و سه چهار جناح اند و هر چه بخواهد در آفرينش و [از جمله آفرينش بيشتر جناح براى فرشتگان] مي‏افزايد زيرا خدا بر هر چيزى تواناست».

معناى حقيقى «جناح» چيست؟ آيا وسيله اى براى صعود به بالا يا نزول به پايين است و يا وسيله انتقال از مكانى به مكان ديگر؟ در واقع موجود صاحب «جناح»، به كمك آن در جايى كه مى خواهد، حضور پيدا مى كند؛ حال ممكن است آنجا پايين، بالا، شرق، غرب، اين مكان و يا مكان ديگر باشد. پرنده ها كه پر دارند، مى توانند به وسيله «پر» از نقطه اى به نقطه ى ديگر منتقل شوند و در حقيقت با پر خويش در مكان هاى متفاوت حضور يابند.

اينكه گفته مى شود ملائكه داراى «جناح» هستند؛ يعنى، ملائكه وسيله اى دارند كه به كمك آن مى توانند در جاها و مراتب گوناگون حضور يابند. به بيان دقيق تر «جناح» ملائكه، ملائكه ى ديگرى اند كه در مراتب پايين تر تحت فرمان ملك برتر و بالاتر بوده و فرشته ى بالاتر توسط فرشته ى پايين تر امر و مشيت حق را محقّق مى سازد.

براى مثال ميكائيل عليه‌السلام جناح هايي؛ يعنى، ملائكه اى در بالاترين آسمان و در همه ى آسمان ها و حتى در زمين دارد. وقتى اين فرشته ى عظيم الشأن مى خواهد كارى را در آن مراتب وجودى مختلف انجام دهد، با فرشتگانى كه جناح هاى او هستند آن را انجام مى دهد؛ يعنى، آنها وسيله و فرمانبر ميكائيل براى تحقق اوامر او مى باشند. با جناح زمينى اش در زمين حاضر مى شود، با جناح تجردى اش در عالم تجرد و ... . اينكه گفته مى شود ميكائيل با جناح زمينى اش كارى را انجام مى دهد؛ يعنى، با حضور و تجلّى او در فرشته ى زمينى اش، آن امر را پياده مى كند و در واقع حضور جناح ميكائيل، حضور خود او است؛ خواه خودش كار كند يا جناحش.

براى فهم بهتر حقيقت جناح فرشتگان از فعل روح و نفس خويش با بدنمان استفاده مى كنيم. روح ما جناح ها دارد: وقتى روح شما مى خواهد در عالم مبصرات و ديدنى ها وارد شده و مثلاً از مناظر زيباى باغ يا گلستان يا بوستانى لذت ببرد، با جناح و قوه ى باصره حاضر مى شود. در اين حضور زمان هم مطرح نيست و همين كه روح خواست ببيند، قواى باصره به كار افتاده و اين امر را براى روح محقّق مى سازد. در اين جا باصره جناح روح و با آن يكى است و در عين حال روح، روح است و باصره، باصره. از اين رو وقتى تصاوير زيبا را تماشا مى كنيد، «شما» نگاه مى كنيد. آن كه نگاه مى كند و لذت مى برد و كار ديدن را انجام مى دهد آن «حقيقت شما» و «روح شما» است. روح شما با جناح باصره وسيله ى ديدن است، دراين فعل اصلاً مطرح نيست، به صورتى كه وقتى از شما مى پرسند چه مى كنيد، مى گوييد: مى بينيم. نمى گوييد با صره ام در اينجا مى بيند، باصره ام را استخدام كرده ام تا به كمك او شكل ها و مناظر را ببينم، ولى در عين حال باصره، جلوه و جناح روح در امر ديدن است.

در خصوص شنيدن اصوات و آهنگ ها نيز مسأله چنين است. روح شما در اين جا با جناح قوه ى سامعه حاضر مى شود و با اين جناح كار مى كند. اگر روح شما بخواهد به عوالم بالا رفته و در معارف عالى سير كند، با جناح عقل در عالم بالا و عوالم برتر حاضر مى شود و... .

جناح ملائكه نيز اين چنين است؛ يعنى، فرشتگان با جناح هايى كه دارند، كارهايى مختلف انجام مى دهند و با اجنحه ى خود، در آن مرتبه حاضر شده و فعل و امر و مشيت حق را محقّق مى سازند. فرشته، فرشته و جناح، جناح است؛ ولى فرشته با جناح خود، افعال خويش را انجام مى دهد و توسط جناح هاى خويش در آن مرتبه حضور مى يابد.

با اين توضيح مختصر و در عين حال دقيق مى توان معنا و مفاد اصلى برخى از روايات را - كه براى فهم من و شما حقايقى را در الفاظى خاص مطرح نموده است - درك كرد. به عنوان نمونه اميرمؤمنان عليه‌السلام مى فرمايد:

«و منهم الثابتة فى الارضين السفلى اقدامهم و المارقة من السماء العليا اعناقهم و الخارجة من الاقطار اركانهم، و المناسبة لقوائم العرش اكتافهم»؛ (٢٠).

«بعضى از فرشتگان پايشان در طبقات پايين زمين ثابت است و گردن هايشان از آسمان به بالا گذشته و اركان وجودشان از اقطار جهان بيرون رفته است و كتف هاى آنان براى حفظ پايه هاى عرش خدا آماده است.»

اين روايت اشاره به جناح هاى فرشتگان دارد كه در مراتب گوناگون عوالم هستى وجود دارند و اين صنف از ملائكه، امر و مشيت خدا را از طريق آنان محقق كرده و براى انجام دادن افعال الهى در آن مراتب، با آن جناح ها حضور مى يابند.

به فرموده ى حضرت على عليه‌السلام «كسى كه از وصف آفريده اى مثل خود (فرشتگان) درمانده است، چگونه خداى خود را وصف خواهد كرد؟» (٢١) معرفت انسان درباره ى فرشتگان، محدود و مبهم است و از اين رو نبايد توقع داشت كه با چند نكته، بتوان حتى ابعاد محدودى از حقيقت آنان را تبيين كرد و آن گاه آنها را شناخت!

در پايان، اينكه گفته شده انسان اشرف مخلوقات است و حتى از فرشتگان الهى با اين همه قدرت و منزلت برتر است، همه ى انسان ها را شامل نمى شود؛ بلكه انسان هاى حقيقى و كامل را در بر مى گيرد؛ همچون: رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، امير مؤمنان عليه‌السلام ، حضرت زهرا عليهما‌السلام ، و جميع امامان عليهم‌السلام و در مرتبه ى بعد اوليا و اوصياى الهي. نبايد با تكيه بر ظاهر اين سخن گران سنگ در خيال خود، خويش را بالا ببريم و فرشتگان را پايين آوريم!! اين وهم و پندار ما است، آيا مخلوقاتى مثل ما با اين همه تخطّى، سرپيچى، گناه نافرمانى، بالاتر از فرشتگان الهى اند كه جز تسبيح حق و فناى در او و اطاعت از امر او به چيز ديگرى مشغول نيستند؟! هرگز، تنها كسانى از اين موجودات والا مرتبه برترند كه به معناى واقعى و حقيقى انسان باشند، نه فقط در ظاهر و شكل و شمايل.

# گفتار دوم انواع فرشتگان

 (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ استَقَامُوا تَتَنزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائكةُ أَلاّ تخَافُوا وَ لا تحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالجَْنَّةِ الَّتى كُنتُمْ تُوعَدُونَ • نحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فى الآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشتَهِى أَنفُسكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ). (٢٢).

مجموع (٢٣) آيات و روايات در خصوص فرشتگان، دلالت دارد بر اينكه واسطه ى فيض بودن ملائكه، تنها اختصاص به عالم مادى و دنيا ندارد؛ بلكه اين وساطت در عالم برزخ و در قيامت نيز هست. خداوند متعال خواست و مشيّت خويش را در عوالم ديگر نيز به وساطت فرشتگان محقق مى سازد. براى مثال در جهنم از وجود فرشتگان «غلاظ و شداد» (٢٤) ياد شده در رأس آنان، ملكى به نام «مالك» وجود دارد كه داراى جناح هاى گوناگون و فراوانى است. در بهشت نيز فرشتگانى وجود دارند كه به مؤمنان درود مى فرستند (٢٦) و دسته اى به استقبال آنان مى روند. (٢٧) در رأس آنها فرشته اى به نام «رضوان» است كه او نيز جناح هاى مختلف و بسيارى دارد.

چنان كه در گفتار پيشين گذشت، انواع و افراد فرشتگان ازديگر مخلوقات خداوند بيشتر است؛ هر چند بيان تفصيلى انواع گوناگون آنها از حوصله ى اين نوشتار خارج است؛ ولى به فرمايش علامه طباطبايى قدس‌سره (٢٧) در رساله ى «وسائط» خود فرشتگان بر سه دسته اند:

## يك. وسايط فيض

دسته ى اول فرشتگان، به عنوان واسطه هاى فيض الهى در عوالم وجود مطرح اند؛ يعنى، ‌همان فرشتگان كارگزار كه به كار و تدبير عالم گمارده شده و مشيت و اوامر الهى را در مراتب گوناگون و ابعاد مختلف آن محقّق مى سازند. اين دسته فرشتگانى اند كه ربوبيت الهى را در آسمان ها، كوه ها، درياها، زمين، حيوانات، انسان ها، مرگ ها، برزخ ها، بهشت ها و جهنم ها و...اجرا مى كنند.

## دو. فرشتگان شيدا

اين دسته از ملائكه واله، شيفته، شيدا و عاشق بى قرار حضرت حق اند. آنان در مقام حبّ و دوستى خدا، در كمال و در فرط عشق اند. اينان از همان آغاز آفرينش و خلقشان، والهين در جمال و جلال حق بوده اند؛ و نه به جايى توجه دارند و نه به كار ديگرى كار. اين نوع از ملائكه در حدى در عشق و عظمت خداوند سبحان غرق اند كه حتى به خويش توجه ندارند. قرآن اين گروه از فرشتگان را چنين معرفى مى كند:

(قَالَ يَإِ إبْلِيسُ مَا مَنَعَك أَن تَسجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَىَّ أَستَكْبرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ)؛ (٢٨).

« [خداوند متعال] فرمود: اى ابليس! چه چيز تو را مانع شد كه براى چيزى كه به دستان قدرت خويش خلق كردم سجده آوري؟ آيا تكبر نمودى يا از بلند رتبه گان بودي؟»

برخى از مفسران گفته اند: «عالين» به ظاهر جمعى هستند كه مقامشان بالاتر از اين است كه امر به سجده، متوجه آنها شود و از اين رو خداوند متعال به ابليس گفت: عدم سجده تو بر آدم، يا به دليل تكبّر بوده است و يا اينكه تو از جمله بلند مرتبگانى كه امر به سجده متوجه آنها نيست! آنها فانى در حق و شيفته و شيداى او هستند و امر به آنها در آن مرتبه معنا ندارد. به بيان ديگر، اصلاً امر اقتضايى ندارد؛ چرا كه آنان نه شعور به خود دارند و نه شعور به غير خود؛ بلكه محو عظمت خداوند سبحان اند.

علامه طباطبايى قدس‌سره اين روايت را در توصيف «عالين» نقل كرده است كه:

«ان العالين قوم من الملائكة لا يلتفتون الى غير الله و لم يؤمروا بالسجود لآدم و لم يشعروا ان الله خلق العالم و لا آدم» (٢٩). «بلند رتبگان (عالين) گروهى از فرشتگان اند كه به غير خداوند توجه ندارند و مأمور بر سجده ى براى آدم نبودند، ونمى دانند خداوند جهان و آدم را آفريده است».

علامه مجلسى قدس‌سره نيز از بصائر الدرجات روايتى را در مقام اين گروه از فرشتگان از امام صادق عليه‌السلام نقل فرموده است:

«ان الكروبين قوم من شيعتنا من الخلق الاول، جعلهم الله خلق العرش، لو قسم نور واحد منهم على اهل الارض لكفاهم، ثم قال عليه‌السلام ان موسى لما سأل ربه ما سأل، امر واحدا من الكروبين فتجلى للجبل فجعله دكا»؛ (٣٠).

«كروبيان (همان عالين و فرشتگان مقرب) جمعى از پيروان ما از نخستين آفرينش اند كه خداوند آنان را پشت عرش قرار داد. اگر نور يكى از آنها بر تمام اهل زمين تقسيم شود، براى همه كفايت مى كند. [آن گاه امام عليه‌السلام فرمود:] هنگامى كه موسى عليه‌السلام خواسته ى خود را به خداوند [مبنى بر رؤيت جمال و وجه حضرت حق] عرضه داشت، به يكى از آنان فرمان داد پس نور او بر كوه جلوه گر شد و آن را متلاشى ساخت».

در فهم اين روايت نكاتى قابل تأمل است:

١ - اين جمله كه «آنان از پيروان نخستين آفرينش اند»، ناظر به مقام و منزلت رتبى آنان است، نه آنكه در آنجا مسأله تقدم زمانى مطرح باشد. در آن مراتب همه ى مسائل فراز زمانى اند.

٢ - تعبير «خداوند آنان را در پشت عرش قرار داد»، نشانگر اين حقيقت است كه مقام آنان از عرش و عالم تدبير و قضا و قدر بالاتر است. عرش عالم تدبير و مشيت حضرت حق است؛ چنان كه خداوند در قرآن فرمود:

(ثمَّ استَوَى عَلى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الأمْرَ) (٣١).

«سپس بر عرش استيلا يافت؛ كار [آفرينش] را تدبير مى كند».

٣ - اين فرشتگان به دليل آنكه فانى مطلق حضرت حق اند، طبعاً تجلّى خداوند متعال از طريق اين فرشتگان خواهد بود و آنان، تجلى حضرت حق اند. از اين رو، در برابر درخواست رؤيت جمال جلوه گرى و وجه حق از سوى موسى عليه‌السلام ، خداوند به يكى از فرشتگان دستور داد تا بر كوه جلوه گر شود.

٤.هر چند اين فرشتگان در مرتبتى هستند كه امر به سجده نشدند؛ ولى در عين حال بر اساس اين حديث، اگر خدا فعل و امر مخصوص و اراده ى خاصى در انجام كارى به وسيله اين فرشتگان داشته باشد، هيچ ايرادى ندارد كه خواست ويژه ى خود را از طريق آنان عملى سازد.

نقطه ى مقابل اينها، ما هستيم كه خود را پيرو حضرت حق مى دانيم، ‌ولى در مقام عمل و باطن، نه مطيع او هستيم و نه خود را در حضور او مى يابيم! حتى در نماز كه مقطع كوتاهى از حيات مادى ما را اشغال مى كند، نمى توانيم حضور قلب داشته باشيم و دائم فكر، خاطر و در پى آن خودمان در اينجا و آنجا و پراكنده ايم!؛ چه رسد به تمامى ساعات و لحظات زندگى مان!! آنها رهرو راه حق اند و فانى در او و ما فرمانبر شيطان و فانى در مكر او هستيم! شگفت آنكه شيطان با شيطنت خويش، ممكن است از ما شكايت كند كه گرچه من شماها را به شرك دعوت كرده ام؛ ولى خود از شرك بيزارم! حكايت معاويه و ابليس در مثنوى خواندنى است. روزى ابليس در صورت مردى بر معاويه ظاهر شد و او را براى اقامه ى نماز بيدار كرد! معاويه از اين امر تعجب نمود كه چگونه ابليس - كه بايد آدمى را به راه شقاوت و گمراهى دعوت كند - او را براى خواندن نماز بيدار كرد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت: نى نى اين غرض نبود ترا  |  | كه بخيرى ره نما باشى مرا  |
| دزد آيد از نهان در مسكنم  |  | گويدم كه پاسبانى مى كنم  |
| من كجا باور كنم آن دزد را  |  | دزدكى داند ثواب و مزد را ؟  |

شيطان در پاسخ گفت: تو چه فكر كرده اى، من هر چند در پى گمراهى انسان ها هستم، ولى هيچ وقت آن مقام و مرتبت و آن عشق و حب خود را به حضرت حق فراموش نكرده و نخواهم كرد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گفت: ما اول فرشته بوده ايم  |  | راه طاعت را به جان پيموده ايم  |
| سالكان راه را مَحرم بُديم  |  | ساكنان عرش را همدم بديم  |
| پيشه ى اوّل كجا از دل رود؟  |  | مِهر اول كى ز دل بيرون شود؟  |
| در سفر گر روم بينى ياختن  |  | از دل تو كى رود حب الوطن؟  |
| ما هم از مستان اين مى بوده ايم  |  | عاشقان درگه وى بوده ايم  |
| ناف ما بر مهر او ببريده اند  |  | عشق او در جان ما كاريده اند  |
| روز نيكو ديده ايم از روزگار  |  | آب رحمت خورده ايم اندر بهار  |

و... (٣٢).

## سه. فرشتگان عبادت كننده

دسته ى سوّم فرشتگان، به طور مرتب و دائم - به حسب مراتب و منازل و تجلياتى كه بر ايشان پيش مى آيد - در عبادت و تسبيح حضرت حق اند. جمعى از آنها از زمان آفرينش خود به تناسب منزلتشان و تجلّى حضرت ربوبى بر ايشان، در سجده بوده و خواهند بود. جمعى در ركوع، گروهى در قيام عبودى، برخى در قيام نماز و بعضى در تسبيح اند و...اميرمؤمنان عليه‌السلام در اولين خطبه ى نهج البلاغه اين دسته را چنين توصيف فرموده است:

«ثم فتق ما بين السموات العلا، فملأهن اطواراً من ملائكته، منهم سجود لا يركعون، و ركوع لاينتصبون، و صافون لا يتزايلون، و مسبحون لا يسأمون، لا يغشاهم نوم العيون، و لا سهو العقول و لا فترة الا بدان، و لا غفلة النسيان»؛ (٣٣).

«آن گاه آسمان هاى بالا را از هم گشود، و آكنده از فرشتگان گوناگون ساخت. گروهى از آنان هميشه به سجده اند و ركوع ندارد، و يا به ركوع اند و قيام نمى كنند، و يا در صفوفى كه هرگز از هم پراكنده نمى گردد، قرار دارند، و يا همواره تسبيح مى گويند و هرگز خسته نمى شوند، هيچ گاه خواب چشمان آنها را نمى پوشاند، و عقول آنها گرفتار سهو نمى گردد. بدن آنها به سستى نمى گرايد، و غفلت و نسيان بر آنها عارض نمى شود».

آيات زير شاهد بر وجود اين گروه از ملائكه است:

١ - (وَ لَهُ مَن فى السَّمَاوَاتِ وَ الأرْضِ وَ مَنْ عِندَهُ لا يَستَكْبرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لا يَستَحْسرُونَ • يُسبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لا يَفْترُونَ) (٣٤).

«و هر كه در آسمان ها و زمين است براى اوست، و كسانى كه نزد اويند [نزد رتبى نه نزد مكاني] از پرستش وى تكبر نمي‏ورزند و درمانده نمي‏شوند. شبانه روز، بي‏آنكه سستى ورزند نيايش مي‏ كنند و خسته نمى شوند».

٢ - (...فَالَّذينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ هُمْ لا يَسْأمُونَ) (٣٥).

«كسانى كه در پيشگاه پروردگار تواند، شبانه‏روز او را نيايش مي‏كنند و خسته نمي‏شوند».

اين دسته از فرشتگان به دليل معرفتشان به حضرت حق، عاشق اويند و بر همين اساس هيچ گاه از عبادت و تقديس او، خسته و ملول نمى شوند. ولى ما گاه از عبادت كردن لذت نمى بريم و گاهى از آن خسته مى شويم و تكاليف اصلى خود را نيز به سختى انجام مى دهيم؛ زيرا او را نشناخته ايم و وقتى چيزى را نشناسيم، او را تقديس و عبادت نمى كنيم و به او عشق نمى ورزيم، اما اگر به معرفت صحيح بار يافتيم و مجاهدت كرديم و گناهان را به سويى نهاديم، به يقين ديگر از عبادت خسته نخواهيم شد.

گفتنى است اولاً، بر اساس آيات و روايات، ‌همه ى ملائكه الهى بالاترين و برترين عبادت و عشق را نسبت به خداوند متعال دارند؛ از اين رو جدا كردن گروهى از فرشتگان تحت عنوان ملائكه ى شيدا و عاشق و دسته اى ديگر تحت نام فرشتگان عبادت كننده، بدين معنا نيست كه فرشتگان ديگر - حتى پايين تر و نازل ترين آنها در مراتب وجود - عابد و عاشق نيستند؛ بلكه مقصود آن است كه دسته اى از فرشتگان فقط به عشق و عبادت مشغول اند و كار ديگرى ندارند. بخلاف گروه ديگرى از فرشتگان كه در عين عبادت خداوند متعال، امر و مشيت الهى را اجرا مى كنند.

ثانياً، اين عبادت فرشتگان، خسته كننده و ملال آور نبوده و به لطف و توجّه الهى است؛ چنان كه اميرمؤمنان عليه‌السلام به اين مطلب اشاره فرموده است:

«...و لو لا تقوتيك لم يقووا و لو لا تثبيتك لم يثبتوا و لو لا رحمتك لم يطيعوا ولو لا انت لم يكونوا، اما انهم على مكانتهم منك و طواعتيهم اياك و منزلتهم عندك و قلة غفلتهم عن امرك لو عاينوا ما خفى عنهم منك لا حتقروا اعمالهم و لأزروا على انفسهم و لعلموا انهم لم يعبدوك حق عبادتك سبحانك خالقا و معبوداً ما احسن بلائك عند خلقك»؛ (٣٦).

«اگر نبود تقويت تو [اى خداى متعال] اينها (فرشتگان) اين قوت را نداشتند. اگر تثبيت تو نبود اينها ثبوتى و ثباتى نداشتند و اگر رحمت تو نبود، اين طاعت را نداشتند و اگر تو نبودى اينها نبودند. امّا خدايا! اين همه فرشتگان با آن مرتبه ى بالا و طاعت هاى فراوان و منزلت والا در نزد تو و اينكه هيچ غفلتى از امر تو ندارند؛ اگر مى ديدند [و شهود مى كردند و مى يافتند] آنچه را كه از تو بر اينها پوشيده مانده، اعمالشان را ناچيز مى شمردند و بر خود عيب مى گرفتند و مى دانستند كه آن گونه كه در خور تو است، عبادتت نكرده اند! منزّه آفريدگار و معبودى هستي! شگفت آزمايش ها و ابتلاهاى سختى براى آفريدگانت داري!».

در خصوص اين روايت توجه به دو نكته بايسته است:

١ - حضرت با عبارت «آنچه را كه از تو بر اينها پوشيده مانده» اين حقيقت را مى فهماند كه مرتبت وجودى آن امام، بسى برتر و بالاتر از فرشتگان است؛ به صورتى كه او حقايقى را مى داند كه برترين ملائكه و فرشتگان از آن بى خبرند. بايد قدر ولايت را دانست و به بهترين وجه از اين نعمت الهى استفاده كرد.

٢ - ناچيز شمردن اعمال و عيب گيرى بر خويش و به جا نياوردن حق عبادت از سوى فرشتگان، بدين معنا نيست كه آنها براى افعال و اعمال خويش در برابر ذات حق، اعتبار و محملى باز كرده و آن را به رخ بكشند؛ بلكه فرشتگان اگر حقايق پوشيده را در مى يافتند، اعمالشان را ناچيز تر از قبل تلقّى مى كردند و بهتر مى فهميدند كه عبادتى در خور خداوند به جا نياورده اند! البته ملائكه مستغرق حق اند و از اين رو هيچ گاه بر اعمال، طاعات و عبادات و تسبيح هاى خويش وقعى نمى نهند. حال اگر فرشتگان به آن حقايق دست يابند، بيشتر و شديدتر از گذشته اعمال و عبادات خود را كوچك و حقير مى شمارند.

# گفتار سوّم فرشتگان حفظ كننده

(وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسلُنَا وَ هُمْ لا يُفَرِّطونَ) (٣٧).

## فرشتگان «حفيظ» در امور دنيوى

ملائكه (٣٨) در خصوص انسان ها، موظف و مأمور به انجام دادن امورى هستند؛ يكى از آنها حفظ انسان ها در جهات مختلف و شئون گوناگون است. گروهى از فرشتگان مأمورند تا انسان را از مهلكه ها، بلاها، حوادث، خطرات و تهديدها براى حيات دنيوى حفظ كنند. البته نوع انسانها بدين امر توجه ندارند؛ مگر آنكه اهليّت فهم اين حقيقت را بيابند. اين گروه از فرشتگان، «ملائكه حفظه» ناميده مى شوند.

آنها در واقع از مظاهر اسم «حفيظ» خداوندى هستند؛ چنان كه ملائكه قبض كننده ى روح از جلوه هاى اسم «قابض» حق و فرشتگان تصويرگر موجودات از تجلّى هاى اسم «مصوّر» خداوند سبحان اند. او با هر اسمش، در همه ى جهان هستى حضور و به همه جا احاطه دارد «و باسمائك التى ملأت اركان كل شيء» (٣٩) و در خصوص حفظ موجودات و از جمله انسان ها از بلايا و خطرات دنيوى، با اسم حفيظ خويش از طريق ملائكه ى حفظه حضور دارد.

آيات گوناگون بر حفيظ بودن خداوند دلالت دارد؛ از جمله:

١ - (...وَ رَبُّكَ عَلى كلِّ شىْءٍ حَفِيظٌ) (٤٠). «و پروردگار تو بر هر چيزى نگاهبان است».

٢ - (...إنَّ رَبِّى عَلى كُلِّ شَىْءٍ حَفِيظٌ) (٤١).

« [از قول حضرت هود] در حقيقت، پروردگارم بر هر چيزى نگاهبان است».

٣. (الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيهِمْ وَ مَا أَنتَ عَلَيهِم بِوَكِيلٍ) (٤٢).

«و كسانى كه به جاى او براى خود اوليا گرفتند، خدا برايشان نگهبان است و تو بر آنان گمارده و وكيل نيستي».

اين آيه در واقع در مقام تهديد است و مى فرمايد: خداوند انسان رادر همه ى آنچه كه بايد حفظ شود، حفظ مى كند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقط وظيفه ى ابلاغ دارد و خداوند بر آنان وكيل است و اگر او بخواهد، با اسم حفيظ خويش آنان را از شرك - كه يكى از مخاطرات بزرگ است - حفظ مى كند.

پس ملائكه حفظه، فرشتگانى اند كه مظهر اسم «حفيظ» الهى بوده، داراى مراتب، آمر و مأمور، و جناح هاى بسيار مى باشند. خداوند حفيظ، كسانى را كه بايد حفظ كند، از طريق اين ملائكه حفظ مى كند و او امر و مشيت هاى او در آنچه كه بايد حفظ شود، از طريق اين ملائكه صورت مى پذيرد.

اصل «حفظ» از خداوند متعال است و فرشتگان حفظ كننده، مجرا و اسباب و علل ميانى اين وظيفه ى مهم اند.

آيا شما در اين حقيقت انديشيده ايد كه در عالم «حفظه» هاى ناپيدايى وجود دارد كه آدى را از خطرات گوناگون دنيوى حفظ مى كند؟ آيا احساس كرده ايد كه گاهى در معرض خطر جدى قرار گرفته ايد و بدون آنكه متوجه شويد شخصى يا نيرويى شما را از آن خطر مصون نگه داشته است؟! با دقت و تامل در اين امور، در مى يابيد كه فرشتگان الهى به امر خداوند، همواره آدمى را از تهديدها، حوادث و بلايا حفظ مى كنند. اين مسأله در خصوص كودكان در اوان طفوليت و در مقطع سنى خاص، قابل درك است. طفل كوچكى كه تازه راه افتاده و شيطنت و جنب و جوش دارد و پدر و مادر او نيز به دليل كارهاى گوناگون نوعاً از وى غافل اند، با چه نيروى مرموزى از اين همه خطرات حفظ مى شود و آسيبى نمى بيند؟ اين نيرو همان فرشتگان حفظ كننده اند.

آيا هيچ انديشيده ايد كه برخى از انسان ها، به دليل وضعيت شغلى شان، در مكان هايى زندگى مى كنند كه حيوانات موذى و خطرناكى چون مار و عقرب وجود دارند، ولى در عين حال آنان كمترين آسيبى از اين ناحيه مى بينند! چه نيرويى با وجود اين خطرات، بلا گردانى مى كند؟! اگر خداشناس باشيم، در مى يابيم كه خداوند متعال از طريق «ملائكه حفظه» خود، آنها را از اين مصايب حفظ مى كند.

دلايل اين انگاره عبارت است از:

١ - (وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا وَ هُمْ لا يُفَرِّطُونَ ) (٤٣). «و اوست كه بر بندگانش قاهر [و غالب] است و نگهبانانى بر شما مى ‏فرستد تا هنگامى كه يكى از شما را مرگ فرا رسد فرشتگان ما جانش بستانند در حالى كه كوتاهى نمي‏ كنند».

اين آيه به خوبى بيانگر اين حقيقت است كه فرشتگان حفظ كننده، به دستور و مشيت الهى حافظ انسان از تهديدات حيات دنيوى اند تا زمانى كه هنگام مرگ فرا رسد كه در آن وقت مأموريت آنان به پايان مى رسد.

٢ - اميرمؤمنان عليه‌السلام مى فرمايد:

«ليس احد من الناس الا و معه ملائكة حفظة يحفظونه من ان لتردى فى بئر، او يقع عليه حائط او يصيبه سوء فاذا حان اجله خلوا بينه و بين ما يصيبه» (٤٤). «احدى از مردم نيست، مگر اينكه با او ملائكه اى است كه او را حفظ مى كنند؛ از اينكه پايش بلغزد [و] در چاه [بيفتد]، يا اينكه ديوارى رويش بيايد و يا اينكه بدى به او برسد. پس هنگامى كه مرگ او فرا رسيد، ميان او و آنچه را به او [از بدى ها و خطرات و حوادث] مى رسد، خالى مى كنند».

بر اين اساس تا زمان مرگ انسان، اين ملائكه به وظيفه ى خويش عمل مى كنند؛ امّا پس از آن او را به حال خو واگذار كرده و مأموريتشان خاتمه مى يابد.

٣ - امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

«...و ان الله برأفته و لطفه ايضا وكلهم بعباده يذبون عنهم مردة الشياطين و هو امّ الارض و آفات كثيرة من حيث لا يرون باذن الله الى ان يجئى امر الله عزوجل» (٤٥)

«و حقيقت آن است كه خداوند به واسطه ى رأفت و لطفش، [فرشتگانى را] موكل بندان خويش كرده است [تا بدين طريق] متمردين از شياطين و حشرات موذى زمينى و آفات فراوانى را - از جايى كه انسان ها نمى بينند - به اذن خداوند بر مى گردانند تا اينكه امر خداوند عزوجل بيايد [مبنى بر اينكه ديگر امر حفظ دنبال نشود]».

در اين روايت به اين نكته نيز اشاره شده كه فرشتگان حفظ كننده، آدمى را از خطرات متمردين شياطين - كه كارشان طغيان گرى است - حفظ مى كنند. در گفتار نخست بيان شد كه ملائكه نورى و شياطين همچون، جن نارى اند؛ و از اين رو اگر نور حافظ انسان گشت، به دليل غالبيّت و قاهريتش بر نار موجب مى شود موجودات نارى - و ازجمله شيطان و انصارش - نتوانند به انسان نزديك شوند. اگر ما مؤمن باشيم، حقيقت ما نيز از «نور» است، و به دليل نزديكى ما با حقيقت خويش (روح كه از نور (٤٦) است) از خطرات شياطين ايمن خواهيم بود، اگر اراده و عمل كنيم و از خداى نورى به سوى خداى نورى برگرديم، راه نفوذ شياطين مسدود مى شود. هر چه در اين بازگشت جدى تر باشيم، راه يافتن، لطمه زدن، اغواگرى و گمراه ساختن كمتر خواهد بود تا جايى كه به بارگاه مخلصان بار مى يابيم و راه شيطان به كل بر انسان بسته مى گردد.

اينكه بر اساس برخى از روايات، عده اى در محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حال خوش و پاكى داشتند و در وقت فراق حال ديگرى و نيز سفارش شده كه با اوليا و صالحان همنشين شويد و...اينها بدان جهت است كه هر چه ما به كسانى نزديك شويم كه حقيقت نورى شان بر اساس ايمان و عمل صالح بيشتر و بالاتر است شعاع نورى آنها ما را نيز مى گيرد و در پرتو آن، از خطرات شياطين ايمن خواهيم بود. در روايتى آمده است:

«عن سلام بن المستنير قال: كنت عند ابى جعفر عليه‌السلام فدخل عليه حمران بن اعين و سأله عن أشياء فلما هم حمران بالقيام قال لابى جعفر عليه‌السلام اخبرك - اطال الله بقائك لنا و امتعنا بك - انا ناتيك فما نخرج من عندك حتى ترق قلوبنا و تسلو انفسنا عن الدنيا و يهون علينا ما فى ايدى الناس من هذه الاموال: ثم نخرج من عندك فاذا صرنا مع الناس و التجار احببنا الدنيا قال: فقال ابو جعفر عليه‌السلام انما هى القلوب مرة تصعب و مرة تسهل.

ثم قال ابو جعفر عليه‌السلام اما ان اصحاب محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قالوا يا رسول اللَّه نخاف علينا النفاق. قال: فقال و لم تخافون ذلك؟ قالوا اذا كنا عندك فذكرتنا و رغبتنا، وجلنا و نسينا الدنيا و زهدنا حتى كانا نعاين الآخرة و الجنة و النار و نحن عندك فاذا اخرجنا من عندك و دخلنا هذه البيوت و شممنا الاولاد و رأينا العيال و الاهل يكاد ان نحول عن الحال التى كنا عليها عندك و حتى كانا لم نكن على شيء أفتخاف علينا ان يكون ذلك نفاقاً؟ فقال لهم رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : كلا ان هذه خطوات الشيطان فيرغبكم فى الدنيا و اللَّه لو تدومون على الحالة التى وصفم انفسكم بها لصافحتكم الملائكة ...»؛ (٤٧).

«سلام بن مستنير گويد: من در خدمت حضرت باقر عليه‌السلام بودم كه حمران بن اعين (يكى از اصحاب آنحضرت) وارد شد، و از چيزهايى پرسيد. پس همين كه خواست برخيزد، به امام باقر عليه‌السلام عرض كرد: من شما را آگاه كنم - خداوند عمر شما را دراز كند و ما را به وجود شما بهره مند سازد - كه ما خدمت شما مى رسيم و از نزد شما بيرون نمى رويم تا اينكه دل هاى ما نرم شود، و جان هاى ما از [نداشتن] اين دنيا تسلى يابد، و آن چه از اين اموال و دارايى كه در دست مردم است، بر ما خوار و پست شود، سپس از نزد شما بيرون رويم و همين كه [دوباره] پيش مردم و تاجران رويم، دنيا را دوست بداريم؟ [اين چگونه است؟] آن حضرت عليه‌السلام فرمود: همانا اينها دل هاست كه گاهى سخت و گاهى هموار و آسان شود.

سپس فرمود: هر آينه ياران حضرت محمد عرض كردند: اى رسول خدا! ما بر نفاق از خودمان ترسناكيم؟ فرمود: چرا از آن مى ترسيد؟ عرض كردند: هنگامى كه نزد شما هستيم و شما ما را تذكّر مى دهيد و به آخرت تشويق مى كنيد، از خدا مى ترسيم و دنيا را يكسره فراموش مى كنيم و در آن بى رغبت مى شويم تا آنجا كه گويا آخرت را به چشم خود ببينيم و بهشت و دوزخ را [مى نگريم] و چون از خدمت شما مى رويم و داخل اين خانه ها مى گرديم، و بوى فرزندان را استشمام مى کنيم و زنان و خاندان را مى نگريم، از آن حالى كه نزد شما داشتيم برمى گرديم؛ به حدى كه گويا ما هيچ نداشته ايم [و شما را نديده و خدمت شما نبوده ايم و آن حال قبلى را نداشته ايم!] آيا شما از اين كه اين تغيير حالت نفاق باشد، بر ما مى ترسيد؟ رسول خدا (صلى الله عليه و آله) به آنان فرمود: هرگز [اين نفاق نيست]، اينها وسوسه هاى شيطان است كه شما را به دنبال تشويق مى كند، به خدا سوگند! اگر شما به همان [حالى كه بآن خودتان] را توصيف كرديد، مى مانديد هر آينه فرشتگان دست در دست شما مى گذاشتند...».

حديث ياد شده بيانگر اين حقيقت است كه در هنگام حضور در پيشگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، به دليل انعكاس حقيقت نورى آن وجود مقدس بر وجود آدمى، راه نفوذ شيطان مسدود گشته او در نور است و در وقت عدم حضور، به دليل گناهان باطنى و كمى يا ضعيف بودن نور،‌ نار شيطانى بر انسان مسلط مى گردد و حقايق را فراموش كرده يا از آن غافل مى شود. امّا اگر وجود خود را به حقيقت اصلى اش (نور)، نزديك كند، ملائكه حفظه علاوه بر آن كه وجود ظاهرى وى را از خطرات نگه مى دارد؛ وجود باطنى انسان را نيز از تهديدات شيطان ها حفظ مى كند. با بيان اين حقيقت روشن مى شود كه چرا ائمه عليهم‌السلام براى ملائكه و فرشتگان دعا مى كردند، و چرا امام سجاد عليه‌السلام در دعاى سوم صحيفه سجاديه، صلوات خاصى براى فرشتگان مى فرستد. حقيقت آن است كه خدمتى كه ملائكه به دستور خداوند متعال، براى انسان ها مى كنند، بسيار والا و ارزشمند است؛ ولى افسوس كه ازآن غافليم!

# گفتار چهارم فرشتگان حفظ كننده

(لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِن بَينِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يحْفَظونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُم مِن دُونِهِ مِن وَالٍ) (٤٨).

## فرشتگان «حفيظ» در امور معنوى

بر (٤٩) اساس آيات و روايات، گروه ديگرى از فرشتگان مأمور به حفظ انسان از مخاطراتى هستند كه حيات معنوى و اخروى انسان ها را تهديد مى كند. اين فرشتگان موظف اند تا «حفظ ربوبيت» را در حيات باطنى انسان ها جارى كنند. اين موضوع بسيار عميق و اسرار آميز بوده و از نعمت هاى گران سنگ حضرت حق است. انسان ها از اين امر نيز - مانند حفظ حيات دنيوى - در غفلت اند؛ مگر افراد نادرى كه بر حقيقت امر آگاه مى باشند. امام على عليه‌السلام در فرازى از دعاى كميل اين چنين با خداى خويش نجوا مى كند:

«اللهم مولاى كم من قبيح سترته و كم من فادح من البلاء اقلته و كم من عثار وقتيه و كم من مكروه دفعته»

«خدايا، مولاى من چه بسيار زشتى مرا پوشاندى، چه بسيار بلاى سنگين از من گرداندى و چه بسيار لغزشى كه از آنم رهاندى و چه بسيار بدى كه از من دور كردي».

عبارت «و كم من عثار وقتيه» نشانگر وجود ملائكه حفظ كننده اى است كه مشيت ربوبى را در ساحت حيات معنوى و باطنى انسان، جارى كرده و او را از خطرات و تهديدات اخروى حفظ مى كنند.

آيا تاكنون انديشيده ايد كه چرا خيلى از افراد بر صراط مستقيم ماندند و برخى از اين راه منحرف شدند؟ يا چرا جمعى از مؤمنان بر پاى ايمان خويش استوار ماندند و برخى ديگر به گمراهى هاى گوناگون و شقاوت هاى مختلف افتادند؟ چرا جمعى مى روند و جمعى مى مانند؟ چرا گروهى ثابت اند و دسته اى به شقاوت هاى عملى و عقيدتى دچار مى شوند؟ چرا برخى حتى پس از برزخ و مرگ نيز در راهند و بعضى ديگر از هنگام احتضار و پس از آن از راه خارج مى شوند؟ حقيقت آن است كه در راه ماندگان، تحت لواى فرشتگان حفظ كننده هستند كه آنان را از خطرات حيات معنوى و باطنى ايمن مى سازند؛ اما از كسانى كه در راه بوده و از آن خارج شده اند؛ از لواى ملائكه حفظ حيات اخروى بيرون آمده اند!

اين گروه از ملائكه مؤمنان حقيقى را در دنيا، برزخ، قيامت و مواقف حشر، از خطرهاى عملى، فكرى و عقيدتى حفظ مى كنند.

## دلايل قرآنى

آيه ى ذيل به خوبى نشانگر وجود چنين فرشتگانى است:

(لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَينِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يحْفَظونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سوءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ)؛ (٥٠).

«براى او فرشتگانى است كه پى در پى او را به فرمان خدا از پيش رو و از پشت ‏سرش پاسدارى مي‏ كنند. در حقيقت‏ خدا حال قومى را تغيير نمى ‏دهد تا آنان حال خود را تغيير دهند و چون خدا براى قومى آسيبى بخواهد، هيچ برگشتى براى آن نيست و غير از او حمايتگرى براى آنان نخواهد بود».

اين آيه علاوه بر آنكه از وجود فرشتگان حفظ كننده خبر مى دهد، بر اين نكته نيز تأكيد مى كند كه اين مراقبت و حفاظت، تا زمانى است كه آدمى وضع خويش را تغيير نداده و بكوشد تا در راه مستقيم باشد. امّا اگر به سوى ضلالت و شقاوت گرايش داشته و وضعيت ايمان خود را به گمراهى مبدّل سازد، ديگر اين حفاظت و مراقبت نخواهد بود و معلوم نيست عاقبت انسان به كجا خواهد انجاميد! بنابراين، حفظ الهى از طريق فرشتگان حد و مرز دارد؛ ولى اين حدود تا كجا و كدام است؟

## ايمان و طاعت؛ مرز حفظ

با استفاده از معارف قرآنى و روايى، معلوم مى شود كه «ايمان و طاعت» حدود اين حفاظت است؛ يعنى تا زمانى كه معامله انسان با خدا درست بوده و ايمان آورده باشد و به لوازم آن عمل كند، در حفظ است. اما اگر از مسير ايمان و طاعت خارج شود، به هر اندازه كه از آن خارج شده و به هر مقدار كه از اين مسير دورتر گردد، به همان ميزان حفظ كمتر مى شود و اگر به كلى از اين مسير كناره گيرد، ديگر هيچ حفظى وجود نخواهد داشت. براين اساس ما به لغزش هاى معنوى گرفتار مى شويم، ولى خوبان و صالحان نه، آنان در راه ايمان و طاعت، رياضت ها كشيده و مجاهدت ها كرده اند؛ از اين رو با حفاظت فرشتگان از خطرات معنوى مصون هستند؛ ولى ما چون نه رياضتى داريم و نه كوششى و در لفظ ادعاى ايمان و طاعت مى كنيم، همواره در دام تهديدات و اغوائات شيطانى گرفتاريم.

به اين آيه دقت كنيد:

(يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فى الحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فى الآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشاءُ) (٥١).

«خدا كسانى را كه ايمان آورده‏اند در زندگى دنيا و در آخرت با سخن استوار ثابت مى ‏گرداند و ستمگران را بي‏ راه مى ‏گذارد، و خدا هر چه بخواهد انجام مي‏ دهد».

خداوند متعال در اين آيه، اين حقيقت ژرف را بازگو مى كند كه او كسى را كه ايمان آورده و در ايمان خود ثابت قدم باشد - ‌يعنى عمل صالح داشت - از خطرات، ترس ها، اضطراب ها و تهديد ها - هم در دنيا و هم در آخرت (برزخ و قيامت)- به وسيله گروهى از ملائكه الهى در راه ايمان و اعتقاد تثبيت خواهد كرد. امّا كسانى را كه به خويش ظلم كرده و از ايمان و عمل صالح دورى جويند، در مسير ضلالت قرار مى دهد. تعبير «يفعل الله ما يشاء» نيز اشاره به اين دارد كه اگر كسى قدم از صراط مستقيم بيرون گذاشت، ديگر معلوم نيست حفظ شامل حالش شود و دوباره برگردد و يا اينكه به طور كل راه هدايت بر او بسته شود.

عياشى در تفسير آيه ى فوق دو روايت نقل كرده است:

١ - «عن صفوان بن مهران عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال: الشيطان لياتى الرجل من اوليائنا فيأتيه عند موته و يأتيه عن يمينه و عن يساره ليصده عما هو عليه فيأبى الله ذلك، و كذلك قال الله: يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت فى الحياة الدنيا و فى الآخرة»؛ (٥٢).

«امام صادق عليه‌السلام ، فرمود: شيطان در هنگام مرگ مردى از شيعيان و دوستان ما از راست و چپ او به سراغش آمده تا او را از مسير خود (اصول فكرى و اعتقادى اش) خارج كند. پس خدا نمى گذارد كه شيطان اين كار را انجام دهد [و اين منع و نگذاشتن به وسيله فرشتگان حفظ كننده است]؛ از اين رو خداوند متعال فرمود: خدا كسانى را كه ايمان آورده اند، در زندگى دنيا و در آخرت با سخن استوار و ثابت مى گرداند».

٢ - «عن زرارة و حمران و محمد بن مسلم عن ابى جعفر و ابى عبدالله عليهما‌السلام قالا: اذا وضع الرجل فى قبره اتاه ملكان ملك عن يمينه و ملك عن شماله و اقيم الشيطان بين يديه عيناه من نحاس فيقال له: ما تقول فى هذا الرجل الذى خرج من بين ظهرانيكم يزعم انه رسول الله؟ فيفزع لذلك فزعة فيقول ان كان مؤمناً: محمد رسول الله فيقال عند ذلك: نم نومة لا حلم فيها و يفسح له فى قبره تسعة اذرع و يرى مقعدة من الجنة و هو قول الله: «يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت فى الحياة الدنيا» و ان كان كافرا قالوا: من هذا الرجل الذى كان بين ظهرانيّكم يقول: انّه رسول الله؟ فيقول: ما ادرى فيخلّى بينه و بين الشيطان»؛ (٥٣).

«زراره و حمران و محمدبن مسلم از امام باقر و امام صادق عليه‌السلام نقل كرده اند: هنگامى كه مرد در قبرش قرار مى گيرد دوملك - يكى از جانب راست و ديگرى از جانب چپ - بر وى حاضر مى شوند و شيطان [نيز در آنجا] در برابرش قرار دارد [تا او را اغوا كند]، چشم هايش مانند مس گداخته است، [به او از سوى فرشتگان] گفته مى شود: تو چه مى گويى در خصوص مردى كه در ميان شما ظاهر شد و گمان مى كرد كه پيامبر است؟ (٥٤) شخص مرده] ناراحت شده و وحشت خاصى برايش پيش مى آيد. پس اگر مؤمن بود [و تحت حفظ ملائكه قرار داشت] مى گويد: محمد رسول خداست؛ پس در اين هنگام گفته مى شود: آرام گير [به صورتى كه] هيچ گونه ناراحتى در اين آرامش نداشته باشد و عالم او [در برزخ و] قبر وسعت داده مى شود به اندازه ى نه زراع و جايگاه خويش را در بهشت مى بيند. اين همان گفتار خداوند است: «خدا كسانى را كه ايمان آورده اند، در زندگى دنيا و آخرت با سخن استوار و ثابت مى گرداند». و اگر [مرده] كافر بود [و] فرشتگان به او گفتند: [تو در خصوص] اين مردى كه در ميان شما ظاهر شد و مى گويد رسول خدا است [چه مى گويي] پس مى گويد: نمى دانم [در اين هنگام] ميان او و شيطان خالى گذاشته مى شود».

اگر انسان در مسير ايمان و طاعت قرار داشت، تحت حفظ ملائكه الهى بوده و از خطرات و لغزش ها مصون خواهد بود؛ ولى اگر در خط ايمان و طاعت محض نبود، معلوم نيست كه تحت حفظ فرشتگان باشد! ممكن است در زمانى عنايت خاص خدا، مشمول حال او شد، و به راه برگردد و امكان دارد چنين عنايتى به او هرگز نشود و از خطرها و تهديدها ايمن نباشد. اگر انسان گناه كند، راه را براى آلودگى بيشتر هموار مى سازد و در اين صورت خود را دچار شقاوت عملى كرده و از قلمرو حفظ ملائكه الهى خارج مى گردد! اگر اين گناه تداوم يابد، ممكن است انسان به شقاوت فكرى و قلبى نيز فرو غلتد و از ناحيه ى عقايد نيز گمراه شود؛ به حدّى كه فرشتگان حفظ كننده قلب و فكر او را از اعوجاجات و انحرافات تنها گذارند و فقط شيطان و القائات شيطانى بر جانش حاكم شود‍!

به هر روى بايد انسان مراقب باشد كه دچار گناه و آلودگى نشود؛ زيرا گناه او را از فرشتگان حفظ كننده دور ساخته و قدم به قدم به ضلالت فكرى و عقيدتى مى كشاند! اگر اين امر براى آدمى اتفاق بيفتد، معلوم نيست بتواند دوباره به راه برگردد. قرآن درباره ى اينكه گناه و تداوم آن، انسان را به انحراف فكرى مى كشاند مى فرمايد:

(ثُمَّ كانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَساءُوا السُّوءى أَن كذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كانُوا بهَا يَستَهْزِئُونَ) (٥٥).

«آن گاه فرجام كسانى كه بدى كردند [بسي] بدتر بود [زيرا] كه آيات خدا را تكذيب كردند و آنها را به ريشخند مى ‏گرفتند».

اينان ابتدا گناه كردند؛ ولى تداوم گناه آنها را به اعواجاج فكرى كشاند و دچار قساوت قلب كرد؛ به صورتى كه به كفر و تكذيب و استهزا و نفى منجر شد.

همچنين قرآن درباره ى خروج انسان از تحت حفظ ملائكه ى الهى و حاكميت شيطان بر دل و جان او مى فرمايد:

(إِنَّ الَّذينَ ارْتَدُّوا عَلي‏ أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلي‏ لَهُمْ) (٥٦).

«بي‏گمان كسانى كه پس از آنكه [راه] هدايت بر آنان روشن شد [به حقيقت] پشت كردند، شيطان آنان را فريفت و به آرزوهاى دور و درازشان انداخت».

بر اين اساس كه ابتدا ايمان داشتند و فكرشان به حقايق رسيد؛ ولى سپس به آن حقايق پشت كردند - از آنجا كه ملائكه حفظ كننده از آنان دور و جدا شدند - شيطان با اغوائات خود آنان را گمراه مى كند. اين گمراهى در حدى است كه آنان در دام آرزوهاى واهى افتاده و ديگر نمى توانند حقايق را بشنوند و بفهمند؛ مانند منافقان كه خداوند بر قلب آنان مهرى نهاد كه ديگر نه فكرشان كار مى كرد و نه فهمشان. (٥٧)

پس «ايمان و طاعت» مرز و حد حفاظت ملائكه و عدم آن است؛ امّا اگر بخواهيم بدانيم در اين حد قرار داريم يا از آن دور هستيم، ابتدا بايد معناى درست و صحيح ايمان و طاعت را بفهميم و آن دو را نادرست و غير واقعى تفسير نكنيم! سپس بايد بدانيم روش عملى ما براى قرار گرفتن در اين محدوده چيست و آن گاه با دقت و ظرافت و احتياط به دانسته هاى خود عمل كنيم. بنابراين هيچ گاه به آنچه كه تاكنون ياد گرفته ايم، اكتفا نكنيم و در فهم و درك حقايق ايمان و طاعت بيشتر از گذشته كوشش نماييم و اين سعى را تداوم بخشيم. همچنين به آنچه كه طاعت و عمل كرده ايم، بسنده نكنيم و به طور مداوم تلاش نماييم تا طاعت و عملمان افزايش يابد. در اين ميان به مسأله ى زبان و سخن گفتن توجه ويژه اى داشته باشيم و بدانيم كه گفتار نيز نوعى عمل است و اگر خداى ناكرده مناسب و حلال و نيكو نباشد، آدمى را به مهلكه هاى وحشتناكى خواهد انداخت! اين حقيقت را خوب دريافته و در آن تدبر كنيم كه:

حيات دل به صحبت نكردن و در سكوت نفهته است. (٥٨)

# گفتار پنجم فرشتگان و هدايت هاى الهى

(...وَ إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلى صِرَطٍ مُستَقِيمٍ) (٥٩).

## فرشتگان هادى

يكى (٦٠) ديگر از شئون ملائكه در خصوص انسان ها، هدايت هاى ربوبى از طريق ملائكه است. فرشتگان هدايت گر - كه آدمى را در مراتب و ابعاد مختلف هدايت مى كنند - مظاهر اسم «هادي» حق و در عين حال از جناح «جبرئيل» امين هستند. آيه ياد شده به اين حقيقت اشاره دارد: «و به راستى خداوند كسانى را كه ايمان آورده اند، به سوى راهى راست راهبر است» و اين مسأله از طريق فرشتگان هدايت كننده صورت مى پذيرد.

## مراحل هدايتهاى ربوبى

گفتنى است «هدايت ربوبي» در مراتب مختلف و در شئون گوناگون جهان هستى، سارى و جارى است، چنان كه قرآن مى فرمايد:

(...رَبُّنَا الَّذِى أَعْطى كُلَّ شىْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (٦١).

«پروردگار ما كسى است كه هر چيزى را خلقتى كه درخور اوست داده، سپس آن را هدايت فرموده است».

انسان نيز به عنوان بخشى از جهان هستى، از دستگاه مخصوص و وجود خاصى برخوردار بوده و بر حسب آن در ابعاد، شئون و مراتب مختلف از اين هدايت ربوبى برخوردار است كه به مراحلى از آن اشاره مى شود:

كسى كه در مرحله ى اوّل طالب حقيقت است، ولى هنوز ايمان نياورده و مى خواهد حقيقت را بفهمد و بيابد؛ خدا براى چنين شخصى پيامبران را ارسال فرموده تا به حق و حقيقت هدايت فرمايد. در عين حال فرشتگان هدايتگر نيز به يارى او مى آيند و او را در مسير انديشيدن و يافتن حقيقت، هدايت مى كنند؛ هر چند انسان ها بدين حقيقت واقف نباشند (مگر معدودى از آنها)، ولى به هر حال خداوند متعال از طريق ملائكه هدايت كننده - كه مظهر اسم «هادي» حضرت حق اند - در پشت پرده او را هدايت مى كند.

آيه ى ذيل ناظر به اين مرحله از هدايت است:

(قُلْ هَلْ مِن شرَكائكُم مَن يهْدِى إِلى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يهْدِى لِلْحَقِّ...) (٦٢). «بگو: آيا از شريكان شما كسى هست كه به سوى حق رهبرى كند؟ بگو: «خداست كه به سوى حق رهبرى مى ‏كند».

مرحله ى بعدى هدايت ربوبى، هدايت بعد از ايمان است كه آدمى را به اين رهنمون مى شود كه: چگونه باشد و چگونه نباشد، چه بكند و چه نكند، چطور به لوازم ايمان ملتزم باشد و به چه صورت راه مستقيم و حقيقى را طى كند.

آيه ى (وَ إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلى صِرَاطٍ مُستَقِيمٍ)، (٦٣) بيانگر اين مرحله از هدايت است. خداوند متعال در اين مرحله كسانى را كه به ايمان در مرحله ى نخست هدايت شدند، به صراط مستقيم در مرحله ى بعدى توسط فرشتگان هدايتگر، رهنمايى و هدايت مى كند.

در مرحله ى سوّم از آنجا كه فرد هم به راه ايمان هدايت شده و هم با هدايت ربوبى قدم در صراط مستقيم نهاده است، به دليل پيچيدگى و ظرافت تداوم راه به هدايت هاى بالاتر و دستگيرهاى برتر نياز دارد. در اينجا نيز هدايت ربوبى به سراغ انسان آمده به وسيله گروهى از فرشتگان الهى، هدايت هاى لازم، والاتر و بالاتر نصيب او مى گردد.

قرآن در اين باره مى فرمايد:

(وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى) (٦٤). «و خداوند كسانى را كه هدايت يافته‏اند بر هدايتشان مى‏افزايد».

در اين مرحله كسانى كه اهل معرفت، مجاهدت و تعبدند، از هدايت هايى به وسيله ملك برخوردار مى شوند كه امثال ما به دليل عدم معرفت لازم و مجاهدت كافى و متعبّد نبودن، از آن بى بهره ايم! اينان آيات قرآن را طور ديگرى مى فهمند و مى رسند كه امثال ما بدان نمى رسيم. فرشته ى هدايتگر، عقل و تفكّر و دل او را به مراحل بالاتر سير مى دهد و از اين طريق به او مدد مى رساند. آدمى هر چند اين مدد رسانى را نبيند؛ ولى در حقيقت امر و پشت پرده، ملك و فرشته است كه به امر الهى هدايت ربوبى را به وى مى رساند. اين نوع هدايت خاص، براى كسانى است كه مراحل گذشته را طى كرده باشند:

(وَ إِنِّى لَغَفَّارٌ لِمَن تَاب وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثمَّ اهْتَدَى) (٦٥)

«به يقين، من آمرزنده ى كسى هستم كه توبه كند و ايمان [جدي] بياورد و عمل صالح انجام دهد، سپس به راه راست هدايت شود».

از اين آيه به دست مى آيد كه اين هدايت، پس از توبه، ايمان و عمل صالح است و لذا هدايت برتر و خاصى است.

## تأمل در مرحله ى دوم

انسانى كه به ايمان هدايت شده است و در مرحله ى دوّم قرار دارد، ملك هدايتگر مرتب با او چنين گفت و گو دارد: اين طور نباش و اين طور باش؛ چنين نكن و چنين بكن؛ گاهى تبشير دارد و تنذير؛ گاهى تذكر دارد و گاه تهديد. از سوى ديگر شيطان و اعوان او، با آدمى نجوا كرده و آن ها نيز گفت و گويى با او دارند. در اين گفت و شنود درونى، شياطين مى كوشند آدمى را از هدايت هاى ربوبى به وسيله فرشتگان، غافل و دور سازند و در اين راه تلاش مى كنند تا بر آنان غالب آيند! به هر روى آدمى در اين مرحله ميان تلقينات شيطانى و ارشادت ملكى و تلبيسات شيطانى و القائات ملكى است! دو روايت زير به خوبى اين مسأله را ترسيم مى كند:

١ - «عن ابى عبد اللَّه عليه‌السلام قال: ما من قلب الاوله اذنان على احداهما ملك مرشد و على الاخرى شيطان مفتن، هذا يامره و هذا يزجره، الشيطان يأمره بالمعاصى و الملك يزجره عنها و هو قول اللَّه عزّ و جلّ: عن اليمين و عن الشمال قعيد ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد»؛ (٦٦).

امام صادق عليه‌السلام فرمود: قلبى نيست جز آنكه دو گوش دارد، بر سر يكى از آن دو فرشته اى است راهنما و بر سر ديگرى شيطانى است فتنه انگيز. اين فرمانش دهد و آن بازش دارد. شيطان به گناهان فرمانش مى دهد، و فرشته از آنها بازش مى دارد، و اين است كه خداى عزوجل فرمايد: (در جانب راست و چپ نشسته اى است، [آدمي] هيچ سخنى را به لفظ نمى آورد مگر اينكه مراقبى آماده نزد او آن را ضبط مى كند». (٦٧) ٢ - «عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال: ما من مؤمن الا و لقبه اذنان فى جوفه: اذن ينفث فيها الوسواس الخناس، و اذن ينفث فيها الملك، فيؤيد الله المؤمن بالملك، فذلك قوله (وَ أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ) (٦٨) ) (٦٩).

امام صادق عليه‌السلام فرمود: مؤمنى نيست جز آنكه قلبش از درون دو گوش دارد: گويى كه وسواس خناس در آن دمد وگوشى كه فرشته در آن دمد. و خدا مؤمن را به سبب فرشته تقويت مى كند و اين است گفتار خداى تعالى كه: «آنها را به وسيله روحى از جانب خود تقويت كرده است». (٧٠).

پس در قلب و جان هاى ما، هنگامى كه نيكى يا بدى به آن الهام مى شود، حديث نفس ما است. اين حديث نفس اگر گفت و گوى مثبت باشد، از ناحيه فرشته ى هدايتگر است و اگر گفت و شنود منفى باشد، از سوى شيطان اغواگر است. در اين ميان اگر انسان به سخن ملك گوش كرد و دل به هدايت هاى او سپرد به هر اندازه كه فرمانبرى كند، ملك هدايت ها را بيشتر كرده و به انسان نزديك تر مى شود و در نتيجه شيطان از نفس آدمى دورتر مى شود. اما اگر به سخن هاى شيطانى گرايش نشان داد؛ به هر مقدار كه مطيع شيطان شود، اغوائات و تلبيسات وى بيشترگشته و شيطان بر وجود انسان مستولى مى گردد و در نتيجه ملك و فرشته از جان او دورتر مى شود.

حال اين حقيقت روشن مى شود كه چرا خوبان و صالحان، ترسشان زياد و احتياطشان فراوان است؛ ولى افراد لاابالى و گناه کار، به راحتى و بدون دغدغه معصيت مى كنند! خوبان و صالحان به دليل گوش سپارى به سخن فرشتگان، هدايت هاى آنان را هم بيشتر دريافته و هم از نزديك تر گفته ها را مى يابند و مى فهمند. اما گناهكاران به دليل گوش سپارى به سخن شيطان، از ملك و تبشير و تنذير او دورتراند؛ از اين رو، نه سخن آنان را مى شنوند و نه مى فهمند! اين گروه نه تنها حرف ملك، بلكه هدايت هاى قرآنى را نيز در نمى يابند. در آيه ى ذيل به خوبى تدبر كنيد:

(وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرآناً أَعجَمِيًّاً لَقَالُوا لَوْ لا فُصِّلَت آيَاتُهُ ءَأعجَمِىٍّ وَ عَرَبىٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ وَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ فى آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمىً أُولَئك يُنَادَوْنَ مِن مَكانٍ بَعِيدٍ) (٧١).

«و اگر [اين كتاب را] قرآنى غير عربى گردانيده بوديم، قطعاً مى‏گفتند: «چرا آيه‏هاى آن روشن بيان نشده؟ كتابى غير عربى و [مخاطب آن‏] عرب زبان؟ بگو: «اين [كتاب‏] براى كسانى كه ايمان آورده‏اند رهنمود و درمانى است و كسانى كه ايمان نمى ‏آورند در گوش هايشان سنگينى است و قرآن برايشان نامفهوم است، و [گويى‏] آنان را از جايى دور ندا مى‏دهند».

اين آيه به خوبى اين حقيقت را بازگو مى كند كه كسانى كه دل به سخن شيطان سپرده و از ملك هدايتگر فاصله گرفته اند؛ گوشهايشان نسبت به رهنمودهاى قرآن سنگين بوده و مضامين آن را نمى فهمند! گويا اين سخنان گران سنگ از جاى دورى به آنها ندا مى شود و از اين رو نمى توانند بفهمند و نمى دانند كه قرآن چه آموزه هاى راه گشا و ژرفى دارد! بر عكس مؤمنانى كه دل به ملك و فرشته سپرده و از شيطان دور شده اند، هم سخن قرآن را به خوبى مى شنوند و مى فهمند و هم از آموزه هاى آن رهنمود گرفته و ره توشه ى راه خويش مى سازند.

بايسته است از اين حقيقت درس بگيريم كه چرا خداوند متعال فرمود: «اگر اين قرآن بر كوه نازل مى شد، خاضع، خاشع و متلاشى مى گشت»؛ (٧٢).

اما ما بارها و بارها قرآن را قرائت مى كنيم يا آيه هاى آن به گوش ما مى خورد، ولى هيچ تكان، خضوع، مسكنت و انقلاب درونى رخ نمى دهد؟! گويا به دليل فرمانبردارى از شيطان و القائات او، دل ما از كوه سخت تر گشته است و از اين رو تنها ظاهرى از قرآن را مى بينيم؛ ولى از حقيقت و باطن آن آگاه نبوده و فهم درست و صحيحى نداريم.

# گفتار ششم فرشتگان و تصديق عملى

(الشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكم بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُم مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضلاً وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) (٧٣).

## تصديق عملى و فرشتگان

يكى (٧٤) از شئون ملائكه در خصوص انسان ها اين است كه گروهى از آنان مأمور و موظف اند تا مؤمنان را به تصديق عملى بكشانند و آنان را به عمل وا دارند. يكى از مشكلات اساسى براى صاحبان ايمان، تصديق عملى و فعلى است؛ زيرا آنچه كه آدمى را به صراط مستقيم هدايت كرده و نقش ويژه و در خور توجّهى در اين ميان دارد، تصديق عملى است. ما نوعا تصديق فكرى و عقيدتى داريم؛ يعنى، در فكر و نظر به آموزه هاى اسلامى معتقد بوده و آنها را در ذهن خويش پذيرفته ايم؛ ولى در عرصه ى عمل دچار مشكل جدى هستيم و در عين تصديق فكرى، تصديق فعلى نداريم!

## چند نمونه

١ - (وَ مَن يَتَّقِ اللَّهَ يجْعَل لَهُ مخْرَجا•وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يحْتَسِب ...) (٧٥).

«كسى كه تقواى خدا را پيشه خود سازد، خداوند مفرّ و مخرجى براى او قرار داده و از جايى كه حسابش را نمى‏كند، به او روزى داده مى شود».

ما اين آيه را قبول داريم و در فكر و عقل خود آن را مى پذيريم و معتقديم كه تقواى الهى راه خروج از مشكلات و كمبودها است؛ ولى در عمل، پرهيزگارى را پيشه ى خود نمى سازيم! ما مى دانيم كه اين كلام الهى حق بوده و از صاحب حق صادر گرديده؛ ولى در هنگام بروز مشكلات، اصل و ريشه ى اسباب حلّ مشكلات را به سويى نهاده و به دنبال اسباب و علل هاى ميانى و پندارهاى خود روى مى آوريم! حال اگر آن سبب يا راه، حرام نيز باشد براى حلّ معضل، ايرادى ندارد كه از آن استفاده كنيم. در اينجا عقلاً قبول داريم كه تقواى الهى، ‌كليد حلّ مشكل است؛ ولى در دل ترديد و شك داريم و از اين رو در حوزه ى عمل به آنچه كه عقل ما پذيرفته است، اعتنايى نداريم. در اينجا انسان ميان سخن فرشته - كه آدمى را به عمل كردن دعوت مى كند - و ميان سخن شيطان - كه او را وسوسه مى كند كه به علل و اسباب ميانى و پندارى روى آورد و مشكلش را هر چند از راه حرام حلّ كند - قرار دارد. ملك مى خواهد او را به تصديق فعلى بكشاند و شيطان تلاش مى كند كه او را از اين امر باز دارد.

٢ - بسيارى از ما آيه ى شريفه: (وَ مَن يَتَوَكَّلْ عَلى اللَّهِ فَهُوَ حَسبُهُ) (٧٦) ؛ را شنيده و به آن عقيده داريم و مى دانيم كه در حد معمول بايد با اسباب امور محقق شود (در عين حال براى رسيدن به نتيجه بايد بقيه امور را به دست خداوند متعال سپرد)؛ امّا در هنگام عمل وسوسه هاى شيطانى ما را از توكّل به خدا باز مى دارد و تمام تكيه و تأكيد را بر روى اسباب مادى متمركز مى سازد.

فرشته از آن سو ما را به اين حقيقت مى كشاند كه به او توكل كنيد، او خود كفايت مى كند؛ ولى ما در عمل به دليل دغدغه هاى شيطانى، دچار ترديد و دودلى هستيم.

٣ - همه ى ما - به خصوص كسانى كه تمكن مالى دارند - به صورت مكرر اين آيه را خوانده ايم:

(مَّثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فى سبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أنبَتَت سَبْعَ سنَابِلَ فى كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ يُضعِفُ لِمَن يَشاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) (٧٧).

«مَثَل [صدقات‏] كسانى كه اموال خود را در راه خدا انفاق مى‏ كنند همانند دانه‏اى است كه هفت خوشه بروياند كه در هر خوشه‏اى صد دانه باشد؛ و خداوند براى هر كس كه بخواهد [آن را] چند برابر مى‏ كند، و خداوند گشايشگر داناست».

ما به اين، باور فكرى و عقلى داريم، ولى در هنگام عمل دغدغه هاى شيطانى به سراغ ما مى آيد كه: تو خود مشكل دارى، زن و بچه دارى، خرج و مخارج دارى، براى آينده بايد فكر كنى، وظيفه ى اصلى تو رسيدگى به خانواده ى خودت هست و...در مقابل فرشته الهى به ما متذكر مى شود كه اگر انفاق كنى، هم حيات معنوى نصيبت خواهد شد و هم خداوند متعال اين كمك مالى را به چندين برابر جبران خواهد كرد.

آيه ى صدر گفتار همين حقيقت را براى ما بازگو مى كند:

(الشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكم بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُم مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضلاً وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) (٧٨). «شيطان شما را از تهيدستى بيم مى ‏دهد و شما را به زشتى وامى ‏دارد؛ [ولى‏] خداوند از جانب خود به شما وعده ى آمرزش و بخشش مى‏دهد، و خداوند گشايشگر داناست».

علامه طباطبايى قدس‌سره در تفسير الميزان روايت جالبى در تفسير و تبيين بهتر و بيشتر آيه نقل كرده است:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايد:

«ان للشيطان لمة بابن آدم و للملك لمة: فامالمة الشيطان فايعاد بالشر و تكذيب بالحق و اما لمة الملك فايعاد بالخير و تصديق بالحق، فمن وجد ذلك فليعلم انه من الله فليحمد الله، و من وجد الاخرى فليتعوذ بالله من الشيطان ثم قرء: الشيطان يعدكم و يأمركم بالفحشاء الآية»؛ (٧٩). «شيطان يك نزديك شدنى به قلب ابن آدم دارد و فرشته نيز يك نزديكى [به قلب وي] دارد. امّا نزديكى شيطان [به قلب او] وعده دادن به خير و تصديق [عملي] حقى است [كه به آن ايمان آورده است]. هر كسى در دلش يافت [حق را عملاً تصدى مى كند]، بداند كه اين تصديق عملى از ناحيه ى خداوند است [كه از طريق فرشته انجام مى دهد] پس خدا را سپاس گزارد [براى اينكه او را به وسيله فرشتگان به تصديق عملى كشاند] و هر كس در دلش يافت [كه حق را عملاً تكذيب مى كند] پس پناه ببرد از [شرّ] شيطان به خداوند متعال». سپس اين آيه را قرائت كرد: (الشيطان يعدكم الفقر تا آخر آيه).

٤ - تعداد مسلمان در جنگ بدر كم و دشمن بى شمار بود و نيز امكاناتشان بسيار محدود و ناچيز و در مقابل تجهيزات دشمن فراوان بود؛ ولى مسلمانان به وسيله ملائكه الهى به تصديق فعلى كشانده شدند و علاوه بر عقل و فكرشان، دلشان نيز به اين حقيقت قرآنى باور داشت كه:

(الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فى سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالهِِمْ وَ أَنفُسِهِمْ أَعْظمُ دَرَجَةً عِندَ اللَّهِ وَ أولئِك هُمُ الْفَائزُونَ • يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لهَُّمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ • خَالِدِينَ فِيهَا أبَداً إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ أجْرٌ عَظِيمٌ) (٨٠). «كسانى كه ايمان آورده و هجرت كرده و در راه خدا با اموال و جانشان به جهاد پرداخته اند نزد خدا مقامى هر چه والاتر دارند و اينان همان رستگارانند • پروردگارشان آنان را از جانب خود، به رحمت و خشنودى و باغ هايى [در بهشت]- كه در آنها نعمت هايى پايدار دارند - مژده مى دهد. جاودانه در آنها خواهند بود، در حقيقت، خدا است كه نزد او پاداشى بزرگ است».

بر اين اساس در آن نبرد نابرابر پيروز گشتند و در عرصه ى فعل نيز تصديق كردند كه اين كلمه ى حق است و صاحب حق گفته است.

در مقابل شيطان وسوسه مى كرد كه: فرزند داريد، خانواده و عشيره داريد، مال داريد، و اگر بخواهيد جهاد كنيد، اينها چه مى شوند! بايد بمانيد و ازاين ها مراقبت كنيد؛ ولى خداوند از طريق ملائكه به آنان متذكر مى شد:

(قُلْ إِن كانَ آبَاؤُكُمْ وَ أبْنَاؤُكمْ وَ إِخْوَنُكُمْ وَ أزْوَجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أمْوَلٌ اقْترَفْتُمُوهَا وَ تجَارَةٌ تخْشوْنَ كَسادَهَا وَ مَساكِنُ تَرْضوْنَهَا أحَبَّ إلَيْكم مِنَ اللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ جِهَادٍ فى سبِيلِهِ فَترَبَّصوا حَتى يَأْتىَ اللَّهُ بِأمْرِهِ وَ اللَّهُ لا يهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) (٨١). «بگو: «اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالى كه گرد آورده‏ايد و تجارتى كه از كسادش بيمناكيد و سراهايى را كه خوش مى ‏داريد، نزد شما از خدا و پيامبرش و جهاد در راه وى دوست‏ داشتنى ‏تر است، پس منتظر باشيد تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمايى نمى‏ كند».

و نيز ملك اين آيه ى شريفه را به ياد آنان مى آورد كه:

(يَاأيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ وَ لْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوا أنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ) (٨٢).

«اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد! با كافرانى كه مجاور شما هستند كارزار كنيد، و آنان بايد در شما خشونت بيابند، و بدانيد كه خدا با تقواپيشگان است».

به هر روى آدمى ميان سخن فرشته - كه او را به تصديق عملى مى كشاند - ‌و ميان سخن شيطان - كه وى را از تصديق فعلى باز مى دارد - قرار گرفته و به هر كه جواب مثبت دهد، به همان سو خواهد رفت. اما خداوند از طريق فرشتگان، او را به تصديق عملى مى خواند و اصلاً گروهى از فرشتگان را به اين كار موظف ساخته است؛ چنانكه خود بدين امر اشاره نموده است:

(إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَ يُنزِّلُ عَلَيْكُم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطهِّرَكُم بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنكمْ رِجْزَ الشَّيْطانِ وَ لِيرْبِط عَلى قُلُوبِكمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الأقدَامَ • إِذْ يُوحِى رَبُّكَ إِلى الْمَلائكَةِ أنِّى مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سأُلْقِى فى قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضرِبُوا فَوْقَ الأعْنَاقِ وَ اضرِبُوا مِنهُمْ كلَّ بَنَانٍ) (٨٣). « [به ياد آوريد] هنگامى را كه [خداوند] خواب سبك آرامش ‏بخشى كه از جانب او بود، بر شما مسلط ساخت و از آسمان بارانى بر شما فرو ريزانيد تا شما را با آن پاك گرداند، و وسوسه ى شيطان را از شما بزدايد و دل هايتان را محكم سازد و گام هايتان را به آن استوار دارد • هنگامى كه پروردگارت به فرشتگان وحى مى ‏كرد كه من با شما هستم. پس كسانى را كه ايمان آورده‏اند ثابت ‏قدم بداريد. به زودى در دل كافران وحشت خواهم افكند. پس، فراز گردن ها را بزنيد، و همه ى سرانگشتانشان را قلم كنيد».

در اين آيه به صراحت خداوند متعال به وجود فرشتگانى اشاره دارد كه مأمور تثبيت عملى و فعلى مؤمنان هستند و به مشيّت خداوند، اين امر را در دل و جان مؤمنان محقق مى سازند.

## شياطين و تکذيب عملى

چنان كه گذشت در مقابل اين فرشتگان، شياطين مى كوشند، آدمى را از تصديق عملى باز داشته و او را گمراه سازند. آيات ذيل اين حقيقت را با تعبيرهاى گوناگون بازگو مى كند:

١ - (كُتِبَ عَلَيْهِ أنَّهُ مَن تَوَلاَّهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يهْدِيهِ إِلى عَذَابِ السَّعِيرِ) (٨٤).

«بر [شيطان‏] مقرر شده است كه هر كس او را به دوستى گيرد، قطعاً او وى را گمراه مى‏سازد و به عذاب آتشش مى‏ كشاند».

اين آيه با لحن خاصى بيانگر اين نكته ى ظريف است كه قلم تكوين، چنين نگاشته كه دوستى با شيطان و پذيرش حرف او، گمراهى و عذاب ابدى در پى دارد. اين يك سنت است و خارج شدن از اين سنت، كار هر كسى نيست.

٢ - (...وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيَائهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لمَُشرِكُونَ) (٨٥).

«شيطان ها به دوستان خود وسوسه مى‏ كنند تا با شما ستيزه نمايند. و اگر اطاعتشان كنيد قطعاً شما هم مشركيد».

طبق تعبير خاص اين آيه شيطان كوشش مى كند علاوه بر آنكه مؤمنان را از تصديق فعلى باورهاى دينى باز دارد؛ سعى مى كند آنان را به برخورد عملى با حق بكشاند؛ از اين رو آنها را وسوسه مى كند تا در برابر حق ستيزه جويى و مجادله كنند.

٣ - (وَ كَذَلِك جَعَلْنَا لِكلِّ نَبىٍّ عَدُوّاً شيَاطِينَ الإنسِ وَ الْجِنِّ يُوحِى بَعْضهُمْ إِلى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً وَ لَوْ شاءَ رَبُّك مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْترُونَ) (٨٦). «و بدين گونه براى هر پيامبرى، دشمنى از شيطان هاى انس و جن برگماشتيم. برخى از آنها به بعضى، براى فريب [يكديگر]، سخنان آراسته را القا مى ‏كنند؛ و اگر پروردگار تو مى‏خواست چنين نمى ‏كردند. پس آنان را با آنچه به دروغ مى‏ سازند واگذار».

اين آيه نيز با لحن خاصى، خاطر نشان مى سازد كه در برابر هدايت هاى پيامبران، شياطين قرار دارند تا با حقايق آنان مقابله كنند. خداوند متعال توصيه مى كند كه دروغ آنان را به خودشان واگذاريد و به وسوسه هاى آنان گوش ندهيد.

## چند برداشت

از مطالب بيان شده، چند برداشت مهم به دست مى آيد:

يكم.انسان قدر نداهاى ملائكه اى را كه مى كوشند او را به تصديق فعلى بكشانند، بداند و به توصيه ها و نجواهاى آنان و سخن آنها با نفس و جان عمل نمايد.

دوّم.شيطان و مكرها و وسوسه ها و القائات و تلبيسات او را ساده و كم نينگارد.

سوّم.از توجيهاتى كه شيطان براى آدمى ترسيم مى كند، بپرهيزد؛ چرا كه باب توجيه بسيار خطرناك است و او را به ورطه ى هلاكت مى كشاند! اين موضوع در خصوص تصديق عملى، داراى اهميت است؛ زيرا شيطان مى كوشد با توجيهات گوناگون، او را از عمل به عقايد خويش باز دارد.

چهارم.لحظه به لحظه در وجود خويش تأمل كند كه آيا تصديق عملى دارد يا تكذيب عملي؟ اگر تصديق عملى داشت،‌ خداوند را شكر كند و اگر تكذيب عملى، بكوشد خويش را اصلاح كند و مراقبت هاى بيشترى از خود نمايد.

پنجم.براى محك زدن خود كه آيا از ابرار است يا از فاجران و گناهكاران، به فرموده ى ابوذر خويش را به قرآن عرضه كند؛ اگر خود را موافق با آنچه كه آيات قرآن در خصوص توصيف مومنانى كه تصديق عملى دارند، يافت، بداند كه در محضر پروردگار منزلت و مقامى دارد و اگر خود را موافق با آنها نبيند، و در حقيقت خود را همسان با آيات قرآن در خصوص تكذيب كنندگان عملى ديد، بداند كه در رديف فاجران قرار دارد و بايد به سرعت نفس خويش را اصلاح كند. در اين مورد نبايد تنها به رحمت خدا دل بست؛ زيرا به گفته ى ابوذر، خداوند در قرآن مى فرمايد: (...إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ) (٨٧) رحمت خدا شامل نيكوكاران خواهد گشت نه هر مدعي. (٨٨)

ياد كردى بايسته شيطان و سربازان او از راه هاى گوناگون و با روش هاى مختلف، انسان ها را به سمت خويش كشانده و آنان را منحرف مى سازند. از افرادى كه دچار مكر شيطان شده اند، جمعى اند كه مدعى عرفانند؛ شب مى خوابند و صبح كه بيدار مى شوند، خويش را عارف مى پندارند؛ چند كتاب مطالعه مى كنند و عارف مى شوند؛ چند صباحى درسى مى خوانند و خويش را عارف تلقى مى كنند؛ جلسات و كلاس هايى مى گذارند و از مباحث عرفانى سخن مى گويند و در ميان مطالب خود، حرف ها و راه و روش هايى نشان مى دهند!! اين گروه گر چه در ظاهر، خدا، پيامبر، امامان معصوم عليهم‌السلام ، مبدأ و معاد و...را قبول دارند، ولى در مجموع سخنانى بر زبان جارى مى كنند كه در عمل، مغاير گفته هاى قرآن و عترت است! گاهى نيز حرف هاى نادرستى در راستاى هواها، اميال و هوس هاى خويش مطرح مى كنند كه با روح اسلام، قرآن و اهل بيت عليهم‌السلام ناسازگار است!

يكى از مباحث انحرافى آنان اين است كه اگر آدمى با رياضت و يك سلسله اعمال و افعال به مقام، رتبه و مرحله اى خاص و حالتى ويژه رسيد، ترك برخى از احكام و رعايت نكردن بعضى از بايدها و نبايدها و حلال ها و حرام ها اشكالى ندارد!! با توجّه به شرايط گاهى به طور صريح و شفاف چنين مى گويند و گاهى به طور غيرمستقيم و ضمنى مطلبى را تأييد مى كنند. اين مدعيان، كسانى اند كه شيطان را به دوستى گرفته و نداهاى او را به جان مى خرند و سخنان او را ميان مردم اشاعه مى دهند! و آنان با اين عمل ناپسند خويش، هم خود را گمراه مى سازند و هم ديگران را. به راستى آنها مصداق اين آيه ى شريفه هستند كه: (كُتِب عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلاَّهُ فَأنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يهْدِيهِ إِلى عَذَابِ السَّعِيرِ). (٨٩) ترك احكام و بى توجهى به حلال ها و حرام ها و برداشته شدن تكاليف، با قرآن و سيره ى اهل بيت عليهم‌السلام و رسيدن به بعضى از مقامات عرفانى منافات دارد. علاوه بر آنكه بسيارى از عارفان بزرگ راستين، به شدت با اين مسأله مخالفت كرده اند؛ از جمله محى الدين ابن عربى - كه مردى عارف و در واقع پدر عرفان به شمار مى رود - به صراحت در كتاب ارزشمند فتوحات مكيه، اين مسأله را ردّ كرده است. وى مى نويسد:

«...ثم لتعلم اذا رقيت الاولياء فى معارج الهمم فغاية وصولها الى الاسماء الالهية تطلبها فاذا وصلت اليها فى معارجها افاضت عليها من العلوم و انوارها على قدرت الاستعداد الذى جائت به فلا تقبل منها الاعلى قدر استعدادها و لا تفتقر فى ذلك الى ملك و لا رسول فانها ليست علوم تشريع و انما هى انوار فهوم فيما اتى به هذا الرسول فى وحيه او فى الكتاب الذى نزل عليه ...ولكن لا يخرج علم هذا الولى عن الذى جاء ذلك الرسول به من الوحى عن الله و كتابه و صحيفته ...فلا يتعدى كشف الولى فى العلوم الالهية فوق ما يعطيه كتاب نبيّه و وحيه قال الجنيد فى هذا المقام علمنا هذا مقيد بالكتاب و السنة و قال الآخر كل فتح لا يشهد له الكتاب و السنة فليس بشيء فلا يفتح لولى قط الا فى الفهم فى الكتاب العزيز فلهذا قال: (مَّا فَرَّطنَا فى الْكِتَبِ مِن شىْءٍ) (٩٠). ...فلا يخرج علم الولى جملة واحدة عن الكتاب و السنة فان خرج احد عن ذلك فليس بعلم و لا علم ولاية معابل اذا حققته وجدته جهلا...فالولى لا يأمر ابدا بعلم فيه تشريع ناسخ لشرعه...» (٩١).

ترجمه ى اين بيان با توضيحى مختصر چنين است:

«اولياى الهى هنگامى كه در مدارج و معارج توحيد و ايمان پيش مى رفتند، به آخرين منزل - كه عالم اسماى الهى است - مى رسند؛ براى آنكه اسماى الهى در طلب آنانند و آنان نيز به سوى آنها در حركت اند. وقتى اوليا به اسماى الهى در معراج عبودى خويش رسيدند، اسما از علوم و انوارشان به اندازه اى كه ولى استعداد دارد، به او افاضه مى كنند. پس اولياى الهى از انوار و علوم، تنها به قدر استعداد خويش بهره مند مى شوند و در بهره گيرى از علوم و انوار اسماى الهى، نايز به وساطت فرشته و رسول نيست. اينها علوم تشريعى نيستند كه تشريع تازه و جديدى اضافه شود؛ بلكه يك سلسله فهم هايى برتر، و والاتر و عميق تر آن چيزى است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در وحى خويش يا در كتابى كه بر او نازل شده، آورده است...هر چه وليّ برايش مكاشفات بالا پيش بيايد، خارج از آنچه كه پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آورده نيست؛ بلكه همان حقايق برايش بازتر مى شود...پس هيچ گاه كشف و مكاشفه صحيح و درست وليّ در علوم الهى، از آنچه كه كتاب و وحى پيامبرش آورد، تجاوز نمى كند. جنيد (يكى از بزرگان متصوفه) در اين خصوص گفته است: مكاشفات ما مقيّد و در چارچوب كتاب و سنت است و عارف بزرگ ديگرى نيز گويد: هر بابى كه به روى ما در مكاشفات گشوده مى شود كه كتاب و سنت آن را تأييد نكرده و بر صحت آن شهادت ندهد، هيچ نيست و اعتبارى ندارد. پس براى وليّ هيچ فتح بابى نمى شود مگر دست يابى به فهم عميق تر؛ از اين رو خداوند مى فرمايد: «ما هيچ چيزى را در كتاب فروگذار نكرده ايم». پس علم وليّ در كلّ از كتاب و سنت خارج نمى شود [اگر چنين بود بايد دانست كه او وليّ خدا نيست، بلكه وليّ شيطان است]. بنابراين اگر كسى از اين چارچوب به درآمد و خارج از كتاب و سنت چيزى گفت؛ آن گفته او علم نيست و هم علم ولايت نمى باشد؛ بلكه اگر تحقيق و موشكافى كند، مى يابد آنچه كه به آن رسيده و مدعى آن شده، «جهل» است ...نتيجه آنكه وليّ حقيقى، هيچ گاه به علمى و مكاشفه اى امر نمى كند كه در آن تشريع جديد باشد كه شرعش را نسخ كند».

بنابراين، آدمى به هر مرتبه از مراتب سلوكى برسد، مجوّزى براى ترك شريعت و بايدها و نبايدها و حلال و حرامها ندارد و نخواهد داشت.

# گفتار هفتم فرشتگان و كتابت اعمال

(وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لحَافِظِينَ • كِرَاماً كَاتِبِينَ • يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ) (٩٢).

## فرشتگان و نگارش اعمال

يكى (٩٣) ديگر از شئون فرشتگان در خصوص انسان ها، كتابت و نوشتن اعمال آنان به اذن و مشيت خداوند متعال است. آيه ياد شده به اين شأن ملائكه اشاره مى كند: «و قطعاً بر شما نگهبانانى ‍ [گماشته شده] اند: ، [فرشتگان] بزرگوار و با كرامتى كه نويسندگان [اعمال شما] هستند، آنچه را مى كنيد، مى دانند». بر اساس اين آيات، گروهى از ملائكه ى با كرامت - كه صفات ذاتى ايشان است - مأمور نوشتن اعمال انسان ها در عرصه هاى گوناگون هستند؛ چه در حوزه ى نيات و انگيزه ها، چه در ساحت اعمال باطنى و چه در قلمرو و اعمال ظاهري. اينان تمامى جزئيات اعمال را با تمام خصوصياتش - چه ظاهرى و باطنى - مى فهمند و مى دانند و آنها را به همان صورت حفظ و ثبت مى كنند. از اين رو ، هم حافظ اعمال اند و هم كاتب آنها و هر دو تعبير صحيح است؛ يعنى، حفظ اعمال را با كتابت آنها محقق مى سازند. اين ملائكه داراى اصناف و درجات مختلف مى باشند و هر كدام در خصوص ثبت و حفظ اعمال مأموريتهاى ويژه اى دارند، اين گروه از فرشتگان - كه در واقع از اعوان و جناحهاى حضرت اسرافيل عليه‌السلام اند - حقايق و اسرارى دارند كه بيان آنها در اين مختصر نمى گنجد، از اين رو، تنها به كيفيت نگاشتن آنها و سپس تذكر دو نكته بسنده مى كنيم:

## كيفيت نوشتن فرشتگان

از آنجا كه فرشتگان موجودات نورى و مجردند، كتابت آنها تكوينى و بر اساس يك سلسله قوانين و سنن تغيير ناپذير صورت مى گيرد. اين سنن - بنابراين حقيقت كه فرشتگان وراى قوانين هستند - از آثار وجودى همين ملائكه است. به اجمال براى مثال - چنان كه گذشت (٩٤) - ملائكه «تصوير گر» يا «صورت دهنده»، از مظاهر و جلوه هاى اسم «مصوّر» خداوند متعال اند و آنچه كه در ماده ى اوليه و ثانويه خلقت بايد صورت دهى شود، به طور متصل به وسيله همين فرشتگان صورت مى گيرد. در حقيقت تصوير كننده خداوند است، ولى اين تصوير از طريق ملائكه «مصور» محقق مى شود. اما نكته قابل توجّه آن است كه آيا اين تصويرگرى و صورت دهى، مانند نقاشى هاى دنيوى و صورت سازى مادى بر روى اجسامى مانند كاغذ، بوم و ديوار است؟ يا اين تصويرى تكوينى، حقيقى و عينى است؟ با كمى دقت روشن مى شود كه اين «مصوّر» بودن، از نوع دوّم است نه اوّل؛ يعنى، فرشتگان «مصوّر» مثلاً حقيقت صورت انسانى را - حال چه در قالب دختر چه در قالب پسر - بر روى نطفه و در رحم تصوير و در واقع با اين عمل خويش حقيقت انسانى را به نطفه اعطا مى كنند. ملائكه «صورت دهنده» حقايق گوناگون و مختلف را روى مواد اوليه و ثانويه ى جهان مادى، تصوير كرده و اين تصوير حقيقى و تكوينى است؛ نه نقاشى بر روى اجسام مادي. براى مثال فرشتگان «مصوّر» حقيقت صورت نباتى را به خاك مى دهند؛ نه آنكه صورت نباتى را بر روى خاك منقوش سازند.

نگاشتن و كتابت اعمال به وسيله فرشتگان «كاتب» نيز به اين معنا نيست كه در اينجا قلمى، صفحه اى و دواتى مادى باشد و ملائكه يادداشت بردارى كنند؛ بلكه مقصود كتابت تكوينى است و آن بر اساس يك سلسله سنن و قوانين تغيير ناپذير در جهان و نظام هستى است. اعمالى كه از ما سر مى زند، يك حقيقت خارجى و عينى است و ملائكه «كاتب» اين حقيقت خارجى را با قلم تكوينى و نامرئى بر روى صفحه اى تكوينى - كه در حدّ معرفت ما نيست -‌ ثبت تكوينى مى كنند؛ نه آنكه صورت مادى اعمال انسان ها با قلم مادى در روى كاغذى مادي نگاشته شود! براى تقريب به ذهن كتابت اعمال، مانند دوربين فيلمبردارى است كه بر اساس يك سلسله فعل و انفعالات نورى، افعال ظاهرى ما بر روى آن نقش مى بندد و تمامى رفتارهاى ظاهرى - با همه جزئيات و خصوصياتش - بر روى فيلم دوربين ثبت مى شود. ملائكه «كاتب» نيز چنين مى كنند، ولى با اين تفاوت كه تمامى افعال را - چه در حوزه ى ظاهر و چه در باطن - با تمامى جوانب، دقايق ريزه كارى ها و اهداف در صحيفه اى نورى مى نگارند و در اين نگاشتن، هيچ چيزى را فروگذار نمى كنند. (٩٥) در اين خصوص روايت ذيل قابل تدبر است:

عن خالد بن نجيح عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال: اذا كان يوم القيامة دفع الى الانسان كتابه ثم قيل له اقرأ. قلت: فيعرف ما فيه؟ فقال: انه يذكره فما من لحظة و لا كلمة و لا نقل قدم و لا شيء فعله الا ذكره، كانه فعله تلك الساعة فلذلك قالوا: (يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هذَا الْكِتَابِ لاَ يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لاَ كَبِيرَةً إِلاَّ أحْصَاهَا) (٩٦).

«هنگامى كه روز قيامت شود، كتاب (نامه ى اعمال) انسان را به او دهند و گويند: بخوان، راوى از امام عليه‌السلام سؤال كرد: آيا آنچه را كه در نامه هست، مى داند؟ امام عليه‌السلام پاسخ داد: خداوند متعال به ياد او مى آورد و بنابراين هيچ برهم زدن، گام برداشتن، سخن گفتن و عملى نيست كه به ياد نياورد؛ چنان كه گو در همان لحظه انجام داده است. از اين رو مى گويند: «واى بر ما اين چگونه كتابى است اعمال كوچك و بزرگ ما را سر مويى فرو نگذاشته جز آنكه همه را احصا كرده است». (٩٧).

## دو نكته

در خصوص اين فرشتگان دو نكته قابل تذكر است:

يكم.بر اساس برخى از روايات، به جهت مرتبت بالايى كه اولياى الهى - به خصوص حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و معصومان عليهم‌السلام - دارند، فرشتگان كاتب، توان ثبت اعمال آنان را ندارند، معصومان به دليل آنكه از ملائكه برترند و فرشتگان توان راه رفتن به رتبه ى وجودى بالاتر را ندارند؛ از نگاشتن افعال و اعمال صاحبان ولايت مطلقه عاجزند. همان گونه كه در شب معراج حضرت رسول به مدارج بالاتر صعود كرد، ولى جبرئيل نتوانست:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| احمد ار بگشايد آن پر جليل  |  | تا ابد مدهوش ماند جبرئيل  |

در دعاى كميل به اين حقيقت اشاره شده است:

«و كل سيئة امرت باثباتها الكرام الكاتبين الذين وكلتهم بحفظ مايكون منى و جعلتهم شهوداً عليّ مع جوارحى و كنت انت الرقيب عليّ من ورائهم و الشاهد لما خفى عنهم...»

«و هر بدى را كه دستور دادى نويسندگان گرامى (فرشتگان)- كه آنها را براى حفظ و ضبط آنچه از من به وجود آيد گماشتى - ثبت كنند و آنان را گواه بر من با جوارحم قرار دادى و تو خودت هم وراى آنان مراقب منى و گواه آنچه از آنان نهان و مخفى است».

تعبير اميرمؤمنان به «كنت انت الرقيب...» نشانگر اين نكته است كه ملائكه، به دليل آنكه رتبه ى وجوديشان پايين تر از معصومان است، توان ثبت اعمال آنان را ندارند. از اين رو، خود خداوند از ورا و پشت فرشتگان، كاتب و حافظ اعمال آنان بوده و چيزهايى از كردار و نيات آنان مى داند كه بر ملائكه مخفى و پوشيده است.

دوّم.در صورتى كه ما اعمال خوب و نيكى داشته باشيم، اين حافظان و كاتبان، مصاحبت ها و عنايت هاى خاصى پس از مرگ با ما خواهند داشت و اگر اعمال ما بد و قبيح باشد، خود آنان پس از مرگ با ما حساب و كتاب ها دارند! فرشتگان در عشق مفرط به خداوند غرق اند و فانى در او و مستغرق ياد اويند؛ از اين رو اگر در حضور آنان خلاف و سرپيچى از فرمان خدا صورت گيرد، آنان در رنج و عذاب خواهند بود و از اين نافرمانى به رنجش و تألم شديد مى افتند و به جهت اين ناراحتى ها - كه فرد گناهكار بر اثر گناه خود در آنان ايجاد كرده است - فرشتگان كاتب پس از مرگ حساب ها و كتاب هايى با گناه كار خواهند داشت؛ امّا اگر در محضر آنان طاعت و عبوديت خداوند باشد - به جهت آنكه اين طاعت ها و فرمانبرى ها مطابق با خواست آنان است - پس از مرگ عنايت ها و لطف هاى ويژه اى نسبت به مؤمنان خواهند داشت. در روايتى آمده است:

«...فاذا حضر اجله، قالا للرجل الصالح جزاك الله من صاحب عنا خيرا و كم من عمل صالح اريتناه و كم من قول حسن اسمعتناه و كم من مجلس حسن احضرتناه و نحن لك اليوم على ما تحبه و شفعاء الى ربك و ان كان عاصيا قالا له جزاك الله من صاحب عنا شرا و لقد كنت تؤذينا و كم من عمل سيئى اريتناه و كم من قول سيئى اسمعتناه و كم من مجلس سوء احضرتناه و نحن اليوم على ما تكره و شهيدان عند ربك ...» (٩٨). «زمانى كه هنگام وفات شخصى رسيد و دو فرشته - كه يكى در روز مامور ثبت اعمال بود و ديگرى در شب - به شخص داراى عمل صالح و نيك، مى گويند: خداوند به تو جزاى خير دهد، خوب همدم و مصاحبى بودى چه مقدار اعمال صالح به ما نشان دادى، چه مقدار گفتار نيك به ما شنواندى و چه مقدار مجالس نيكى كه ما را در آن حاضر كردي. ما امروز براى تو هستيم، بر آنچه كه تو دوست دارى و شافعان تو در محضر پروردگارت هستيم. اما اگر آن [مرده] گناه كار باشد، اين دو ملك به او مى گويند: خداوند به تو - كه مصاحب و همراه ما بودى - جزاى شرّ دهد! تو ما را اذيت و ناراحت مى كردى، چه بسيار اعمال بدى كه به ما نشان دادى، چه گفتارهاى بدى كه به ما شنواندى، چه مجلس هاى بدى كه ما را در آنجا حاضر كردي! امروز ما براى تو آن گونه هستيم كه دوست نداشته و بد مى دارى، عليه تو در نزد پروردگار شهات مى دهيم».

براين اساس ملائكه كاتب پس از مرگ با آدمى مواجه مى شوند و به جهت اعمال نيك او در نزد خداوند، دعا مى كنند كه خداوند به وى جزاى خير دهد. اين دعا مانند برخى از دعاهاى دنيوى، دعاى خشك و خالى نيست؛ بلكه بر اثر آن، عنايات خاصى براى او نازل مى شود. همان طور كه به جهت اعمال زشت انسان، آرزوى شرّ مى كنند و به دنبال اين خواسته، چه عذاب ها كه براى فرد گناهكار پديدار مى شود! فرشتگان نويسنده اعمال، به دليل آنكه فرد صالح عمل نيك انجام داده است و از اين جهت خوبى ها و حسنات نصيب فرشتگان كرده، او را در نزد پروردگار شفاعت مى كنند و از آن جهت كه فرد گناهكار، عمل ناپسند انجام داده و موجب رنجش فرشتگان شده، عليه او نزد پروردگار شهادت مى دهند و جزاى شرّ براى او مى خواهند.

توجه داشته باشيد، براى ثبت اعمال فردى دو دسته ملك هست: يك گروه مأمور ثبت اعمال در روز و دسته ى ديگر در شب. در روايت وارد شده كه انسان در روز دو ملك دارد و در شب نيز دو ملك ديگر. ملائكه روز از اوّل فجر تا غروب مأمور كتابت هستند و پس از آن تحويل مأموران شب مى دهند و آنها از غروب تا مقطع اوّل فجر، موظّف به ثبت اعمال مى باشند. در مقطع اوّل فجر - كه هنگامه ى مخصوصى است - هم ملك شب و هم ملك روز هستند و بدين جهت اعمال خاصى براى اين وقت وارده شده است كه هم ملك حافظ و كاتب روز آن را ثبت مى كند و هم فرشته حافظ و كاتب شب. (٩٩)

بر اساس اين روايت، اين حقيقت دقيق و ظريف روشن مى شود كه باطن معصيّت، چه عواقب شومى دارد! هم بر نفس عمل، كيفرى سخت مترتب مى شود و هم ملائكه، از انجام دادن اين فعل ناپسند شاكى آدمى اند. البته تنها فرشتگان مدعى انسان گناهكار نخواهند بود؛ بلكه هر مؤمن و عاشق حقيقى حضرت حق، بر نافرمانى ديگران معترض اند. حضرت على عليه‌السلام در خطبه جهاد، به دليل عشق مفرط به خداوند متعال و محو در جمال يار، علاوه بر آنكه معصيت گناه كاران را بر نمى تابد، به مدعيان ايمان نيز اين حقيقت را خاطر نشان مى سازد كه چگونه تاب و تحمّل نافرمانى و گناه كارى معاويه و ياران او را دارند:

«و يعصى الله و ترضون»؛ (١٠٠) «خدا را معصيت مى كنند و شما راضى هستيد»!! اگر ما مؤمن حقيقى و دوستدار راستين امام على عليه‌السلام هستيم، همواره در برابر سستى و چشم پوشى از لغزش ها و آلودگى هاى خود و ديگران، بايد اين عبارت تكان دهنده را با جان دل به ياد آوريم و نسبت به گناهان فردى و اجتماعى تا اين حدّ بى تفاوت نباشيم و بدانيم هنگامى كه پرده ها بالا رود و باطن امر روشن شود، ديگر اين تعارفات ظاهرى و اغماض از خطاها، سودى نداشته و اعتراض ها و ايرادهاى محبّان حقيقى حضرت حق را به دنبال خواهد شد.

با توجه به مطالب پيشين بايد بيش از گذشته، نسبت به اعمال خويش مراقب بود و برانگيزه ها و نيات قلبى، انديشه ها و واردات ذهنى و اعمال ظاهرى و جوانحى دقت و مواظبت كرد؛ چه اينكه هر لغزش، انحراف، خطا، اشتباه وآلودگى - هر چند كم - به وسيله ى فرشتگان «كاتب» ثبت و حفظ مى شود و بر اساس آن، جزاها، عذاب ها و سختى هاى وصف ناكردنى متوجّه انسان است.

# گفتار هشتم فرشتگان و قبض روح

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الأنفُس حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتى لَمْ تَمُت فى مَنَامِهَا فَيُمْسِك الَّتى قَضى عَلَيهَا الْمَوْت وَ يُرْسِلُ الأُخْرَى إِلى أَجَلٍ مُّسمًّىً إِنَّ فى ذَلِك لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (١٠١).

## فرشتگان و قبض روح

يكى (١٠٢) ديگر از شئون فرشتگان در خصوص انسان ها، مسأله ى «قبض روح» است. ملائكه در اين شأن، مظهر اسم «قابض» حق اند. خداوند متعال است كه قبض مى كند و بسط مى دهد. با اسم «باسط » خويش روح انسان را مى دمد و با اسم «قابض» خويش روح او را مى گيرد. در قبض روح انسان ها، فرشتگان مظهر اسم «قابض اند» و خداوند متعال با وصف قابضش، بر اين گروه از فرشتگان جلوه كرده است. از اين رو، آنان و سايط قبض خداوند متعال اند و اين وصف الهى را در همه ى موجودات و از جمله انسان ها جارى مى سازند.

در بعضى از آيات، قبض به خداوند متعال نسبت داده شده است؛ از جمله آيه ى فوق كه مى فرمايد:

«خدا روح مردم را هنگام مرگشان، به تمامى باز مى‏ستاند، و [نيز] روحى را كه در [موقع‏] خوابش نمرده است [قبض مى‏كند]؛ پس آن [نفسى‏] را كه مرگ را بر او واجب كرده، نگاه مى ‏دارد، و آن ديگر [نفس ها] را تا هنگامى معين [به سوى زندگى دنيا] باز مى ‏فرستد. قطعاً در اين [امر] براى کسانى كه مى ‏انديشند، نشانه‏هايى [از قدرت خداوند] است».

اين آيه قبض در حال مرگ كه ديگر روح به بدن باز نمى گردد و نيز در حال خواب و بيهوشى را كه روح پس از مدّت زمانى به بدن برمى گردد، به خداوند متعال نسبت مى دهد كه او قبض كننده ى روح است.

در برخى از آيات ديگر قبض را به ملك الموت نسبت مى دهد؛ از جمله:

(قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَك الْمَوْتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ) (١٠٣).

«بگو: «فرشته ى مرگى كه بر شما گمارده شده، جانتان را مى‏ستاند، آنگاه به سوى پروردگارتان بازگردانيده مى ‏شويد».

در اين آيه قبض به ملك الموت (يكى از چهار گرامى ترين فرشتگان) (١٠٤) نسبت داده شده است .

## شواهد قرآنى

در بعضى آيات ديگر قبض به جناحهاى «ملك الموت» نسبت داده شده است:

١ - (وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظةً حَتى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْت تَوَفَّتْهُ رُسلُنَا وَ هُمْ لا يُفَرِّطونَ • ثُمَّ رُدُّوا إِلى اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ...) (١٠٥).

«و اوست كه بر بندگانش قاهر [و غالب‏] است؛ و نگهبانانى بر شما مى ‏فرستد، تا هنگامى كه يكى از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما جانش بستانند؛ در حالى كه كوتاهى نمى‏ كنند • آن گاه به سوى خداوند - مولاى بحقشان - برگردانيده مى شوند».

٢ - (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائكَةُ طيِّبِينَ يَقُولُونَ سلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) (١٠٦).

«همان كسانى كه فرشتگان جانشان را - در حالى كه پاكند - مى‏ستانند و [به آنان‏] مى ‏گويند: درود بر شما باد، به [پاداش‏] آنچه انجام مى‏ داديد، به بهشت درآييد».

در اين دو آيه، قبض روح به جناحهاى ملك الموت - كه تحت فرمان او هستند - نسبت داده شده است. البته نبايد پنداشت كه اين نوع آيات، با يكديگر در تضادند؛ بلكه همه به يك حقيقت اشاره دارند. بدين معنا كه اصل «قابض» خداوند متعال است و واسطه ى بعدى در اين امر - كه به اذن و فرمان خدا عمل مى كند - ملك الموت است. واسطه هاى بعدى در اين مسأله - كه بدون واسطه و به اذن و فرمان ملك الموت و با واسطه به اذن و مشيت خداوند متعال عمل مى كنند - فرشتگان قابض اند.

بر اساس روايات، جايگاه ملك الموت در آسمان سوّم است و در اينجا بر همه ى موجودات پايين تر از اين مرتبه و بر شياطين، سيطره ى وجودى دارد. بر همين اساس در شب معراج عزرائيل عليه‌السلام به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «دنيا در نزد من، مانند يك درهم است». سعه ى وجودى «ملك الموت» امرى عظيم و عجيب بوده و قابل فهم و درك ما نيست. با توجه به جايگاه وجودى ملك الموت، برخى از انسان ها - كه از مدارج عالى برخوردارند - به وسيله ى خود ملك الموت قبض روح مى شوند. انسان هايى كه رتبه ى وجودى شان، از ملك الموت بالاتر است (مانند حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان عليهم‌السلام ) به وسيله ى شخص ملك الموت قبض روح مى شوند؛ ولى تا زمانى كه خود آنان به او اجازه ى قبض را ندهند، ملك الموت نمى تواند آنان را قبض روح كند، زيرا رتبه ى وى از آنان بسى فروتر است. امّا انسان هاى معمولى و كسانى كه در رتبه هاى پايين ترى قرار دارند، نوعاً به وسيله ى فرشتگان قابض، قبض روح مى شوند. البته اين فرشتگان، قبض روح تمامى موجودات را بر عهده دارند؛ چه موجودات مرئى، چه موجودات نامرئى (مثل جن و شيطان) و چه حيوانات، چه غير حيوانات.

## جناح فرشتگان قابض

فرشتگان قابض روح انسان ها در يك تقسيم بندى كلى، به دو گروه تقسيم مى شوند: جناح هاى رحمت و جناح هاى سخط. فرشتگان سخط، با چهره اى درهم كشيده، غضب آلود و دهشتناك، براى قبض روح برخى از انسان ها مى آيند. مواجهه با اين گروه از فرشتگان - به دليل وضعيت خاصشان - بسيار سخت است! البته اين سختى و وحشتناك بودن، براى هر كسى يك بار قابل تجربه است. از آنجايى كه آنها هنگام مرگ چهره رخ مى نمايند، هر كه اين امر را مشاهده كند، ديگر نمى تواند برگردد و براى ديگران گزارش كند. بر اساس آيات و روايات همين قدر بايد دانست كه صورت سخطى فرشتگان قبض، بسى ترسناك و هيبت انگيز است! ابراهيم خليل عليه‌السلام به ملك الموت گفت: جلوه ى سخطى خود را به من بنمايان، جناح سخطى گفت: تاب ندارى، گفت: دارم، ملك الموت به جناح سخطى دستورى داد و پس از لحظه هايى، به حضرت ابراهيم عليه‌السلام گفت: ببين، همين كه حضرت آن را ديد، مدهوش شد. (١٠٧)

در مقابل جناح رحمت، با چهره اى جذاب و ديدنى براى قبض روح گروهى از انسان ها رخ مى نمايند و در واقع اينان با مظاهر رحمت مى آيند و از اين رو فرد محتضر، هنگامى كه با اين جلوه ها برخورد مى كند، مجذوب آنان شده و به رفتن از دنيا و مرگ راضى مى گردد؛ به گونه اى كه دوست دارد برود و از تعلّقات دنيا رهايى يابد.

اما يك شاهد روايى از ميان احاديث گوناگون در خصوص فرشتگان قابض روح، روايت ذيل است:

سيوطى در تفسير الدرالمنثور از ابن عباس نقل مى كند:

«و كل ملك الموت بقبض الارواح الآدميين فهو الذى يلى قبض ارواحهم و ملك فى الجن و ملك فى الشياطين، ملك فى الطير و الوحش و السباع و الحيتان و النمل فهم اربعة املاك و الملائكه يموتون فى الصعقة الاولى و ان ملك الموت يلى بقبض ارواحهم ثم يموت ...»؛ (١٠٨).

«ملك الموت به قبض ارواح انسان ها موكل شده است. پس او كسى است كه ارواح انسان ها را قبض مى كند و فرشته اى [مأمور قبض] و فرشته اى [موظف به قبض] در شيطان ها و ملكى [موظف به قبض روح] در پرندگان، وحوش، درنده ها، ماهى ها، مورچه ها است. پس [جناحهاى ملك الموت] چهار [گروه] از فرشتگان اند و ملائكه ى [قبض روح] در نفحه ى اولى [در قيامت] مى ميرند. در حقيقت ملك الموت ارواح آنان را قبض مى كند؛ سپس ملك الموت [با قبض روح به وسيله خداوند] مى ميرد...».

در اين روايت، به چهار نوع از جناحهاى ملك الموت اشاره شده و بيان گشته است كه موت و مسأله ى قبض، دامنگير خود جناحهاى قابض نيز خواهد شد. بدين صورت كه ملك الموت در نفخه ى اول ارواح آنان را قبض مى كند و سپس خداوند متعال، روح ملك الموت را از او مى ستاند.

همه بايد بدانيم كه از مرگ فرارى نيست و همه اين تلخى را مى چشيم. از اين رو بايد بيش از گذشته مراقبت كنيم. امام موسى بن جعفر عليه‌السلام با آن همه عبادت و سجده طولانى، عاجزانه از خداوند طلب راحت هنگام مرگ مى كرد: «اللهم انى اسئلك راحة عند الموت». ما با اين همه فضيحت، و گناه و نافرمانى چه بايد بگوييم؟ چرا خويش را تأويل نمى كنيم و همواره سعى داريم حقايق قرآنى و روايى را در اين خصوص به تأويل ببريم؟! بايد براى آن روز سخت آمادگى لازم را كسب كنيم و دست به اصلاح عميق و اساسى خويش زنيم.

در پايان گفتنى است برخى مى پندارند كه ذكر تنها لقلقه ى لسان و زبان است و اگر كسى به اذكارى فقط با زبان مشغول باشد، به حقايقى دست مى يازد!! اين پندارى بيش نبوده و ذكر تنها حركات زبانى و لسانى نيست، بلكه ذكر علاوه بر گفتن و تكرار، آن است كه آدمى در تمام احوال و حركات خويش، مراقب جانب حضرت حق بوده و اوامر و نواهى او را رعايت كند.

# گفتار نهم فرشتگان و غفران الهى

(الَّذِينَ يحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَستَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كلَّ شَىْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سبِيلَك وَ قِهِمْ عَذَاب الجَْحِيمِ) (١٠٩).

## سبقت رحمت الهى بر غضبش

از (١١٠) منابع دينى اين حقيقت استفاده مى شود كه رحمت خداوند متعال، بر غضبش سبقت دارد:

«يا من سبقت رحمته غضبه». خداوند سبحان، هم رحمت دارد و هم غضب؛ ولى رحمت او اسم ذاتى، كمال ذاتى و صفت ذاتى جمال حق است و غضب از اسما و صفات فعلى او است. رحمتش از ذاتش بر مى خيزد و غضبش از تخلّف مخلوق متولد مى شود. (١١١) از روايات به دست مى آيد كه رحمت خدا بر غضبش پيشى مى گيرد. اين سبقت، ابواب زيادى در حوزه ى معارف و حقايق دينى به ميان مى آورد كه تفسير و توضيح آن خارج از نوشتار حاضر است ولى همين قدر بدانيد كه قبول توبه ى حضرت آدم و به تبع آن انفتاح باب توبه، از آثار سبق رحمت حق بر غضب او است؛ فرستادن پيامبران، ابلاغ پيام، ياد دادن راه سعادت و شقاوت، يادى از انسان كردن و...از مقتضاى سبق رحمت الهى بر غضب او است. همچنين باز كردن باب «ولايت» و قرار دادن آن انوار عرشى در جسد هاى دنيوى براى هدايت و دستگيرى انسان ها، از باب پيشى گرفتن رحمت خداوند بر غضب الهى است. مبدل كردن سيئات به حسنات به واسطه كارهاى خير، از اين باب است و... .

## فرشتگان و غفران الهى

يكى از مظاهر آثار سبقت رحمت بر غضب، وجود گروهى از فرشتگان الهى است كه به صورت دائم و على الاتصال غفران الهى را براى انسان ها از خداوند طلب مى كنند و اين آمرزش را به آنان مى رسانند. در واقع يكى ديگر از شئون ملائكه در خصوص انسان ها، طلب مغفرت و رساندن آن به انسان ها است. اين گروه از ملائكه، مظاهر اسم «غفران» حق و وسايط آن هستند. به بيان ديگر، اينان به يك نظر مظاهر رحمت و به يك نظر مظاهر غفران اند؛ چرا كه بر اثر اين غفران، رحمت الهى را به انسان ها مى رسانند، هر چند خود انسان ها از اين حقيقت و يارى آگاه نباشند.

مأمور كردن گروهى از فرشتگان براى طلب و رساندن غفران الهى به انسان هاى واجد شرايط و قابل براى مغفرت، بيانگر اين حقيقت است كه نجات انسان هاى خاكى و رسيدن آنان به حيات طيبه، خيلى سخت است و براى نيل به آن در مسير طاعت و عبوديت، نياز به مدد رساندن الهى است و اين دسته از ملائكه، مأمور و موظّف به اين امر مهم اند. از اين رو نبايد به وسوسله ها و اغوائات شيطانى، در خصوص آسان بودن آخرت گوش سپرد و به سخنان مدعيان عرفان و استادى مبنى بر سهل الوصول بودن قيامت دل بست.

در دعاى شب قدر پس از قسم به اسماى الهى و قرآن و...مى گوييم: «ان تجعلنى من عتقائك من النار»؛ «مرا از كسانى قرار ده كه از آتش جهنم رهيده و ايمن است». اين زبان حال و گفتار اهل ايمان و عمل است؛ نه گفته ى كافران و مشركان. اينكه در دعاى شب عيد فطر از خدا مى خواهيم: «كه از آتش نجاتم بده»، به دليل شوراى راه و سخت بودن وصول به حيات طيبه است. به هر روى مأموريت اين گروه از فرشتگان، مدد رسانى مؤمنان براى نيل به مقصود است.

## شواهد اين امر

شواهد اين امر عبارت است از:

١ - ( َتكادُ السَّمَاواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ وَ الْمَلائكَةُ يُسَبِّحُونَ بحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَستَغْفِرُونَ لِمَن فى الأرْضِ أَلا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (١١٢). «چيزى نمانده كه آسمان ها از فرازشان بشكافند و [حال آنكه‏] فرشتگان به سپاس پروردگارشان تسبيح مى‏ گويند و براى كسانى كه در زمين هستند، آمرزش مى‏طلبند. آگاه باش در حقيقت خدا است كه آمرزنده ى مهربان است».

بر اساس اين آيه با تجلّيات جلال حضرت حق، آسمان ها شكافته مى شود و در اين مقام تجلّى جلال، فرشتگان هم مشغول تسبيح خداوند سبحان اند و هم براى انسان ها مغفرت مى طلبند. البته نه براى هر كسى، بلكه براى جمعى كه صلاحيت دارند. ازاين رو اطلاق و عموميت «لمن فى الارض» در آيه، با رواياتى كه خصوصيات اهل آمرزش را مطرح كرده اند، مقيد و محدود مى شود. در غير اين صورت بايد گفت: طلب مغفرت براى انسان هايى نيز كه در قالب شياطين در روى زمين هستند، وجود دارد! حال آنكه مجموع آيات و روايات، اين شمول و عموميت مطلق را نفى مى كنند. در پايان نيز به مؤمنان و صالحان اميد مى دهد كه خداوند «غفور رحيم» است.

٢. (الَّذِينَ يحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَستَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كلَّ شىْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سبِيلَك وَ قِهِمْ عَذَاب الجَْحِيمِ) (١١٣).

«كسانى كه عرش [خدا] را حمل مى ‏كنند، و آنها كه پيرامون آنند، به سپاس پروردگارشان تسبيح مى ‏گويند و به او ايمان دارند و براى كسانى كه گرويده‏اند طلب آمرزش مى‏ كنند: پروردگارا، رحمت و دانش تو بر هر چيز احاطه دارد؛ كسانى را كه توبه كرده و راه تو را دنبال كرده‏اند، ببخش و آنها را از عذاب آتش نگه دار».

اين آيه ناظر به فرشتگانى است كه به خدا ايمان آورده و مشغول تسبيح حق اند. آنان براى مؤمنان از درگاه ايزد منان آمرزش مى طلبند. بايد دانست كه طلب غفران اين گروه از فرشتگان، طلبى ساده و بدون نتيجه نيست؛ بلكه به اقتضا و سنن عوالم برتر و قرب و منزلت ملائكه خواستن آنان مساوى با سارى و جارى شدن رحمت ها، مغفرت ها و آمرزش ها براى مؤمنان و توبه كنندگان حقيقى است. اين آيه طلب غفران اين گروه از فرشتگان را فقط در خصوص مؤمنان و توبه كنندگان حقيقى، مطرح مى كند كه عموميت و اطلاق آيه ى گذشته را خاص و مقيد مى سازد.

٣ - امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

«من كتم صومه قال [الله] عز وجل للملائكته: عبدى استجار من عذابى فاجيروه و وكل الله عز و جل ملائكة بالدعاء للصائمين و لم يأمرهم بالدعاء لاحد الا استجاب لهم فيه» (١١٤).

«كسى كه روزه ى [مستحبي] اش را از ديگران كتمان [و مخفي] كند، خداوند عز و جل به ملائكه اش مى گويد: بنده ى من از عذاب من، به من پناه آورده است. به او پناه دهيد و خداوند عز وجل ملائكه اى را براى دعا كردن براى روزه داران، موكل مى كند و خداوند آنها را به دعا براى احدى مأمور نمى سازد؛ مگر آنكه دعاى آنان در حق او مستجاب شود».

از اين روايت به دست مى آيد كه خداوند فرشتگانى را براى دعا و غفران نسبت به مؤمنان مأمور ساخته است و نيز بيانگر آن است كه دعا كردن فرشتگان قرين استجابت است، يعنى دعا كردن همان و مستجاب شدن آن همان.

٤ - امام صادق عليه‌السلام فرموده است:

«استاذن ملك ربه ان ينزل الى الدنيا فى صورة آدمى فاذن له فمرّ برجل على باب قوم يسأل عن رجل من اهل الدار فقال الملك: يا عبدالله اى شيء تريد من هذا الرجل الذى تطلبه؟ قال: هو اخ لى فى الاسلام احببته فى الله جئت لا سلم عليه، قال ما بينك و بينه رحم ماسة و لا نزعتك اليه حاجة؟ قال: لا، الا الحب فى الله عز و جل فجئت لاسلم عليه، قال: فانى رسول الله اليك، و هو يقول: قد غفرت لك بحبك اياه فيّ» (١١٥). «فرشته اى از پروردگار اجازه خواست تا در تمثّل انسانى به دنيا نزول كند. پس خداوند به او اجازه داد. فرشته [در صورت انساني] به مردى در مقابل درب منزلى، برخورد كرد كه مرد خانه را از اهل خانه طلب مى كرد. پس فرشته [خطاب به آن مرد] گفت: اى بنده ى خدا! از اين مرد چه مى خواهى كه او را مى طلبي؟ گفت: او برادر من در اسلام است [برادر دينى من است]، براى خدا دوستش مى دارم. آمده ام تا سلامى به او دهم. آن فرشته گفت: آيا او از ارحام تو است؟ يا حاجت ديگرى باعث آمدن تو شده است؟ مرد گفت: نه، [آمدن من] فقط به جهت حب خداوند عز و جل است؛ پس آمدم تا سلامى به او دهم. فرشته گفت: پس حقيقت آن است كه من فرستاده ى خدا به سوى تو هستم و او مى فرمايد: به تحقيق بخشيدم [و آمرزيدم] تو را [به جهت آنكه] تو اين مرد را به خاطر من دوست داري».

بر اساس اين روايت فرشتگانى مأمور وصول و رساندن غفران الهى به بندگان صالح و خوب هستند. علاوه بر اين در مواردى اين گروه از فرشتگان، غفران خاصى مى آورند؛ از جمله ديدن برادر مؤمن به جهت خداوند. پس هر چه محبت در راه خدا بيشتر باشد، طلب غفران از وسايط فيض او بيشتر خواهد بود. از اين رو، عيادت مريض رفتن، زيارت قبور مطهر امامان از نزديك و يا زيارت آنان از راه دور و ...غفران خاصى را از سوى ملائكه نصيب انسان مى گرداند.

٥.ابى بصير نقل مى كند:

«قال ابوعبدالله عليه‌السلام : يا ابا محمد! ان الله عز ذكره ملائكه يسقطون الذنوب عن ظهور شيعتنا كما تسقط الريح الورق من الشجر فى اوان سقوطه و ذلك قوله عز وجل (يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا) و الله ما اراد بهذا غيركم» (١١٦). «امام صادق عليه‌السلام فرمود: اى ابا محمد! خداوند - كه عزيز است ياد و ذكرش - ملائكه اى [را مأمور كرده است تا ] گناهان را از پشت شيعيان ساقط مى كنند؛ چنان كه باد برگ را از درختان در هنگام ريزش مى ريزاند. اين [حقيقت ]، همان قول خداوند عز وجل است كه: «به سپاس پروردگار شان تسبيح مى گويند و براى مؤمنان طلب غفران مى كنند». به خدا قسم! خداوند به اين [مؤمنان] غير شما [از شيعيان] را اراده نكرده است».

اين روايت نيز به روشنى به وجود فرشتگانى اشاره دارد كه با طلب مغفرت براى شيعيان مؤمن، باعث بخشش گناهان آنان مى شوند.

در طلب غفران از محضر الهى، توسل به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نبايد فراموش كرد و در واقع از آن حضرت خواست كه در محضر پروردگار عالم طلب مغفرت كند؛ چرا كه باب غفران از وجود مطهر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مرتبه ى والا و بالايش مى جوشد و به مؤمن خوب مى رسد. در مراتب بعد بايد از اهل بيت و ائمه اطهار عليهم‌السلام آمرزش خواست؛ وجود مقدس آنان مجراى غفران حق است و بخشش و رحمت خداوند از طريق آنان، به ملائكه و از آنان به مؤمنان صالح مى رسد. تا آنان رضايت ندهند، مغفرت از طريق ملائكه براى مؤمنان نيك كردار محقّق نخواهد شد و اين همان حقيقتى است كه در زيارت جامعه آمده است:

«يا ولى الله! ان بينى و بين الله عز وجل ذنوباً لا يأتى عليها الا رضاكم»

«اى ولى خدا! به راستى ميان من و خداى عز و جل، گناهانى است كه آنها را جز رضاى شما برندارد».

# گفتار دهم فرشتگان عذاب

(١)

(إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائكَةُ ظالِمِى أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُستَضعَفِينَ فى الأرْضِ قَالُوا ألَمْ تَكُنْ أرْض اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئك مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَت مَصِيراً). (١١٧)

## فرشتگان عذاب و مواقف

يكى (١١٨) از شئون فرشتگان در خصوص انسان ها - كه خداوند متعال براى آنان مقرر فرموده - جارى ساختن عذاب الهى است. از اين رو، اين گروه از ملائكه به «فرشتگان عذاب» نام گرفته اند.

اين دسته از ملائكه - مانند گروههاى ديگر فرشتگان - به امر خدا عمل كرده و از مشيّت و خواست حضرت حق هيچ تخلّف و تحظّى ندارند. به بيان ديگر در مقام عمل به فرمان هاى الهى، معصوم هستند. فرشتگان عذاب مظاهر اسماى «غضب» و «سخط» خداوند متعال بوده و مجراى تحقّق مشيّت و امر او در عذاب اند.

## مرگ و برزخ

ملائكه عذاب در موقف ها، مقطع ها و عوالم مختلف، مأموريت خويش را انجام مى دهند: زمان روى آورى مرگ، برزخ و مراحل آن، قيامت و مواقف آن و...يكى از اين مواقف حسّاس، مقام مرگ و زمان انتقال آدمى از عالم مادى به عالم برزخ و در برزخ است. آياتى چند در اين باره وجود دارد؛ از جمله:

١ - (إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائكَةُ ظالِمِى أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُستَضعَفِينَ فى الأرْضِ قَالُوا ألَمْ تَكُنْ أرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئك مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَت مَصِيراً) (١١٩).

آنان که [هنگام مرگ] و قبض روح ظالم و ستمگار بميرد فرشتگان از آنها باز پرسند که در چه کارى بوديد [و چرا به ايمان و اعمال نيک براى آخرت نپرداختيد] پاسخ دهند: ما در روى زمين مردمى ضعيف و ناتوان و [اسير ظلم حاکمان جاهل و کافر] بوديم! فرشتگان گويند: آيا زمين خدا پهناور نبود که در آن سفر کنيد [و از محيط جهل و کفر به سرزمين علم و ايمان بشتابيد از آنها عذر نپذيرند و] مأواى ايشان جهنم است و بازگشت آنها به جايگاه بسيار بدى است».

از اين آيه ى شريفه، حقايق والاى زير به دست مى آيد:

يكم .ملائكه ى قبض كننده ى روح - مظهر اسم قابض خداوندند - علاوه بر مأموريت قبض روح، مأموريت ديگرى نيز دارند و آن عذاب كسانى است كه به خويش ستم كرده اند.

دوّم.چون مقام تعذيب است، فرشتگان قابض و عذاب در هنگام مرگ عتاب آميز سؤال مى كنند اين حالت براى كسى كه مرگ به او روى آورده سخت و سنگين است؛ تا حدى كه نمى توان آن را تصور نمود. اميرمؤمنان عليه‌السلام مى فرمايد: «فغير موصوف ما نزل بهم» (١٢٠) «آنچه كه براى مردگان روى آور شود قابل توصيف نيست». به هر روى تشبيهات، كنايات و تمثيلات در روايات در خصوص اين ملائكه، نشانگر سختى قبض است.

سوّم.اين آيه شامل و ناظر به مؤمنانى است كه به ايمان خويش عمل نكرده و عذرى براى خويش دست و پا مى كنند؛ بدين صورت كه در قلمرو حكومت مخالفان و معاندان بودند كه يا امكان عمل نبود و يا نمى گذاشتند كه آنها به ايمان خويش عمل كنند.

چهارم.ملائكه اين عذر را نپذيرفته، و به آنان مى گويند كه مى توانستند براى عمل به ايمان خويش، از قلمرو حاكميت مخالفان خارج شده و به مناطق ديگرى هجرت كنند. اين مسأله درس مهم و بزرگى براى انسان ها دارد كه عذر تراشى در نظام برزخى و عوالم برتر و بعد از آن، پذيرفته نيست.

پنجم.پس از قبض روح اين گروه، آنان به جهنم برزخى هدايت و عذاب شروع مى شود.

ششم.اين نكته عميق و تكان دهنده نيز از اين آيه ى شريفه به دست مى آيد كه وقتى وضعيت مؤمنان عذر تراشى كه در سرزمين هاى معاندان و مخالفان در هنگام قبض و پس از آن اين چنين است؛ وضعيت مؤمنانى كه در بلاد موافقان و مؤمنان و حاكميت دينى زندگى كرده و به رغم فراهم بودن شرايط و زمينه براى عمل به ايمان خويش، از آن سر باز مى زنند، چگونه خواهد بود؟!

٢ - (وَ مَنْ أظلَمُ مِمَّنِ افْترَى عَلى اللَّهِ كَذِباً أَوْ قَالَ أُوحِىَ إِلىَّ وَ لَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شىْءٌ وَ مَن قَالَ سأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فى غَمَرَاتِ المَْوْتِ وَ الْمَلائكَةُ بَاسِطوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسكمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَاب الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلى اللَّهِ غَيرَ الحَْقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ آيَتِهِ تَستَكْبرُونَ) (١٢١).

«و كيست ستمكارتر از آن كس كه بر خدا دروغ مى ‏بندد يا مى ‏گويد: «به من وحى شده است». در حالى كه چيزى به او وحى نشده باشد، و آن كس كه مى‏گويد: «به زودى نظير آنچه را خدا نازل كرده است نازل مى ‏كنم»؟ و كاش ستمكاران را در گرداب هاى مرگ مى ‏ديدى كه فرشتگان [به سوى آنان‏] دست هايشان را گشوده‏اند [و نهيب مى‏ زنند:] «جان هايتان را بيرون دهيد»؛ امروز به [سزاى‏] آن چه به ناحق بر خدا دروغ مى‏ بستيد و در برابر آيات او تكبر مى‏ كرديد؛ به عذاب خواركننده كيفر مى ‏يابيد».

نكاتى چند در اين آيه، قابل توجه است:

يكم.اين آيه ناظر به نزول ملائكه عذاب در هنگام مرگ براى سه گروه است: ١ - كسانى كه آيات الهى را تكذيب مى كنند؛ ٢ - گروهى كه بدون نزول وحى، ادعاى وحى دارند؛ ٣ - استهزا كنندگان آيات الهى كه مدعى آوردن آياتى مانند آيات خداوند متعال در قرآنند.

دوّم.آيه ى شريفه، بيانگر سختى قبض روح و شروع عذاب از هنگام بيرون رفتن روح و جان از بدن براى سه گروه ياد شده است.

سوّم.از آنجا كه دروغ بستن بر خداوند متعال و نيز تكبّر ورزيدن در برابر آيات الهى، براى ملائكه ى الهى سخت و گران و است (چون محو حضرت حق اند)، اين سه گروه را به دليل اين دو صفت زشت و ناپسند (دروغ بستن و تكبر ورزيدن)؛ با عذاب سخت و شكننده اى كيفر مى دهند.

چهارم.هر چند منطوق آيه ناظر به كافران و مشركان است؛ ولى مراتب خفيف تر و پايين تر آن دو را نيز شامل مى شود. اگر شخص مسلمان و مؤمن در مقام عمل و در هنگام تأسى به آيات الهى، آنها را كوچك شمارد و بدون توجّه از كنار آنها بگذرد وتصديق عملى نداشته باشد، ملائكه عذاب در هنگام قبض روح و پس از آن با شدّت فوق تصور با او مواجه خواهند شد.

پنجم.گفته ى ملائكه مبنى بر اينكه «جان هايتان را بيرون دهيد» صرف جمله و كلام نيست؛ بلكه تكوين است؛ يعنى، گفتن همان و قبض كردن شديد و سخت روح همان.

٣ - (وَ لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كفَرُوا الْمَلائكَةُ يَضرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَاب الْحَرِيقِ) (١٢٢).

«و اگر بنگرى سختى حال كافران را هنگامى كه فرشتگان جان آنها را مى گيرند و با تيغ [قهر و غضب خدا] بر روى و پشت آنها مى زنند و مى گويند: بچشيد طعم عذاب سوزنده را».

اين آيه حكايتگر قبض روح كافران به وسيله ى ملائكه عذاب و نيز نوع عذاب است. مفسران «از پشت و رو زدن» را دو گونه تفسير كرده اند؛ برخى گفته اند: كافران از همه ى جهات به وسيله ملائكه عذاب مى شوند و بعضى ديگر نوشته اند: اين عبارت بيانگر به ذلت و خوارى كشاندن كافران است. به هر روى اين حقيقت را خاطر نشان مى سازد كه قبض روح كافران، عذاب دهنده بوده و پس از آن، عذاب ابعاد گوناگون داشته و در مراتب و عوالم مختلف است. توجه داشته باشيم گفتار ملائكه - مبنى بر اين كه «بچشيد طعم عذاب سوزنده را» - امرى تكوينى است؛ يعنى گفتن همان و وقوع و جريان عذاب همان.

٤ - (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائكَةُ ظالِمِى أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوءٍ بَلى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ • فَادْخُلُوا أَبْوَاب جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ) (١٢٣).

«همانان كه فرشتگان جانشان را مى ‏گيرند، در حالى كه بر خود ستمكار بوده‏اند. پس، از درِ تسليم درمى‏ آيند [و مى‏ گويند:] «ما هيچ كار بدى نمى‏كرديم». آرى، خدا به آنچه مى ‏كرديد دانا است • پس، از درهاى دوزخ وارد شويد و در آن هميشه بمانيد، و حقاً كه چه بد است جايگاه متكبران».

اين آيه نيز به وجود ملائكه ى عذاب هنگام مرگ - براى كسانى كه به خويش با نافرمانى خداوند متعال ظلم كرده اند - اشاره دارد. اين ظالمان بر خود، هنگام مواجهه با فرشتگان قابض روح - كه وظيفه ى عذاب آنان را نيز در هنگام مرگ بر عهده دارند - خاضع و تسليم شده، و مى گويند: ما هيچ كار بدى انجام نداديم؛ ولى از آنجا كه خداوند به هر آنچه كه آدميان عمل مى كنند آگاه است، سخن دروغ آنان را نپذيرفته، رد مى كند. ملائكه عذاب پس از قبض سخت، سنگين و عذاب دهنده ى اين گروه، با عمل تكوينى در قالب اين سخن كه «از درهاى دوزخ وارد شويد» آنان را به ابواب گوناگون جهنم برزخى مى برند. اين جهنم ها داراى مراتب مختلف بوده و در مجموع مرتبه ى نازله اى از جهنم قيامت به شمار مى روند. عبارت (فلبئس مثوى المتكبرين) در فراز آخر آيه، اين نكته را خاطر نشان مى شود كه منشأ «ظالمان بر خويش» صفت رذيله ى «تكبر» است.

اين چند آيه كه تنها به عنوان نمونه در اين گفتار طرح و تا حدى تفسير شد به صراحت و روشنى بر وجود ملائكه عذاب در مقام مرگ و هنگام انتقال آدمى از عالم مادى به عالم برزخ دلالت دارد. در پايان توصيه مى كنم هر چه مى توانيم به گناه نزديك نشويم و مراقب اعمال و كردار خويش باشيم. اگر اين چنين نباشيم، از جمله كسانى خواهيم بود كه ملائكه عذاب در هنگام مرگ، به سراغ آنها رفته و قبض سخت و تكان دهنده و عذابى سهمگين، در جهنم برزخى و قيامت، انتظارشان را مى كشد. (١٢٤)

گفتار يازدهم فرشتگان عذاب

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكمْ وَ أَهْلِيكمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الحِْجَارَةُ عَلَيهَا مَلائكَةٌ غِلاظٌ شِدَادٌ لا يَعْصونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) (١٢٥).

# فرشتگان عذاب و قيامت

چنان (١٢٦) كه گذشت جمعى از فرشتگان، واسطه در عذاب هستند. اين گروه از ملائكه در عين آنكه ملائكه غضب و سخط مى باشند؛ ولى در مواقف و مقاطعى مختلف، عذاب ربوبى را نيز جارى مى كنند. جمعى از اين فرشتگان اهل عذاب را هنگام مرگ و در برزخ، عذاب مى كنند. گروه ديگرى از ملائكه عذاب، پس از برزخ و در قيامت كبرى، عذاب هاى ربوبى را براى اهل آن در مراتب مختلف مى رسانند. البته اينكه اينها چندين نوع هستند و تعدادشان چه مقدار است، بر ما روشن نيست.

## شواهد اين انگاره

از آيات و روايات استفاده مى شود اين دسته از ملائكه، عذاب الهى را در مواقف مختلف قيامت، براى اهلش جارى مى كنند. شواهد قرآنى بر وجود اين گروه از ملائكه در قيامت و مواقف آن عبارت است از:

١. (يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسكمْ وَ أَهْلِيكمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الحِْجَارَةُ عَلَيهَا مَلائكَةٌ غِلاظٌ شِدَادٌ لا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) (١٢٧).

«اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد! خودتان و كسانتان را از آتش دوزخ نگه داريد، چنان آتشى كه سوخت آن، مردم و سنگ ها است. بر آتش [دوزخي‏] فرشتگانى خشن [و] سختگير [گمارده شده‏] اند. از آنچه خدا به آنان [در اجراى قهر و غضب حق] دستور داده، سرپيچى نمى‏ كنند و آنچه را كه مأمورند، انجام مى ‏دهند.»

اين آيه به روشنى نشانگر وجود فرشتگان عذاب در قيامت است. اينان موكل بر آتش دوزخ بوده و خيلى غليظ و شديداند و خشونت و شدت دارند. هيچ گونه مخالفتى نسبت به آنچه خداوند متعال امر فرموده نداشته واز آن تخطّى نمى كنند. در واقع به وسيله اين گروه از فرشتگان جهنم، آتش و عذاب ها به اهلش مى رسد. درباره ى عبارت تأمّل برانگيز «وقودها الناس و الحجارة» گفتنى است: سوخت و مايه ى آتش، گاهى هيزم، گاهى نفت و گاهى گاز است؛ ولى در اين آيه، سوختِ آتش جهنم خود انسان و سنگ دانسته شده است. اينكه خود انسان مايه ى آتش خويش در دوزخ باشد، براى اهلش قابل تدبر و تأمل است. مقصود از انسان در اينجا، مجموع عالمى است كه انسان براى خويش ساخته است؛ يعنى، مجموعه آنچه كه بدن و روح توأم با خويش به عالم قيامت برده اند (نه خالص بدن يا روح او). به بيان ديگر مجموعه ى اوصاف، اخلاق، عقايد و اعمال او، سوخت آتش دوزخ است. تمام افكار و عقايد باطل، كارهاى فاسد و خلاف و خلق هاى رذيله، نيت هاى پليد و همه و همه و...، عالم انسان دوزخى و مايه ى آتش جهنم او است.

اين مايه و اشتعال در اين دنيا، براى انسان گناه كار و فاسد وجود دارد؛ ولى در پشت پرده مستور است. حقيقت خُلق، نفرت، محبت، عقيده، نيت و عمل باطل، آتش است؛ ولى از چشمان ظاهر بين ما غايب است. شكل اصلى و اوصاف، اخلاق، عقايد و اعمال باطل، آتش است؛ امّا اين حقيقت در هنگام قيامت روشن و عيان خواهد شد. همان طور كه در تاريكى محض، نمى توانيم چيزى را تشخيص دهيم و با آمدن روز و برآمدن نور، اين تمايز اشيا با يكديگر عيان مى شود؛ عالم دنيا نيز براى ما شب است. ما الان در تاريكى به سر مى بريم و نمى توانيم شكل و حقيقت اصلى اعمال، ‌عقايد و افكار خويش را ببينيم. با آمدن قيامت و تابيدن نور الهى - كه نافذترين نورها است - عمق و حدود كامل و حقيقت نيت ها، افعال، عقايد و اوصاف ما مشخص و آشكار خواهد شد؛ به طورى كه تمامى انسان ها از يكديگر متمايز مى گردند و حقيقت روح و بدنشان با تمامى اوصاف و افعال و عقايد از يكديگر مشخص مى شود. قرآن به اين اشراق نورى در قيامت اشاره كرده، مى فرمايد: (وَ أَشرَقَتِ الأرْض بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ) (١٢٨).

«و زمين به نور پروردگارش روشن مى گردد، و كارنامه [اعمال در ميان‏] نهاده شود».

٢. (وَ سِيقَ الَّذِينَ كفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا فُتِحَت أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسلٌ مِنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلى وَ لَكِنْ حَقَّت كلِمَةُ الْعَذَابِ عَلى الْكَافِرِينَ) (١٢٩).

«و [آن روز] آنان كه به خدا كافر شدند، فوج فوج به جانب دوزخ رانده شوند و چون آنجا رسند، درهاى جهنم برويشان بگشايند و خازنان دوزخ به آنها گويند: مگر پيغمبران خدا براى هدايت شما نيامده و آيات الهى را برايتان تلاوت نكردند و شما را از ملاقات اين روز سخت نترسانيدند؟! جواب دهند: بلى وليكن افسوس كه ما به كفر و عصيان خود را مستحق عذاب [كرديم] و وعده ى عذاب براى كافران محقق و حتمى گرديد».

اين آيه نيز ناظر به فرشتگان عذاب در آخرت است؛ ولى از آنان تعبير به «خازنان دوزخ» كرده است.

٣ - (وَ قَالَ الَّذِينَ فى النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يخَفِّف عَنَّا يَوْماً مِنَ الْعَذَابِ • قَالُوا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسلُكُم بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلى قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَاءُ الْكافِرِينَ إِلاَّ فى ضَلالٍ) (١٣٠).

«و اهل دوزخ به خازنان جهنم گويند: از خدا بخواهيد كه روزى عذاب ما را تخفيف دهد. آنها پاسخ دهند: آيا پيغمبران شما با معجزات و ادله روشن براى [هدايت] شما نيامدند؟ دوزخيان گويند: آرى آمدند [ما پيروى آنان نكرديم و بدين روز سياه افتاديم.] پس خازنان جهنم گويند: اينك هر چه مى خواهيد دعا [و ناله] كنيد كه دعاى كافران جز بر زبان و گمراهى نخواهد بود».

در اين آيه نيز از فرشتگان عذاب، به خازنان دوزخ ياد شده است. توجه داشته باشيد سخن گفتن دوزخيان با فرشتگان، به اين دليل است كه آنها از خداوند متعال محجوب بوده و نمى توانند با او صحبت كنند:

(كلَّا إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ يَوْمَئذٍ لمََّحْجُوبُونَ) (١٣١).

«زهى پندار، كه آنان [دوزخيان] در آن روز، از پروردگارشان سخت محجوبند».

## مالك، خازن اصلى دوزخ

به نظر مى رسد در مرتبه ى بالاتر، ملك و فرشته اى وجود دارد كه خازن اصلى جهنم است و فرشتگان عذاب و خازنان دوزخ، جناحهاى اين ملك و فرشته بوده و تحت فرمان او هستند. از اين فرشته ى برتر در قرآن، تحت عنوان «مالك» ياد شده است:

(إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فى عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ • لا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسونَ • وَ مَا ظلَمْنَهُمْ وَ لَكِن كانُوا هُمُ الظلِمِينَ • وَ نَادَوْا يَمَلِك لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّك قَالَ إِنَّكم مَّكِثُونَ • لَقَدْ جِئْنَكم بِالحَْقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ) (١٣٢).

«بدكاران هم آنجا سخت در عذاب آتش جهنم مخلدند و هيچ از عذابشان كاسته نشود و اميد نجات و خلاص ندارند و مابه آنها ظلم و ستمى نكرديم، ليكن آنان خود مردى ستمكار و ظالم بودند و آن دوزخيان، مالك دوزخ را ندا كنند: اى مالك! از خداى خود بخواه كه ما را بميراند تا از عذاب برهيم. [او] جواب دهد: شما در اين عذاب هميشه خواهيد بود [و هرگز رهايى نخواهيد يافت]. ما راه خدا و آيين حق را براى شما مردم آورديم؛ وليكن اكثرتان از حق كراهت و اعراض داشتيد».

رسول گرامى اسلام در معراج وقتى مالك را، ديد تعجب كرد! آن حضرت در اين سفر معنوى ، هر موجودى را در عوالم مختلف مشاهده مى كرد، ‌او را در حالت سرور و بهجت مى ديد؛ ولى چهره ى مالك گرفته و خشمناك بود و هيچ بشاشيت و سرور در آن نبود. از جبرئيل پرسيد: اين فرشته كيست؟ او پاسخ داد: مالك است، حضرت فرمود: مى شود گوشه اى از آتش دوزخ و خازن بودن خويش را بر جهنم بنماياند؟! جبرئيل از مالك خواست و او گوشه اى از آن حقيقت را ارائه كرد. گفته شده است: پيامبر (صلى الله عليه وآله و سلم ) بعد از مشاهده ى آن صحنه دهشتناك، تا آخر عمر نخنديد. (١٣٣).

## نوزده نگهبان

در آيه ى ديگرى تعداد خازنان و نگهبانان نوزده عدد مطرح شده است. به نظر مى رسد اينان واسطه ميان خازن اصلى (مالك) و خازنان مرتبه ى پايين تراند كه تعدادشان كثير و بى شمار است. در واقع آنان جناحهاى مالك و تحت فرمان او هستند و در عين حال فرماندهى جناحهاى مراتب پايين تر را بر عهده دارند. امّا چرا عدد اين گروه نوزده بوده نه بيشتر يا كمتر؟ قرآن با تعبيرى دقيق و تأمل برانگيز حكمت اين مسأله را بازگو كرده است:

(عَلَيهَا تِسعَةَ عَشرَ • وَ مَا جَعَلْنَا أَصحَابَ النَّارِ إِلاّ مَلائكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلاّ فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَستَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَاناً وَ لا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فى قُلُوبهِم مَرَضٌ وَ الْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بهَذَا مَثَلاً كَذَلِك يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشاءُ وَ يهْدِى مَن يَشاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاّ هُوَ وَ مَا هِىَ إِلاّ ذِكْرَى لِلْبَشَرِ) (١٣٤).

«بر آن آتش [دوزخ] نوزده تن [فرشته ى عذاب] موكل اند و ما خازنان دوزخ را غير فرشتگان عذاب قرار نداديم و عدد آنها را جز آزمايشى براى كسانى كه كافر شده اند، قرار نداديم، تا آنان كه اهل كتاب اند، يقين به هم رسانند، و ايمان مؤمنان افزون گردد، و آنان كه كتاب به ايشان داده شده و [نيز] مؤمنان به شك نيفتند، و تا كسانى كه در دل هايشان بيمارى است و كافران بگويند: «خدايا از اين وصف كردن چه چيزى را اراده كرده است؟ اين گونه خدا هر كه را بخواهد بى راه مى گذارد و هر كه را بخواهد هدايت مى كند، و [شماره ي] سپاهيان پروردگارت را جز او نمى داند، و اين [آيات] جز يادى براى بشر نيست».

يكم.خداوند متعال در اين آيات حكمت نوزده بودن ملك را آزمايشى براى كافران و مؤمنان مى داند. در مواجهه كافران با اين مسأله ى، بر شك و ترديد آنان افزوده شده و گمراه تر مى شوند و مؤمنان در برخورد با اين موضوع، يقين و ايمانشان بيشتر گشته و در مسير هدايت، به مراتب برترى راه مى يابند و اين آزمايش از سنن الهى به شمار مى رود.

دوّم .عبارت «و ما يعلم جنود ربك الا هو» اين حقيقت ژرف را خاطر نشان مى سازد كه انسان ها از حقيقت فرشته ها، بافت وجودى آنان، اوصاف آنها، آثار وجودى شان، نوع يا انواع وساطتشان، ابعاد وجودى آنها و... بى خبراند و در واقع اين مسائل براى آنان مجهول است و چيزى كه حقيقتش در اين حد براى انسان معلوم نباشد، ديگر جايى براى پرسش درباره ى عدد آن باقى نمى ماند؛ زيرا اين پرسش زمانى معنا مى يابد كه تمامى ابعاد و حقيقت وجودى آنان، براى آدمى روشن باشد تا در رتبه ى بعد از مقدار و كميت آن سؤال كند. امّا وقتى ماهيت آنها براى ما مجهول است، ديگر پرسش از چرايى تعداد بى معنا خواهد بود! بر اين اساس، كافران به دليل گمراهى و عدم درك موضوع، با طرح عدد نوزده، بر شك و ترديد شان افزوده شده و در عمق گمراهى به پيش مى روند؛ ولى مؤمنان با درك معلوم نبودن همه ى ابعاد وجودى فرشتگان و به دليل ايمان به خدا، پرسشى از اين تعداد نمى كنند؛ بلكه آن را بدون چون و چرا مى پذيرند و بر ايمانشان افزوده شده و در راه هدايت به جلو مى روند.

در برخى از آيات قرآن، فرشتگان عذاب الهى در دوزخ به عنوان مخاطب مطرح نشده و اسمى از آنان برده نمى شود. اين عدم تصريح بيانگر شدت غضب الهى در مقام جلال است كه بايد از آثار سهمگين و عذاب دهنده ى آن، به خود حضرت حق پناه برد! مانند آيه ى ذيل:

(خُذُوهُ فَغُلُّوهُ • ثُمَّ الجَحِيمَ صَلُّوهُ • ثُمَّ فى سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسلُكُوهُ • إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ • وَ لا يحُضُّ عَلى طَعَامِ الْمِسكِينِ) (١٣٥).

«بگيريد و به زنجيرش بكشيد و ميان آتشش بيندازيد. پس در زنجيرى كه درازى آن هفتاد گز است، در بندش كشيد [سلسله زنجيرى كه اگر مقدارى از آن را به تمام كوه بگذارند، ‌همه را مى سوزاند. واقعاً طاقت ما چقدر است؟ آيا از كوه محكم تريم] چرا كه او به خداى بزرگ نمى گرويد و به اطعام مسكين تشويق نمى كرد».

در اين آيه به فرشتگان عذاب - كه مخاطب اصلى گرفتن، زنجير كشيدن و... هستند - ‌تصريح نشده است؛ از اين عدم طرح شدت مقام غضب الهى فهميده مى شود. از عبارت پايانى آيه به خوبى مشخص مى شود كه دو گروه، مورد شدت غضب خداوند قرار دارند: ١.کافران ٢.كسانى كه براى رسيدگى و اطعام مساكين كوششى نكرده و ديگران را به آن تشويق نمى كردند. بر اين اساس اگر ما نيز در راه رسيدگى به مساكين و نيازمندان كوتاهى كنيم و هيچ قدمى در اين راه بر نداريم، يا توجهمان اندك باشد، مشمول شدت غضب الهى خواهيم گشت (هر چند كافر نيستيم) ولى از عواقب دردآور و سنگين آن در امان نخواهيم بود!!

گفتار دوازدهم فرشتگان رحمت

(١)

(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ استَقَامُوا تَتَنزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائكةُ أَلاّ تخَافُوا وَ لا تحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالجَنَّةِ الَّتى كُنتُمْ تُوعَدُونَ • نحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فى الآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشتَهِى أَنفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ • نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ) (١٣٦).

## فرشتگان رحمت و مواقف

يكى (١٣٧) ديگر از شئون فرشتگان در خصوص انسان ها، رساندن رحمت الهى در مراتب مختلف است. البته ملائكه رحمت، رحمت خداوند متعال را در همه ى عوالم و به همه ى موجودات مى رسانند؛ ولى اين آيه در خصوص فرشتگانى است كه به وسيله ى آنان رحمت الهى - در مراتب گوناگون و با شدت و ضعف - به انسان ها مى رسد. ملائكه رحمت (مانند ملائكه عذاب) در موقف ها، ‌مقاطع و عوالم مختلف (دنيا، مرحله مرگ، برزخ، قيامت و...) مأموريت خويش را انجام مى دهند.

## خطرات و تهديدات مواقف

جمعى از فرشتگان، رحمت خدا را به انسان هاى مستوجب رحمت - از زمان مرگ و پس از آن - مى رسانند؛ زيرا مرحله ى مرگ (قيامت صغري) و نيز موقف بعث و برانگيخته شدن (قيامت كبري) مواقف و مراحل سنگين و دشوارى است. در اين موقف ها و مراحل، آدمى با يك سلسله امور، قوانين و حقايق ناشناخته و جديدى مواجه مى گردد و از اين رو ترس و اضطراب شديدى بر وجودش حاكم مى شود! حقيقت اين مخاطرات، موقع ديدن فهم مى شود. تعابير و مفاهيم كلى در اين خصوص، تنها قسمتى از آن را بيان مى كند؛ و گرنه هر چه تصوير و تصور كنيم، باز به آن حقيقت نزديك نشده ايم. درباره ى مسأله ى «ترس و اضطراب در هنگام مرگ و قيامت»، در دو روايت ذيل تأمل مى كنيم:

١ - «عن ياسر الخادم قال: سمعت الرضا عليه‌السلام يقول: ان اوحش ما يكون هذا الخلق فى ثلاثة مواطن يوم يولد و يخرج من بطن امه فيرى الدنيا، و يوم يموت فيعاين الآخرة و اهلها، و يوم يبعث فيرى احكاما لم يرها فى دار الدنيا و قد سلم الله عز وجل على يحيى فى هذه الثلاثة المواطن و آمن روعته فقال: و سلام عليه يوم ولد و يوم يموت ويوم يبعث حيا و قد سلم عيسى بن مريم عليه‌السلام على نفسه فى هذه الثلاثة المواطن فقال: و السلام عليّ يوم ولدت و يوم اموت و يوم ابعث حياً»

«ياسر خادم (از خادمان امام رضا عليه‌السلام ) مى گويد: از امام رضا عليه‌السلام شنيدم كه فرمود: وحشتناك ترين [مراحل] براى اين انسانها، سه موطن است: [يك موطن] روزى است كه به دنيا مى آيد و از رحم مادر به عالم دنيا وارد مى شود؛ پس دنيا را مى بيند. [موطن دوّم] روزى است كه مى ميرد؛ پس آخرت و اهلش را مشاهده مى كند. [موطن سوّم] روزى است كه برانگيخته مى شود؛ پس احكام [و سنن و قوانيني] را مى بيند كه آنها را در دنيا نديده بود. و به تحقيق خداوند بزرگ مرتبه، بر حضرت يحيى عليه‌السلام در اين سه موطن سلام مى كند و [او را از] ترس و بيم ايمن مى گرداند. پس خداوند متعال [در قرآن] فرمود: «و سلام بر يحيى روزى كه به دنيا آمد و روزى كه مى ميرد و روزى كه زنده برانگيخته مى شود». (١٣٨)

و [نيز] به تحقيق عيسى بن مريم عليه‌السلام بر خويش در اين سه موطن سلام مى كند. خداوند متعال [از قول وى در قرآن] مى فرمايد: «و سلام بر من روزى كه زاده شدم و روزى كه مى ميرم و روزى كه زنده برانگيخته مى شوم (١٣٩). » (١٤٠).

در اين روايت به دهشتناك و وحشتناك بودن سه مقطع (هنگام تولد، هنگام مرگ و زمان قيامت كبري) به صراحت اشاره شده است. از طرفى به اجمال درمى يابيم كه گريه كودكان در هنگام تولد از روى وحشت است؛ زيرا با سنن، قوانين و عالم جديدى مواجه مى شوند كه با عالم قبل از آن، كاملاً متفاوت است. البته به دليل رحمت الهى، پس از زمانى اندكى نوعاً بچه ها آرام مى گيرند. طفل در حد فهمش، سلم و رحمت الهى را درك كرده و آرامش خاصى - پس از آن بيم و ترس - برايش حاصل مى شود. اما پس از مرگ براى همه سلام و رحمت نيست و از اين جهت با زمان تولد فرق دارد و نبايد مسأله ورود به برزخ را با ورود به عالم دنيا مقايسه كرد! با به دنيا آمدن انسان ها، نوعاً با «سلام» مواجه مى شوند و به همين جهت پس از گريه، آرام مى گيرند؛ ولى با پا گذاشتن به برزخ، تنها انسان هاى شايسته رحمت، با «سلام» رو به رو مى شوند، نه همه ى آنان. با برپايى قيامت نيز فقط گروهى كه ايمان و عمل صالح صحيح و حقيقى دارند، با «سلام» پذيرايى شده و وحشت و اضطرابى نخواهند داشت.

گفتنى است كه اين سلام (قَوْلاً مِّن رَّبٍّ رَّحِيمٍ) (١٤١) عالم سلام است؛ عالمى كه همه با او ملايم اند و با هر چه كه مواجه مى شود، «سلم» است؛ يعنى طبق خواست، ميل و اشتياق آدمى است. اين دارالسلام (وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دَارِ السَّلامِ ) (١٤٢) ، همان بهشت و بهشت ها است و در واقع بهشت، ظهور تا اسم «سلام» خداوند متعال است. و سلام خالص الهى، در آخرت تجلّى مى يابد.

در حديث ياد شده به دو الگوى بزرگ انسانى اشاره شده كه اينها با ورود به هر سه موطن، با سلام الهى مواجه اند: حضرت يحيى عليه‌السلام و حضرت عيسى عليه‌السلام . با اين تفاوت كه اين «سلام» براى حضرت يحيى از قول خداوند متعال است و براى حضرت عيسى از قول خودش؛ زيرا حضرت يحيى در مقام هيبت و خوف بوده و از خشيت بالايى برخوردار بود؛ به حدّى كه همواره گريه مى كرد و در ميان پيامبران حال عجيبى داشت و ترس او در حدى بود كه نمى توانست سلام را براى خود بگويد.

خداوند متعال درباره ى او فرمود: «و سلام بر يحيحى روزى كه به دنيا آمد و روزى كه مى ميرد و روزى كه زنده برانگيخته مى شود». اما مقام ومنزلت حضرت عيسى عليه‌السلام ايجاب مى كرد كه اين سلام را خود براى خويش بگويد: «و سلام بر من روزى كه زاده شدم و روزى كه مى ميرم و روزى كه زنده برانگيخته مى شوم».

٢.«عن الخصال الصدوق، قال على بن الحسين عليهما السلام: اشد ساعات ابن آدم ثلاثة ساعات، الساعة التى يعاين فيها ملك الموت و الساعة التى يقوم فيا من قبره و الساعة التى يقف فيها بين يدى الله تبارك و تعالى ...»؛ (١٤٣).

«در خصال صدوق از امام زين العابدين عليه‌السلام نقل شده است:

شديدترين وسخت ترين ساعات براى انسان ها سه وقت است: زمانى كه ملك الموت را مشاهده مى كند (مرگ)، هنگامى كه از قبرش بر مى خيزد (قيام قيامت) و موقعى كه در پيشگاه خداوند قرار مى گيرد».

در اين روايت هر چند به وحشت هنگام تولد اشاره نشده؛ ولى اضطراب، ترس، دلهره و سختى زمان مرگ، قيامت و حسابرسى بيان شده است.

## نزول فرشتگان رحمت در مواقف

از اين دو روايت و احاديث ديگرى به دست مى آيد كه عالم مرگ و برزخ و بعث و قيامت - به دليل احكام، سنن و قوانين جديد - با وحشت و ترس، مخاطرات و تهديدات توأم است؛ مگر آنكه ملائكه رحمت بيايند و انسان سزاوار رحمت را مشمول رحمت خويش سازند و از اين دهشت و دلهره برهانند. در واقع فرشتگان رحمت، به امر خداوند نازل مى شوند تا خوف ها، حزن ها، اضطراب ها، و دلهره ها را از انسان هاى لايق و وارسته كنار بزنند و رحمت الهى را از همه جهت، براى او به ارمغان آورده و او را به عالم «سلم» دعوت كنند. آيات ذيل اين حقيقت را به روشنى بازگو مى كنند:

١ - (إنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ استَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائكةُ أَلاَّ تخَافُوا وَ لا تحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالجَنَّةِ الَّتى كُنتُمْ تُوعَدُونَ• نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فى الآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشتَهِى أَنفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ• نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ) (١٤٤).

«در حقيقت، كسانى كه گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ سپس ايستادگى كردند، فرشتگان بر آنان فرود مى‏آيند [و مى‏گويند:] «هان، بيم مداريد و غمين مباشيد، و به بهشتى كه وعده يافته بوديد شاد باشيد در زندگى دنيا و آخرت دوستانتان ماييم، و هر چه دل هايتان بخواهد در [بهشت‏] براى شما [مهيا] است، و هر چه خواستار باشيد در آنجا خواهيد يافت. اين سفره ى احسان را خداى غفور و مهربان [پاداش ثبات ايمان] براى شما گسترده و آماده كرده است».

مفسران اين آيات را، هم بر روز بعث تطبيق كرده اند و هم بر هنگام مرگ. بر اساس اين آيات، هنگام شروع وحشت ها و اضطرابها و اندوه ها، ملائكه رحمت به امر خدا بر مؤمنانى كه «ربنا الله» گفته و عملاً هم بر روى حرف خويش ايستاده اند، نازل شده و بيم و حزن آنان را زايل كرده و آرامش و طمأنينه وسرور خاصى براى آنان به ارمغان مى آورند و آنها را وارد بهشت و بهشت ها - كه تجلى خاصى اسم «سلام» الهى است - خواهند كرد.

گفتنى است گفتار ملائكه مبنى بر اينكه «بيم مداريد و غمين مباشيد» صرف حرف و سخن نيست، بلكه تكوين است؛ يعنى، گفتن همان و رفع بيم و اندوه همان.

مسأله مرگ، ورود به برزخ و عالم قيامت را نبايد ساده يا شوخى پنداشت! اين مراحل به قدرى سخت و سهمگين است كه امام حسن مجتبى عليه‌السلام - با آن مقام و منزلت والا - از خوف (١٤٥) آن مى گريست.

شيخ صدوق از امام رضا عليه‌السلام و ايشان از آباى گرامى خويش نقل مى كند:

«لما حضرت الحسن بن على عليهما‌السلام الوفاة بكى، فقيل يابن رسول الله! أتبكى و مكانك من رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم ) مكانك الذى انت به وقد قال فيك رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما قال، و قد حججت عشرين حجة ماشيا و قد قاسمت ربك مالك ثلاث مرات حتى النعل و النعل فقال عليه‌السلام : انما ابكى لخصلتين: لهول المطلّع و فراق الاحبة»؛ (١٤٦).

«چون وقت وفات امام حسن عليه‌السلام رسيد، گريه كرد. پس [به ايشان] گفته شد: اى پسر رسول خدا! آيا گريه مى كنيد و حال آنكه منزلت و مقام شما با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اين چنين منزلتى است و پيامبر خدا درباره ى شما آن چنان فرموده است و [ديگر آن كه] بيست بار با پاى پياده براى اداى مناسك حج به بيت الله الحرام مشرف شده ايد و [ديگر آن كه] براى [رضاي] پروردگارت سه بار مال خويش را با [نيازمندان] تقسيم كرده ايد؛ حتى [در اين تقسيم و انفاق] از [تقسيم] نعل هاى خود [نيز] دريغ نورزيده ايد؟!

آن حضرت [در پاسخ] فرمود: گريه ى من براى دو چيز است: يكى براى «هول مُطَّلع (١٤٧) و دوم به جهت دورى از محبان و دوستانم».

٢ - (...كَذَلِك يجْزِى اللَّهُ الْمُتَّقِينَ • الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائكَةُ طيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) (١٤٨).

«...خدا اين گونه پرهيزگاران را پاداش مى دهد. همان كسانى كه فرشتگان جانشان را - در حالى كه پاك اند - مى ستانند [و به آنان] مى گويند: درود بر شما باد، به [پاداش] آنچه انجام مى داديد به بهشت درآييد».

آيه ياد شده نيز بيانگر اين حقيقت است كه در هنگام مرگ، ملائكه رحمت متصدى قبض روح پرهيزگاران و تقوا پيشگان اند و با «سلام» دادن به آنها - كه در واقع «سلام» الهى است - آنها را به عالم سلم و آرامش و سرور (بهشت و بهشت ها) وارد مى كنند.

٣ - (الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ • لَهُمُ الْبُشرَى فى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فى الآخِرَةِ لا تَبْدِيلَ لِكَلِماتِ اللَّهِ ذَلِك هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (١٤٩). «همانان كه ايمان آورده و پرهيزگارى كرده‏اند، در زندگى دنيا و در آخرت مژده براى آنان است. وعده‏هاى خدا را تبديلى نيست، اين همان كاميابى بزرگ است».

اين آيه نيز در خصوص متقيان بوده و بشارت الهى را هم در دنيا و هم در آخرت، براى اين گروه مطرح مى سازد. اين بشارت به وسيله ملائكه رحمت صورت گرفته و به دنبال آن اضطراب ها و نگرانى ها رخت بربسته و انعام الهى و رحمت هاى سبحانى، به سوى پرهيزگاران سرازير مى شود.

## بشارت صاحبان ولايت مطلقه در مواقف

بنابر روايات، اين بشارت به وسيله مبشّران ديگرى - كه اصل بوده و ملائكه به اذن آنان پرهيزگاران را تبشير مى كند - صورت مى گيرد و آنان شخصيت عظيم الشأن رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به تبع ايشان اميرمؤمنان عليه‌السلام و امامان معصوم عليهم‌السلام و صاحبان ولايت مطلقه اند. در واقع هنگام مرگ و برپايى قيامت كبرى، بشارت حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و سپس امام على عليه‌السلام و امامان معصوم عليهم‌السلام ، به سراغ انسان متقى مى آيد و آن گاه به اذن آنان ملائكه رحمت - كه تحت اوامر آنان هستند - مبشّر فرد پرهيزگار خواهند بود. به همين جهت است كه گفته شده: شفاعت كلى و مطلقه در نظام وجود، براى رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم ) و به تبع آن براى اميرمؤمنان عليه‌السلام و ائمه معصومين عليهم‌السلام است. در روايات به اين انگاره اشاره شده است از جمله:

١.«عن الخصال، قال اميرالمؤمنين عليه‌السلام : تمسكوا بما امركم الله به فما بين احدكم و بين ان يغتبط و يرى ما يحبّ الا ان يحضره رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ما عندالله خير وابقى و تأتيه البشارة من الله عز وجل فتقر عينه و يحب لقاء الله» (١٥٠). «در كتاب خصال از اميرمؤمنان عليه‌السلام نقل شده است: آنچه را خدا بدان امر فرموده است، عمل كنيد. [اگر چنين كرديد] پس نيست فاصله اى ميان شما [مقام شما] و ميان [مقامى كه] مورد غبطه هر بيننده اى بوده و آنچه كه دوست مى دارد [در آن منزلت] مى بيند؛ مگر آنكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم [به حضور] او حاضر شود. آنچه نزد خداوند است، بهتر و پاينده تر است و [پس از حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ]، بشارتى از طرف خداوند عز و جل به سراغ او مى آيد. پس چشمش [چيزهايى را مى بيند كه] روشن مى شود و [مفارقت روح از بدن و] لقاى حضرت حق را دوست مى دارد».

روايت ياد شده اين حقيقت را بازگو مى كند كه با حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در هنگام مرگ و بشارت آن به رحمت الهى، فرد متقى به مقام و منزلتى مى رسد كه مورد غبطه ى ديگران قرار مى گيرد و در آن حالت چيزهايى را مشاهده مى كند كه لقاى حضرت حق را بر لقاى خود در دنيا ترجيح مى دهد. به بيان ديگر، ميان انسان پرهيزگار (كسى كه به اوامر و نواهى الهى گردن نهاده) و مرتبت و جايگاه مورد غبطه قرار گرفته، يك قدم است كه با حضور رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بشارت او در هنگام مرگ، اين قدم نيز طى شده و شخص مؤمن، مشمول رحمت الهى و آثار چشمگير آن مى گردد.

٢ - «و فى تفسير البرهان عن ابن شهر آشوب عن زريق عن الصادق عليه‌السلام فى قوله تعالي: (لهم البشرى فى الحيوة الدنيا) قال: هو ان يبشراه بالجنة عند الموت يعنى محمد او علياً عليهم‌السلام » (١٥١). «در تفسير برهان از ابن شهر آشوب از زريق از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه در تفسير آيه (لهم البشرى فى الحيوة الدنيا) فرمود: «دو فرد، پرهيزگار را هنگام مرگ به بهشت بشارت مى دهند، يعنى، حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حضرت على عليه‌السلام ».

٣.امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

«ان الرجل اذا وقعت نفسه فى صدره رأي. قلت: جعلت فداك و ما يري؟ قال: يرى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فيقول له رسول الله: انا رسول الله ابشر، ثم قال: ثم يرى على بن ابى طالب عليه‌السلام فيقول: انا على بن ابى طالب الذى كنت تحب اما لأنفعنك اليوم. قال: قلت له: أيكون احد من الناس يرى هذا ثم يرجع الى الدنيا؟ قال: اذا راى هذا ابدا مات ...»؛ (١٥٢). [شخص محتضر] هنگامى كه [در زمان مرگ] روح به سينه [اش] رسيد [چيزهايى را] مشاهده مى كند. [راوى مى گويد:] گفتم: فدايت شوم! چه مى بينيد؟ فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مى بينيد، پس آن حضرت به او مى گويد: من رسول خدا هستم و [تو را] بشارت مى دهم. آن گاه فرمود: سپس على بن ابى طالب عليه‌السلام را مى بيند، پس اميرمؤمنان عليه‌السلام مى فرمايد: من على ابن ابى طالب هستم كسى كه تو او را دوست مى داشتى، من امروز به نفع تو كار خواهم كرد. [راوى مى گويد: به حضرت] گفتم: آيا كسى از مردم هست كه [اين امور را] ببيند، پس از آن به دنيا بازگردد؟! حضرت فرمود: هنگامى كه اين حقايق را ديد، مى ميرد [و ديگر به اين دنيا باز نمى گردد].

روايت دوم و سوّم در تفسير آيه ى شريفه ى سوره ى يونس، مبشران اصلى را حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امام على عليه‌السلام مى داند. علاوه بر آنكه مرحله ى بشارت، مرحله اى است كه پس از آن بازگشتى به دنيا نخواهد بود. اميدواريم و بايد عاجزانه از خدا بخواهيم - و با اين خواستن عمل را نيز همراه سازيم - تا در زمره ى پرهيزگاران و مؤمنانى باشيم كه در هنگام مرگ، رسولخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على بن ابى طالب و ائمه عليهم‌السلام به بالينشان آمده و اين مبشّران رحمت و غفران الهى به ميزبانى اشان آيند.

گفتار سيزدهم

## فرشتگان رحمت

(ألا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يحْزَنُونَ • الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ • لَهُمُ الْبُشرَى فى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فى الآخِرَةِ لا تَبْدِيلَ لِكلِماتِ اللَّهِ ذَلِك هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (١٥٣).

## موقف مرگ و فرشتگان رحمت

گروهى (١٥٤) از فرشتگان - چنان كه گذشت - وسايط نزول رحمت الهى اند اين گروه، رحمت حضرت حق را به همه ى موجودات - از جمله انسان ها - مى رسانند. پيش تر سخن در خصوص ملائكه اى بود كه رحمت خداوند متعال را از هنگام مرگ و پس از آن، براى انسان ها نازل كرده و با اين نزول، خوف ها را از ميان بر مى دارند و مخاطرات را كنار مى زنند.

از جمله ملائكه رحمت، «ملك الموت» است. البته او بسته به وضعيت افراد و اشخاص، در چهره هاى گوناگون ظاهرى مى شود؛ ولى در خصوص مؤمنان حقيقى و پرهيزگاران، با چهره ى رحمت و سلم و گشاده حاضر مى شود و بدين طريق اولين آثار رحمت الهى و بشارت خداوند متعال را براى اهلش نشان مى دهد.

##  مرگ انسان ها از ديدگاه اميرمؤمنان عليه‌السلام

انسان ها در هنگام مرگ سه دسته اند: گروهى مستحق رحمت الهى اند، دسته اى مستحق عذاب الهى و برخى ديگر در ابهام (نه رحمت الهى به آنان مى رسد و نه عذاب). اميرمؤمنان عليه‌السلام در حديث قابل تدبرى، اين مسأله را به خوبى بيان فرموده است:

«المفسر عن احمد بن الحسن الحسينى عن الحسن بن على الناصرى عن ابيه عن ابى جعفر الجواد عن آبائه عليه‌السلام قال: قيل لاميرالمؤمنين عليه‌السلام صف لنا الموت، فقال: على الخبير سقطتم، هو احد ثلاثة امور يرد عليه، اما بشارة بنعيم الابد، و امّا بشارة بعذاب الابد و اما تحزين و تهويل وامره مبهم لا تدرى من اى الفرق هو، فاما ولينا المطيع لامرنا فهو المبشر بنعيم الابد و امّا عدونا المخالف علينا فهو المبشر بعذاب الابد و اما المبهم امره الذى لا يدرى ما حاله فهو المؤمن المسرف على نفسه لا يدرى ما يؤول اليه حاله، يا تيه الخبر مبهماً مخوفا ثم لن يسويّه الله عز وجل يا عدائنا لكن يخرجه من النار بشفاعتنا فاعملوا و اطيعوا و لا تتكلوا و لا تستضعروا عقوبة الله عز وجل فان من المسرفين من لا تلحقه شفاعتنا الا بعد عذاب ثلاثمائة الف سنة ...»؛ (١٥٥). «امام جواد عليه‌السلام از پدران [گرامى اش] نقل فرموده است: به حضرت على عليه‌السلام عرض شد: مرگ را براى ما توصيف فرما؛ آن حضرت پاسخ داد: از آگاه پرسش كرديد [و در جاى شايسته فرود آمديد. سپس فرمود:] مرگ به اعتبار اشخاص يكى از سه قسم است: يا مژده و بشارت به نعمت ابدى است، يا اعلام عذاب ابدى است و يا اندوه و ناراحتى است و سرنوشت [مرده] ناشناخته و مبهم است؛ نمى داند از كدامين گروه است [آيا در صف خوبان قرار مى گيرد و متنعم مى شود، يا از گروه بدان به حساب مى آيد و دچار عذاب مى گردد. گروه اوّل كسانى اند] كه دوستدار و مطيع امر ما بوده [و از اين رو] به نعمت هاى ابدى و جاودانه بشارت داده مى شوند و [گروه دوّم افرادى اند كه] دشمن ما و مخالف اوامر ما بوده و به عذاب ابدى بشارت داده مى شوند. [اما گروه سوّم كه] امرش مبهم و نامعلوم است و سرنوشت خويش را نمى داند، مومنى است كه بر نفس خويش اسراف كرده [و مرتكب گناه شده است] و نمى داند حالش و سرانجامش به كجا بر مى گردد [به سرنوشت خوبان يا بدان]؟ اخبار به صورت مبهم و ترسناك براى او مى آيد، سپس خداوند عز و جل [با او معامله] دشمنان ما را نخواهد كرد؛ لكن به سبب شفاعت ما او را از آتش خارج مى كند. پس عمل و اطاعت كنيد و [به خيالات واهى خودتان] تكيه نكنيد و عقوبت خداوند عز و جل را كوچك نشماريد؛ زيرا از كسانى كه به نفس خويش اسراف كرده [و گناه نموده اند] كسانى هستند كه شفاعت ما به آنان نمى رسد؛ مگر بعد از [تحمل] عذاب [در] سيصد هزار سال...».

## حضور معصومان در هنگام سكرات مرگ

چنان كه گذشت بشارت دهندگان به نعمت ابدى، حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، حضرت على عليه‌السلام و به تبع ايشان ائمه معصومين عليهم‌السلام و - به اذن و امر آنان - ملائكه رحمت اند. در روايات، به حاضر شدن روح مقدس حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و معصومان عليهم‌السلام در هنگام سكرات مرگ مؤمن، تصريح شده است. از اين احاديث استفاده مى شود که در هنگام مرگ، نخست زبان بسته مى شود، بعد گوش نمى شنود، سپس چشم نمى بيند و در آخر روح به سينه و حلقوم رسيده و از بدن خارج مى گردد. هنگامى كه روح به اواخر سينه و حلقوم مى رسد، حجاب ها بر طرف شده و انسان ها چيزهايى را مى بينند و مى شنوند كه ديگران (كسانى كه در كنار اويند) نه آنها را مى بيند و نه مى فهمند و نه مى شنوند.

در روايات به حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيت و حضور ملائكه اى چون جبرائيل، ميكائيل، اسرافيل و عزرائيل و انصار آنها اشاره صريح شده است. اينان نخست رو به به روى فرد مؤمن قرار مى گيرند و از اين رو نظر شخص ميّت، ناگهان به صورت افقى به رو به رو مى افتد و چشمش شاخص مى شود. در اين حالت صحبت ها ومكالمه هايى ميان شخص مؤمن و آن بزرگواران پيش مى آيد كه ديگران نه متوجه آن مى شوند و نه آنها را مى فهمند. با ديدن رسول خدا و امامان عليهم‌السلام جذبه و اشتياقى براى او جهت پيوستن و الحاق به آنها پيش مى آيد. اين اشتياق فوق العاده و مخصوص است و همين جذبه براى آسان شدن مرگ بسيار مفيد است. ملك الموت و اعوان و انصار او را نيز با چهره ى رحمت مى بيند كه اين نيز در جاى خود، موجب آرامش و ابتهاج او مى شود.

در اين حال امام على عليه‌السلام عرض مى كند: اى رسول خدا! اين مؤمن از كسانى است كه محبت و ولايت ما را دارد؛ بنابراين من هم او را دوست دارم. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به جبرئيل مى فرمايد: اين مؤمن از كسانى است كه على و ذريه ى او را دوست دارد، من هم او را دوست دارم. جبرئيل همين عبارت را به ميكائيل و اسرافيل مى گويد...سپس همگى با هم به ملك الموت و عزرائيل مى گويند: اين از كسانى است كه محمد و آل او را دوست داشته و داراى ولايت على و ذريه او است؛ از اين رو با او با رفق و مدارا برخورد كن.

ملك الموت در پاسخ مى گويد: سوگند به آن خدايى كه شما را برگزيد و در مقام و منزلت عالى گرامى داشت و محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را از ميان جميع خلايق به نبوت انتخاب فرموده و به رسالت اختصاص داد، من نسبت به او مهربان ترم از يك پدر مهربان و شفقت من درباره ى او بيشتر از شفقت يك برادر شفيق و دلسوز است.

در اين مرحله ملك الموت و اعوان او با چهره ى، رحمت - با بشارت ها و رفع بيم ها و اضطراب ها، و كنار زدن دلهره و ابهام ها - بر او ظاهر و با حرمت مخصوص و لحن ويژه با او مواجه مى شوند. اين امور نيز مرگ و ورود به برزخ را براى فرد مومن بسيار آسان و سهل مى گرداند. ملك الموت به محتضر مى گويد: خداوند در مقابل اين محبت تو به على عليه‌السلام و اولاد او، دو چيز به تو عنايت فرمود: نخست آنكه خداوند تو را از هر چه كه مى ترسيدى و در بيم و هراس بودى، در امان قرار داد، ديگر آنكه خداوند به هر چه ميل و آرزو و اميد داشتى، نايل كرد. از سوى ديگر ملك الموت تمام دل بستگى هاى دنيوى را از وجود او پاك مى كند؛ به صورتى كه همه ى آنها را فراموش مى نمايد. اگر فرد مؤمن از درجه ى عالى خودسازى و سلوك عملى برخودار باشد، ملك الموت در او تصرف وجودى و روحى مى كند؛ به طورى كه مشتاق آن سو شده و حتى خويش را فراموش مى كند.

آن گاه ملك الموت به آن مؤمن مى گويد: چشمان خود را باز كن و ببين در مقابلت چيست؟ مؤمن ديدگان باطنى خويش را مى گشايد و با كنار رفتن پرده ها و حجاب ها، به بهشت و افراد حاضر در آن - يعنى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، و ائمه طاهرين عليهم‌السلام و فرشتگان مقرب الهى - نگاه مى كند. ملك الموت به او مى گويد: اينجا جايى است كه خدا براى تو معيّن فرموده و اين افراد حاضر، دوستان و همنشينان تو اند. اين مشاهدات بر اثر تزكيه و تطهير باطن است كه براى اهلش در هنگام مرگ، پيش مى آيد و با كنار رفتن پرده ها و حجاب ها، حقايق را ديده و به آنها اشتياق زايد الوصفى پيدا مى كند.

در اين لحظات عزرائيل عليه‌السلام به مؤمن مى گويد: آيا دوست دارى كه به آنها بپيوندى و با آنان باشى يا دوست دارى به دنيا برگردي؟ مؤمن مى گويد: نه نه دوست ندارم، ابداً نمى خواهم به دنيا برگردم و ديگر حاجتى به دنيا ندارم (و با چشم و ابرو، اشاره مى كند كه نه چنين ميلى ندارم).

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: «آيا شما در حال سكرات مؤمن نديده ايد كه در لحظه ى آخر چشمان خويش را به سمت بالا باز مى كند و ابروى خويش را به بالا مى اندازد؟ (١٥٦) يعنى اين عمل مؤمن محتضر، حكايتگر همان «نه» گفتن، در پاسخ ملك الموت مبنى بر بازگشتن به دنيا است.

به هر روى آنچه از روايات در خصوص حالت مرگ و ورود به برزخ مؤمن مطرح شد - مبنى بر آمدن ملائكه رحمت و پيشوايان معصوم عليهم‌السلام - همه و همه ناظر به موقف سخت و سهمگين مرگ، تدفين و تكفين، پرسش و پاسخ برزخى و ورود به عالم برزخ و بعد در عوالم برزخ. امّا مهم تر از آن ملائكه رحمت و رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، على بن ابى طالب عليه‌السلام و ائمه هدى عليهم‌السلام در قيامت و مواقف حشر به مدد مؤمن خواهند آمد و او را از نگرانى ها، دلهره ها، و اضطراب ها و ترس ها بيرون خواهند آورد.

نزول ملائكه رحمت و پيشوايان معصوم عليهم‌السلام و حضور آنان بر بالين مؤمن محتضر و...، اين نكته ى مهم را خاطر نشان مى سازد كه مساله مرگ و برزخ، براى خوبان و مقربان نيز سخت است؛ چه رسد به افراد عادى و گنهكار! «روزى يكى از اصحاب و دوستان سلمان مريض بود. وى به عيادتش رفت و او را در حالت احتضار ديد. سلمان خطاب به به ملك الموت كرد و فرمود: با اين دوست ما با مدارا پيش بيا. ملك الموت در پاسخ گفت: با وى با مدارا و رفق رفتار خواهم كرد. آن گاه فرمود: اگر قرار بود در عالم دنيا بر كسى ظاهر شوم و چهره ى مرا ببيند، بر شما ظاهر مى شدم!» (١٥٧) پس مسأله چنان دشوار است كه فردى مانند سلمان فارسى نيز براى دوست خود، از ملك الموت مى خواهد كه با رفق و مدارا مسأله مرگ و پس از آن را بر وى آسان گرداند.

بار ديگر اين نكته تأكيد مى شود كه آمدن ملائكه رحمت و پيشوايان معصوم عليهم‌السلام و بشارت دادن ها، سلام دادن ها، گفتار هاى آرام بخش آنان و ...صرف جمله و گفتار نيست؛ بلكه با آنها عينيت، تحقّق و تكوين است. با سلام گفتن عالم سلام پيش مى آيد؛ با بشارت دادن، بهشت و بهشت ها و نعمت هاى آن جلو مى آيد؛ با گفتن اندوهگين مباشيد، رفع حقيقى حزن واندوه حاصل مى گردد و...نبايد اين جملات را مانند عبارات خويش بدانيم كه با گفتن آن ها، هيچ اثر و آثار تكوينى محقق نمى گردد! ما به كسى مى گوييم: «غصه نخور»؛ ولى آيا با اين گفتن ما، نگرانى و ناراحتى او برطرف مى شود؟ خير. اما فرشتگان رحمت همين كه مى گويند: «غصه نخوريد»، اندوه از وجود انسان رخت بر مى بندد و سخن ها و كلمات آنان با تكوين و حقيقت عينى همراه است.

# گفتار چهاردهم فرشتگان رحمت

(أَلا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يحْزَنُونَ • الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ • لَهُمُ الْبُشرَى فى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فى الآخِرَةِ لا تَبْدِيلَ لِكلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِك هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (١٥٨).

وضعيت مؤمن گناهكار پس از مرگ

پيش تر (١٥٩) گذشت كه بنابر روايتى از اميرمؤمنان عليه‌السلام انسان ها در هنگام مرگ سه دسته اند: گروهى با بشارت به نعمت ابدى رو به رو مى شوند، دسته اى با اعلام عذاب ابدى و برخى نيز سرنوشتشان ناشناخته و مبهم است.

دسته اوّل مطيع محض اوامر و نواهى معصومانند ودسته دوّم دشمنان اهل بيت و مخالف اوامر و نواهى آنان هستند و دسته سوّم در عين مؤمن بودن، گناه كارند.

گروه سوّم در هنگام مرگ ذره ذره اعمال، حركات، اوصاف، نيات، تمايلات و اخلاقى را كه كسب كرده اند، مى بينند؛ ولى بلا تكليف بوده سرنوشتشان مبهم است! اينان به رغم مؤمن بودن، در زندگى دنيوى گناه كرده و به نفس خويش اسراف نموده اند! در روايات و آيات، اسراف بر نفس همان گناه و تخطّى از اوامر و نواهى الهى است. اينان هر چند مخالف محض نبوده اند؛ ولى مطيع محض نيز نبوده و نفسانيّت خويش را ذبح نكرده اند و جنبه ى ملكى را بر جنبه حيوانى برترى نداده اند. به ظاهر وضعيت ما با اين دسته ى سوّم سازگارتر است؛ چرا كه مطيع محض نيستيم و در زندگى مرتكب گناه مى شويم! از اين رو بايد با تضرّع، توسّل و مجاهدت بكوشيم خويش را از زمره ى اين دسته خارج كرده و به زمره ى دسته اوّل وارد شويم. در اين امر نيز نبايد لحظه اى غفلت كنيم يا آن را به تأخير اندازيم، زيرا مرگ به سرعت مى آيد و پيامدهاى آن بسيار سخت است! و لحظه اى كه ازعمر مى گذرد، به ورود به برزخ و بزرخ ها نزديك تر مى شويم.

بايد از دعاهاى نقل شده از اهل بيت عليهم‌السلام اين حقيقت را بياموزيم كه ما نيازمند به نيايش و تضرّع هستيم. بايد از سيدالشهدا عليه‌السلام در دعاى عرفه اش بياموزيم كه چطور دعا كرده و چگونه بگرييم؟ امام حسين عليه‌السلام - با آن همه عظمت و مرتبت وجودى - در قسمت هاى پايانى دعاى عرفه، با اشك و آه و با صداى بلند پروردگار خويش را صدا مى كرد: يا اسمع السامعين، يا ابصر الناظرين، و يا اسرع الحاسبين، و يا ارحم الراحمين» ؛ «اى شنواترين شنوندگان و اى بيناترين بينايان، و اى سريع ترين حسابگران و اى مهربان ترين مهربانان!». و مى فرمود: «...اسئلك فكاك رقبتى من النار ...» ؛ «از تو مى خواهم از آتش دوزخ رهايى بخشي». اين دعاها كاملاً جدّى است و به ما مى آموزد كه چگونه دعا كنيم و از خدا چه بخواهيم و... .

## شرايط نزول فرشتگان رحمت

اگر بخواهيم اهل نجات باشيم و فرشتگان رحمت و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم عليهم‌السلام در هنگام مرگ و پس از آن به يارى ما بيايند، بايد پاك و پاكيزه باشيم و خويش را از رذايل تطهير كنيم. بايد ورع را پيشه ى خويش سازيم و اهل عمل صالح باشيم و...امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

«والذى بعث محمدا بالنبوة و عمل روحه الى الجنة ما بين احدكم و بين ان يغتبط و يرى سروراً او تبين له الندامة و الحسرة الا ان يعاين ما قال الله عز وجل فى كتابه (عن اليمين و عن الشمال قعيد) و اتاه ملك الموت بقبض روحه فينادى روحه فتخرج من جسده فاما المؤمن فما يحسن بخروجها و ذلك قول الله سبحانه و تعالي: (يَا أيَّتُهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ ارْجِعِى إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِى فِى عِبَادِى وَادْخُلِى جَنَّتِي) ثم قال: ذلك لمن كان ورعا مواسياً لاخوانه وصولاً لهم [اى كثير الاعطاء لهم] و ان كان غير ورع و لا وصول لاخوانه قيل له: ما منعك من الورع و المواساة لاخوانك؟ انت ممن انتحل المحبة بلسانه و لم يصدق ذلك بفعل و اذا لقى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤمنين عليه‌السلام لقاهما معرضين، مقبطين فى وجهه، غير شافعين له؛ قال سدير: من جدع الله انفه، قال ابوعبدالله عليه‌السلام : فهو ذاك»؛ (١٦٠).

«قسم به كسى كه حضرت محمد را به نبوت مبعوث داشت و روحش را به جنب رسانيد! ميان شما و بين [مرتبه اي] كه غبطه خورده شويد و [در آن مرحله] سرور [و ابتهاج و شادماني] را ببينيد و يا [ميان شما و بين مقامى كه] پشيمانى و حسرت براى شما آشكار گردد فاصله اى نيست؛ مگر آنكه معاينه [و مرگ] بيايد [و مسأله براى هر دو گروه حلّ شود، گروهى به منزلتى كه مورد غبطه ديگران است و برخى به جايگاهى كه جز ندامت چيز ديگرى نيست نايل شوند]. خداوند عز و جل در كتابش فرمود: « [آن گاه كه دو فرشته دريافت كننده] از راست و چپ، مراقب نشسته اند» (١٦١) و ملك الموت براى قبض روح آن دو [گروه] مى آيد؛ پس روحش را ندا مى كند و روح از جسدش خارج مى گردد. پس چه نيكو است خروج روح مؤمن [يعنى چون ملك الموت با چهره ى رحمت بر او ظاهر مى شود، مؤمن سنگينى مرگ را احساس نمى كند و روحش به آسانى قبض مى شود] و اين همان نداى خداوند سبحان است [كه فرمود:] «اين نفس مطمئنه! خشنود و خدا پسند به سوى پروردگارت بازگرد و در ميان بندگان من درآى، و در بهشت من داخل شو...» (١٦٢) [اين مقام و منزلت و حالت] براى كسى است كه داراى «ورع» بوده، نسبت به برادران دينى خويش مواسات كرده و به مشكلات آنان رسيدگى كند [؛ولي] اگر با ورع نبوده و به مشكلات برادران دينى خويش توجهى نكند، به او گفته مى شود: چه چيزى تو را از ورع و مواسات نسبت به برادرانت باز داشت؟ تو از جمله كسانى بودى كه از محبت [خدا، رسول، مؤمنان و قرآن] در زبان دم مى زدي؛ ولى در عمل اين محبّت را تصديق نمى كردي؟!هنگامى كه چنين فردى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرمؤمنان عليه‌السلام را ملاقات كند؛ آن دو بزرگوار از او روى برگردانيده، چهره اشان نسبت به وى گرفته مى شود و او را شفاعت نمى كنند. سدير [راوى حديث] گفت: خداوند بينى [چنين افرادي] را به خاك مى مالد؟! امام صادق عليه‌السلام فرمود: بله، [بينى آنان در آن روز به خاك ماليده خواهد شد]».

از اين حديث گران سنگ به خوبى استفاده مى شود كه نزول ملائكه رحمت وآسان شدن مرگ و مدارا كردن ملك الموت و اعوان او، براى مؤمنى است كه داراى سه شرط باشد: ١.با ورع بودن؛ ٢.مواسات با برادران ديني؛ ٣.كوشش در رسيدگى به مشكلات برادران ديني. اگر اين سه شرط نباشد، علاوه بر آنكه فرشتگان رحمت مددكار آدمى نخواهند بود؛ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرمؤمنان عليه‌السلام نيز با غضب و روى گردانى و شفاعت نكردن، با او برخورد خواهند كرد و اثرات وضع و آثار زيانبار و جبران ناپذير اين روى گردانى، خارج از تصور و تصوير ما است.

## حقيقت ورع

«ورع» مرحله بالاتر تقوا است. پرهيزگاران و متقيان، واجبات را انجام مى دهند و گناهان و نواهى الهى را ترك مى كنند؛ ولى اهل ورع علاوه بر اين، يك احتياط و دقت بيشتر هم دارند؛ يعنى، از ترس اينكه مبادا به حرام و گناهى بيفتند، از انجام دادن امور بسيارى خوددارى مى ورزند. براى مثال علاوه بر اجتناب از مال حرام، از مالى كه احتمال دارد او را به حرام نزديك كند، مى پرهيزند، مجاهدت و سلوك عملى بدون ورع، به جايى كه بايد برسد، نخواهد رسيد! اجتهاد با ورع، روزه ى با ورع، نماز با ورع و ترك معاصى با ورع، آدمى را به مدارج عالى نايل مى گرداند. اهل باطن و معنا و سالكان حقيقى با اين ويژگى به مراتب بالاتر و والاتر و برتر بار يافته اند. اگر مجاهدت بدون ورع باشد، سودى نخواهد داشت و بابى از ابواب سلوك باز نخواهد شد، آنچه خوبان مى فهمند، دانسته نخواهد شد و آنچه نيكان مى رسند، به دست نخواهد آمد و اين حقيقتى است كه در روايت زير به آن اشاره شده است:

«على بن ابراهيم، عن ابيه، على ابن ابى عمير، عن ابى المغرا، عن زيد الشحام، عن عمرو بن سعيد بن هلال الثقفى، عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال: قلت له، انى لا القاك الا فى السنين فاخبرنى بشيء آخذبه، فقال: اوصيك بتقوى الله و الورع و الاجتهاد و اعلم انه لا ينفع اجتهاد لا ورع فيه» (١٦٣).

«عمر بن سعيد بن هلال ثقفى بر اساس روايتى که على بن ابراهيم نقل فرموده، گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم: من به جز چند سال يك بار شما را ملاقات نمى كنم، به من چيزى بگوييد كه آن را داشته باشم. آن حضرت فرمود: تو را سفارش مى كنم به تقواى خدا و ورع و كوشش و بدان كه كوششى كه در آن ورع نباشد، سود ندهد».

ما نيز بايد از همه ى گناهان اجتناب كنيم و از جمله افرادى باشيم كه به برخى از گناهان اهميت نمى دهند و بعضى ديگر را ترك مى كنند! مراقب باشيم تا هيچ گناهى را مرتكب نشويم، از نامحرم بپرهيزيم، از حسادت دورى جوييم و از خودخواهى تهى شويم و...در اين ميان از گناهان قلبى غفلت نكنيم كه قبل از ظاهر به باطن ما نظر مى شود. از جمله افرادى نباشيم كه با گرفتارى ديگران خوشحال و خرسند مى شوند و با موفقيت و كاميابى دوستان و نزديكان، دلگير و غم زده و رنجور مى گردند! اگر چنين هستيم، بايد به معالجه ى خويش بپردازيم كه گناه قلبى خطرناك و خانمان براندازتر از گناهان غير قلبى است؛ هر چند آن گناهان نيز در جاى خويش، آدمى را به ورطه ى هلاكت مى كشاند. از طرفى به توجيه گناه گرفتار نشويم كه اين كار بدتر و شوم تر از خود گناه است.

## كمك به برادران ايمانى

مؤمن علاوه بر «ورع»، بايد به فكر مشكلات ديگران باشد و به اندازه ى توان و وسعش، در رفع گرفتارى برادران دينى خود بكوشد. اگر در ميان وابستگان، دوستان و همسايگان نيازمندى يافت، لحظه اى در كمك ترديد نكند؛ اگر تمكن مالى داشته باشد، مورد اغواى شيطان قرار نگيرد كه مدام وسوسه مى كند...بايد از خدا خواست كه باب چنين توجيهاتى را ببندد كه جز محروميت و خسران در دنيا و آخرت، نتيجه ديگرى نخواهد داشت. خداوند متعال پرهيزگاران را اين گونه توصيف مى فرمايد: حق و قسمتى از اموال خويش براى محرومان و نيازمندان قرار مى دهند و آن را به اهلش رسانيده و اين بخش معين را از مال خويش خارج مى سازند:

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فى جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ • آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذَلِك محْسِنِينَ • كانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ مَا يهْجَعُونَ • وَ بِالأسحَارِ هُمْ يَستَغْفِرُونَ• وَ فى أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائلِ وَ المَْحْرُومِ) (١٦٤).

«پرهيزگاران در باغ ها و چشمه سارانند• آنچه را پروردگارشان عطا فرموده مى‏گيرند، زيرا كه آنها پيش از اين نيكوكار بودند، و از شب اندكى را مى‏خوابيدند و در سحرگاهان [از خدا] آمرزش مى طلبيدند و در اموالشان براى سائل و محروم حقى [معيّن‏] بود».

## عواقب شوم كمك نكردن به برادران ايمانى

اگر دل نيازمندى به دليل نيازش شكسته شود و در برابر همسر و فرزندان خويش - به جهت عدم پاسخ گويى به احتياجات اوليه آنان - شرمنده و سرافکنده باشد؛ چه کسى اين شکستگى را بايد جواب دهد؟! چه فردى مسؤول شرمسارى است؟! در روايات براى شخصى كه تمكن مالى دارد، ولى به دليل وسوسه هاى شيطانى، انفاق نمى كند و به مشكلات معيشتى ديگران توجهى ندارد؛ عواقب شومى مطرح شده است؛ به عنوان نمونه:

١ - امام صادق عليه‌السلام فرمود:

«ايما مؤمن منع مؤمنا شيئا مما يحتاج اليه و هو يقدر عليه من عنده او من عند غيره اقامه الله يوم القيامة مسودا وجهه مرزقة عيناه مغلولة يداه الى عنقه فيقال: هذا الخائن الذى خان الله و رسوله ثم يؤمر به الى النار» (١٦٥).

«هر مؤمنى كه مؤمن ديگرى را از چيز خود يا ديگرى كه قدرت بر آن دارد، منع كند و آن مؤمن نيز نيازمند آن چيز است؛ روز قيامت خداوند او را با روى سياه و چشم كبود و دست هاى بسته به گردن، روى پا نگه دارد. پس گفته شود: اين است آن خيانت كارى كه به خدا و رسولش خيانت كرده! سپس فرمان دهند كه او را به دوزخ برند».

٢ - امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

«يا يونس! من حبس حق المؤمن اقامه الله عز وجل يوم القيامة خمسمائة عام على رجليه حتى يسيل عرقه او دمه و ينادى مناد من عندالله: هذا الظالم الذى حبس عن الله حقه قال: فيوبخ اربعين يوما ثم يؤمر به الى النار» (١٦٦).

«اى يونس [بن ظبيان] هر كه حق مؤمنى را حبس كند، خداى عز و جل در روز قيامت پانصد سال او را روى دو پا نگه دارد تا عرقش يا خونش [ترديد از راوى حديث است] جارى شود، و منادى از جانب خداوند ندا كند: اين است آن ستمكارى كه حق خدا را از او حبس كرده است...پس چهل روز سرزنش شود، سپس فرمان داده شود اورا به دوزخ برند».

٣ - امام صادق عليه‌السلام فرموده است:

«من كانت له دار فاحتاج مؤمن الى سكناها فمنعه اياها قال الله عز و جل: يا ملائكتى ابخل عبدى على عبدى بسكنى الدار الدنيا؟ و عزتى و جلالى لايسكن جنانى ابدا» (١٦٧)

«هر كه خانه داشته باشد و مؤمنى به نشستن در آن نيازمند است و از او جلوگيرى كند [يا دريغ كند]، خداى عز و جل [به فرشتگانش] خطاب مى كند: اى فرشتگان من! بنده ى مؤمن به بنده ى ديگرم از نشستن در خانه ى دنيا بخل ورزيد؛ به عزت و جلال خودم سوگند! او هرگز ساكن بهشت من نگردد».

«عن على بن جعفر قال: سمعت ابا الحسن عليه‌السلام ...يقول: من قصد اليه رجل من اخوانه مستجيراً به فى بعض احواله فلم يجره بعد ان يقدر عليه فقد قطع ولاية الله تبارك و تعالي» (١٦٨).

«على بن جعفر گويد: از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود: هر كه از برادران [دينى اش] آهنگ او كند تا به او، درباره ى برخى از گرفتارى هايش پناهنده شود و او پناهش ندهد - با اين كه توانايى بر آن دارد - ‌ولايت و دوستى خدا را از خود بريده است».

به هر حال بايد به اين حقيقت واقف شد كه فرشتگان رحمت، بر هر مؤمنى نازل نمى شوند. ملك الموت و اعوان او از سويى و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهم‌السلام از سوى ديگر و ملائكه رحمت از جانب ديگر، به يارى مؤمنى مى آيند كه اهل ورع بوده، نسبت به برادران ايمانى خود مواسات داشته باشد و به مشكلات آنان رسيدگى كند.

# گفتار پانزدهم فرشتگان رحمت

(اِنَّ الَّذِينَ سبَقَت لَهُم مِنَّا الْحُسنى أُولَئك عَنهَا مُبْعَدُونَ • لا يَسمَعُونَ حَسِيسَهَا وَ هُمْ فى مَا اشتَهَت أَنفُسَهُمْ خالِدُونَ • لا يحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الأكبرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلائكةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِى كنتُمْ تُوعَدُونَ) (١٦٩).

## قيام قيامت و فرشتگان رحمت

فرشتگان (١٧٠) رحمت، وسايط فيض الهى اند و رحمت واسعه ى خداوند متعال را در تمامى شئون، مراحل و عوالم به اهلش مى رسانند! اين رحمت صرف لفظ و مفهوم نيست؛ بلكه هر خير و خوبى و نعمتى در همه ى عوالم هستى، ظهور و مظاهر رحمت حق است. چنان كه گذشت گروهى از فرشتگان رحمت، مأمورند تا رحمت الهى را از زمان مرگ به بعد به انسان هاى شايسته و سزاوار برسانند. در گفتارهاى پيشين در حد اجمال و اختصار، در خصوص نزول فرشتگان رحمت در هنگام مرگ و برزخ، مطالبى بر اساس آيات و روايات بيان شد. در اين گفتار پايانى، به توضيخ فشرده ى مددرسانى فرشتگان رحمت از هنگام برپايى قيامت و مواقف و مراحل عالم حشر تا ورود به بهشت و بهشت ها مى پردازيم.

يكى از سخت ترين، دلهره آورترين و ترسناك ترين مراحل براى انسان، آغاز حشر يا قيام قيامت است؛ همان موقفى كه با نفخ صور اوّل آغاز مى شود. چنانكه خداوند متعال در قرآن اين گونه بدان اشاره كرده است:

١ - (وَ يَوْمَ يُنفَخُ فى الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فى السَّمَاوَاتِ وَ مَن فى الأرْضِ إِلاّ مَن شاءَ اللَّهُ ...) (١٧١).

و روزى كه در صور دميده شود، پس هر كه در آسمان ها و هر كه در زمين است، به هراس افتد؛ مگر آن كس كه خدا بخواهد».

٢ - (وَ نُفِخَ فى الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فى السَّمَاوَاتِ وَ مَن فى الأرْضِ إِلاّ مَن شاءَ اللَّهُ ...) (١٧٢).

«و در صور دميده مى‏شود، پس هر كه در آسمان ها و هر كه در زمين است، بيهوش درمى‏افتد؛ مگر كسى كه خدا بخواهد».

اين آيات سختى و سهمگين بودن قيام قيامت و نفخ صور اوّل را بيان مى كند و به اين حقيقت نيز اشاره دارد كه تنها عده اى از اين هراس و وحشت و دهشت ايمن اند. اين گروه بنابر آيات و روايات، پيامبران و پيشوايان معصوم عليهم‌السلام هستند؛ (١٧٣) هر چند در خصوص همه ى پيامبران يا برخى از آنان، اختلاف نظر وجود دارد. در روايتى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شيعيان على عليه‌السلام را در قلمرو استثنا شدگان از نفخ صور اوّل تلقى فرموده است؛ ولى نبايد فكر كنيم كه شيعه ى على عليه‌السلام هستيم و از اين رو، وحشت قيام قيامت براى ما وجود ندارد!! شيعه كسى است كه قدم جاى قدم اميرمؤمنان عليه‌السلام بگذارد؛ ما دوستدار اوييم، نه شيعه ى او. اگر به كتاب هاى روايى (مانند اصول كافى، فروع كافى، بحارالانوار و خصال صدوق) مراجعه و خصايص شيعه را مطالعه كنيم، اذعان خواهيم كرد كه ما تنها دوستدار حضرت هستيم، نه شيعه ى او. به هر روى اوّل حشر و هنگام ورود به قيامت و مواقف پس از آن، مراحل بسيار ترسناكى است؛ چنان كه اميرمؤمنان از آن، به روز «خوف اكبر» (بيم بزرگ) ياد كرده است. (١٧٤)

## شاهد قرآنى

در اين مرحله و مراحل پس از آن (مواقف حشر) فرشتگان رحمت، به امر خداوند متعال نازل شده و ترس، و اندوه، و اضطراب،‌ نگرانى و تهديدها را از ميان برده و آرامش و ابتهاج را جايگزين آن مى سازند و نعمت هاى الهى را كه در تصور ما نمى گنجد، به اهلش مى رسانند در اين خصوص آيات متعددى وجود دارد كه به دليل اختصار تنها به يك نمونه اشاره مى شود:

(إِنَّ الَّذِينَ سبَقَت لَهُم مِنَّا الْحُسنى أُولَئك عَنهَا مُبْعَدُونَ • لا يَسمَعُونَ حَسِيسهَا وَ هُمْ فى مَا اشتَهَت أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ • لا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الأكبرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلائكةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِى كنتُمْ تُوعَدُونَ) (١٧٥).

«بى‏ گمان كسانى كه قبلاً از جانب ما به آنان [به دليل ايمان و عمل صالحشان] وعده ى نيكو داده شده است از آن [آتش‏] دور داشته خواهند شد. صداى آن را نمى‏شنوند، و آنان در ميان آنچه دل هايشان بخواهد، جاودانه اند. دلهره ى بزرگ، آنان را غمگين نمى‏ كند و فرشتگان از آنها استقبال مى ‏كنند [و به آنان مى‏گويند:] اين همان روزى است كه به شما وعده مى ‏دادند».

اين آيات بيانگر نزول ملائكه رحمت، براى مؤمنان در قيام قيامت است كه با رسيدن حقيقت رحمت الهى، دلهره و اندوه از آنان رخت بر مى بندد و نعمت هاى الهى، جايگزين آن مى شود؛ نعمت هايى كه فطرت انسان به آن عشق دارد و آنها را مى خواهد. اين نزول رحمت الهى، از آغاز قيامت تا ورود به بهشت ها على الاتصال وجود دارد و در آنجا نيز باز گروه ديگرى از فرشتگان رحمت نعمت هاى الهى را به بهشتيان مى رسانند و اين رحمت ها انقطاعى نخواهد داشت.

## نزول فرشتگان رحمت در بهشت و بهشت ها

در خصوص نزول ملائكه رحمت در بهشت و بهشت ها آيات ذيل قابل تأمل و تدبر است:

(أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْك مِن رَبِّك الحْقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الألْبَابِ• الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لا يَنقُضونَ الْمِيثَاقَ• وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يخَافُونَ سُوءَ الحِْسابِ• وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلاةَ وَ أَنفَقُوا مِمَّا رَزَقناهُمْ سِرًّاً وَ عَلانِيَةً وَ يَدْرَءُونَ بِالحَْسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئك لهَُمْ عُقْبى الدَّارِ• جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونهَا وَ مَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ الْمَلائكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيهِم مِن كُلِّ بَابٍ• سلامٌ عَلَيْكم بِمَا صَبرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبى الدَّارِ) (١٧٦).

«پس، آيا كسى كه مى ‏داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حقيقت دارد، مانند كسى است كه كوردل است؟ تنها صاحبان دل اند كه عبرت مى ‏گيرند؛ همانان كه به پيمان خدا وفادارند و عهد [او] را نمى ‏شكنند، و آنان كه آنچه را خدا به پيوستنش فرمان داده، مى ‏پيوندند و از پروردگارشان مى ‏ترسند و از سختى حساب بيم دارند. و كسانى كه براى طلب خشنودى پروردگارشان، شكيبايى كردند و نماز برپا داشتند و آنچه روزيشان داديم، نهان و آشكارا انفاق كردند، و بدى را با نيكى مى‏ زدايند، ايشان راست فرجامى خوش [در] سراى باقى است. [همان‏] بهشت هاى عدن كه آنان با پدران و همسران و فرزندان شان كه درست كارند در آن داخل مى ‏شوند، و فرشتگان از هر درى بر آنان درمى ‏آيند. [و به آنان مى ‏گويند:] «درود بر شما بر [پاداش‏] آنچه [در دنيا] صبر كرديد به راستى چه نيكوست فرجام آن سراى!».

خداوند در اين آيات، صاحبان دل را؛ به بهشت و بهشت ها وعده داده است؛ بهشتى كه فرشتگان رحمت از هر درى على الاتصال به اينها وارد مى شوند و مظاهر گوناگون رحمت حق را به آنان مى رسانند. و در واقع آنها را مشمول افاضات، ابتهاج ها، بهجت ها و نعمت هاى خداوند متعال مى گردانند. اين تفضلات و رحمت ها، تكرارى نبوده و همه اش جديد و تازه است. ملائكه با القاى سلام بر صاحبان دل، آثار تكوينى، حقيقى و عينى الهى را شامل حالشان كرده و عنايات خاص او را در بهشت و بهشت ها به آنان مى رسانند.

گروهى از ملائكه رحمت، وسايطى اند كه از سوى خداوند متعال، از مهمانان او در بهشت و بهشت ها پذيرايى كرده و مأمور خدمت گذارى به مشمولان ضيافت الهى اند. البته كسانى كه مقامشان از اصحاب دل بالاتر و برتر است (حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومين عليهم‌السلام )؛ از آنجايى كه مرتبت وجودى شان از ملائكه بالاتر است، در بهشت و بهشت ها خداوند متعال، ميزبان آنان خواهد بود و در اين ميان واسطه اى وجود ندارد.

## ويژگى هاى اصحاب دل

امّا اصحاب دل چه كسانى اند و چه ويژگى هايى دارند كه در بهشت و بهشت ها، فرشتگان رحمت بر آنان وارد شده و با القاى سلام و تحيّت، عنايات خاص الهى را به آنان مى رسانند؟ آيات ياد شده خصايص در خور توجهى براى اين گروه ذكر كرده اند:

١ - وفادار به عهد خداوند متعال؛ همان عهدى كه در عالم ذر و ميثاق از ما گرفته اند! (الست بربكم) (١٧٧) گفته اند و ما «بلي» گفته ايم؛ اعتراف براى ربوبيّت گرفته اند و ما اعتراف كرده ايم؛ اعتراف براى نبوت و ولايت گرفته اند و ما اعتراف كرده ايم و بر حقايق توحيد، نبوت و ولايت اقرار گرفته اند و ما اقرار كرده ايم. اين عالم اكنون نيز هست و بعداً هم خواهد بود. آن عالم قبل از آمدن ما به اين جا بوده و با بودن ما در اين جا نيز هست و خواهد بود. اگر درست شويم و اصلاح گرديم، در عالم «ذر» قرار مى گيريم و مقام خود را آن جا «بلى گوي» خواهيم ديد. صاحبان دل، كسانى اند كه بر عهد و پيمانى كه در آن عالم با خداوند متعال بسته اند، پايدار بوده و هم اكنون اعتراف قلبى و عملى نسبت به آن عهدها دارند و آن را نقض نمى كنند؛ بلكه مدام در مقام طاعت و عبوديت «بلي» مى گويند.

٢ - پيوند دهنده ى آنچه خدا به پيوندش دستور داده است؛ صاحبان دل به هر چه كه خداوند به وصل و پيوندش دستور داده، عمل مى كنند. اگر به پيوند با ولايت امر فرموده، خود را به آن متصل مى كنند؛ اگر به پيوند با اقوام و بستگان سفارش كرده، صله رحم را به جا مى آورند؛ اگر به پيوند با والدين توصيه نموده، احترام و منزلت پدر و مادر را پاس مى دارند و ...به هر آنچه كه خدا دستور به پيوند داده، مى پيوندند و از آنچه كه خداوند متعال دستور به انقطاع فرموده، منقطع مى گردند.

گفتنى است اين خصيصه و خصايص بعدى صاحبان دل، از باب ذكر عام بعد از خاص است؛ زيرا نسبت به همه ى اين خصايص در عالم ذر، از صاحبان دل پيمان گرفته شده و آنان بر آن پيمان استوارند و آن را نقض نمى كنند.

٣ - خشيت از خدا؛ يكى ديگر از ويژگى هاى صاحبان دل، وجود خشيت از خداوند متعال است. بايد دانست كه «خوف» و «خشيت»- در عين قرابت و نزديى مفهومشان - با هم فرق دارند. حالت ترسى كه در دل و بر آن حاكم مى شود و انسان را وادار مى كند كه از منهيات بپرهيزد، خشيت است و اينكه وادار كرد، خوف است. از اين رو ممكن است كسى خائف باشد؛ ولى در دل خشيت نداشته باشد. براى مثال ممكن است شخصى به جهت ترس از جهنم، گناه نكند، در اينجا عامل دورى از گناه، ترس از جهنم است؛ نه ترسى كه بر دل و در دل او حاكم باشد. از اين رو اين شخص خوف دارد؛ ولى خشيت ندارد. امّا اگر اين فرد از معرفت بالايى برخوردار باشد و عامل دورى او از گناه، ترسى باشد كه بر دل و در دل هست - نه صرف ترس از جهنم - ، در اين هنگام خشيت هم دارد. صاحبان دل، در عين حال كه از امور ناشايست مى پرهيزند و از اين جهت خوف دارند؛ ولى يك خشيت نيز دارند كه از معرفت بر دقايق و اسرار بر مى آيد. بر همين اساس قرآن خشيت را به اهل علم نسبت داده است: (إِنَّمَا يخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) (١٧٨) اينان از فهم بالاتر و برتر برخوردارند مانند اميرمؤمنان عليه‌السلام كه بسيارى از ناله هايش از سر خشيت بود.

٤ - بيمناك از سختى حسابرسى در قيامت؛ صاحبان دل در عين مجاهدت، از سوء حساب و حسابرسى خداوند متعال در موقف حساب (يكى از مواقف حشر) مى ترسند. در اينجا خداوند متعال تعبير «خوف» كرده است - نه خشيت - ولى با توجه به ويژگى هاى اصحاب دل، ترس از سوء حساب، ناشى از خشيت آنان است كه از معرفت بالا و والايشان مى باشد. بر اساس روايات نقل شده از امام صادق عليه‌السلام (١٧٩) اينان از دو جهت بيمناك اند: از يك سو از حسابرسى گناهان، خطاها و تقصيرات خويش مى ترسند؛ از سوى ديگر از حسابرسى دقيق خداوند متعال نسبت به اعمال خير و صالح خويش مى هراسند؛ زيرا هنگامى كه علوّ جانب حضرت حق را نسبت به حقايق مسائل عبودى حساب مى كنند، هيچ كدام از اعمال خير و صالح خويش را بدون خلل و نقص نمى بينند. يك نماز بدون ايراد، يك روزه بدون اشكال، يك عمل صالح بدون نقصان و مبرّا از هر عيب پيدا نمى كنند؛ و از اين رو در مقام محاسبه، از اين حقيقت مى ترسند كه اگر خداوند متعال خواست دقت در حساب كند،‌ اين اعمال ردّ شود! اهل دل از اين گونه حسابرسى نگران اند و به همين جهت، همواره به دامن فضل خداوند چنگ مى زنند تا كوتاهى و قصورات را ببخشايد.

٥.شكيبا براى طلب خشنودى پروردگار؛ اهل دل چون وجه الله را مى خواهند، بر مصايب، سختى طاعات و ترك معصيت صبر مى كنند. البته صبر بر ترك معصيت، از دو صبر ديگر سخت تر و اجرش بيشتر است. (١٨٠)

٦ - اقامه كننده ى نماز؛

٧ - .انفاق كننده در نهان و آشكار؛

٨ - دفع كننده بدى به نيكي؛ اين ويژگى امكان دارد به دو معنا باشد:

١ - اهل دل در برابر هر عمل بد، يك عمل خوب انجام مى دهند؛

٢ - صاحبان دل در مسائل شخصى خود، هر برخورد بدى را با برخورد خوب پاسخ مى دهند و به هر كسى كه به آنان در مسائل فردى آزار و اذيت رساند، خوبى مى كنند.

والحمدلله اوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

# فهرست آيات

متن آيه نام سوره شماره ى آيه ـ شماره صفحه

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاس أَمَنَةً مِّنْهُ وَ يُنَزِّلُ انفال ــ ١١ و ١٢ ٩٢

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبَارِهِم مِن محمد ـ٢٥ ٦٩

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائكَةُ ظالِمِى أَنفُسِهِمْ نساء ٩٧ ١٣٧ و ١٣٨

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ سَبَقَت لَهُم مِنَّا الحُسنَى أولئِکَ انبيا ١٠٣-١٠١٢٠١، ٢٠٤

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ استَقَامُوا فصلت ٣٢-٣٠ ٣٥

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ استَقَامُوا فصلت ٣٢-٣٠ ١٥٩ و ١٦٤

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فى جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ \* آخِذِينَ... ذاريات ـ١٩- ١٥ ١٩٤

إنَّ الْمُجْرِمِينَ فى عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ـ زخرف ٧٨-٧٤ ١٥٢

إنَّ رَبِّى عَلى كُلِّ شَىْءٍ حَفِيظٌ هود ٥٧ ٥٠

إنَّ رَحْمَت اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ اعراف ٥٦ ‌‌ ٩٥

إِنَّمَا يخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ فاطر ٢٠٩

متن آيه نام سوره شماره ى آيه ـ شماره صفحه

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسولٍ كَرِيمٍ \* ذِى قُوَّةٍ تكوير ٢١- ١٩ ٢٧

أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْك مِن رَّبِّك رعد ٢٤- ١٩ ٢٠٥

أَلا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يونس ٦٤-٦٢ ١٧٥ و ١٨٧

الحَْمْدُ للَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الاَرْضِ ١ ٢٨

الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ \* لَهُمُ الْبُشرَى يونس ٦٤-٦٣ ١٦٨

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فى سَبِيلِ اللَّهِ توبه ٢٠-٢٢ ٨٩

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ نحل ٣٢ ١١٧

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائكَةُ ظالِمِى أَنفُسِهِمْ نحل ٢٩ - ٢٨ ١٤٣

الَّذِينَ يحْمِلُونَ الْعَرْش وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ غافر ٧ ١٢٥ و ١٢٨

الشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكم بِالْفَحْشاءِ ــ بقره ٢٦٨ ٨٥ و ٨٨

اللَّهُ يَتَوَفَّى الأنفُسُ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتى ـ زمر ٤٢ ـ ١١٥

تكادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ ــ شورى ٥ ـ ١٢٧

ثُمَّ استَوَى عَلى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الأمْرَ يونس ٣ ــ‌ ٣٩

ثُمَّ كانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَساءُوا السُّوءى ـ روم ١٠ ـ ٦٨

خُذُوهُ فَغُلُّوهُ \* ثُمَّ الجَْحِيمَ صَلُّوهُ (٣١)ثُمَّ فِى ــ حاقه ــ ٣-٣٠ ١٥٥

رَبُّنَا الَّذِى أَعْطى كُلَّ شىْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ــ طه ٥٠ ــ٧٤

عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ انبيا ٢٦ ـ ٢١

عَلَيهَا تِسعَةَ عَشرَ \* وَ مَا جَعَلْنَا أَصحَاب النَّارِ ــ مدثر ــ ٣١-٣٠ ١٥٣

فَأَرْسلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشراً مريم ١٧ ١٧

فَالَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فصلت ٣٨ ٤٢

قالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَك أَن تَسجُدَ لِمَا خَلَقْتُ ص ٧٥ ـ ٣٧

قُلْ إِن كانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكمْ وَ إِخْوَنُكُمْ توبه ٢٤ ـ ٩٠

قُلْ هَلْ مِن شُرَكائِكم مَن يهْدِى إِلى الْحَقِّ ـ يونس ٣٥ ـ ٧٥

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ سجده ١١ ١١٦

قَوْلاً مِن رَّبٍّ رَّحِيمٍ ـ يس ٥٨ ١٦٢

كُتِب عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلاّهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يهْدِيهِ ــ حج ـ ٤ ٩٣ و ٩٧

كَذَلِك يجْزِى اللَّهُ الْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ نحل ٣٢-٣١ ١٦٧

كَلاَّ إِنَّهُمْ عَن رَّبهِمْ يَوْمَئذٍ لمََّحْجُوبُونَ مطففين ١٥ ـ١٥١

لا يَسبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ــ انبيا ـ ٢٧ ـ ٢٠

لا يَعْصُونَ اللَّهَ تحريم ـ ٦ ـ ٢١

لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِن بَينِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ ــ رعد ــ ١١ ٦١، ٦٣

مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فى سَبِيلِ اللَّهِ ‌ بقره ـ٢٦١ ـ ٨٧

وَ إِنَّ الشّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيَائهِمْ انعام ـ١٢١ ـ ٩٣

وَ إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلى صِراَطٍ مُستَقِيمٍ حج ٥٤ ٧٣ و ٧٥

وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لحََافِظِينَ \* كِرَاماً كَاتِبِينَ انفطار ١٠-١٢ ـ ١٠٣

وَ إِنِّى لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً طه ــ ٨٢ ٧٦

وَ أَشرَقَتِ الأرْضَ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَاب زمر ـ ٦٩ ــ ١٥٠

وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ شورى ٦ ٥٠

وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دَارِ السَّلامِ ــ يونس ٢٥ ـ١٦٢

وَ رَبُّكَ عَلى كُلِّ شَىْءٍ حَفِيظٌ سبأ ـ ٢١ ـ ٥٠

وَ سِيقَ الَّذِينَ كفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ زُمَراً ـ زمر ـ ٧١ ـ١٥٠

وَ قَالَ الَّذِينَ فى النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ غافر ٥٠ - ٤٩ ١٥١

وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَداً سُبْحَانَهُ ــ انبيا ـ ٢٦ ١٣ و ١٨

وكَذَلِك جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبىٍ عَدُوّاً شَيَاطِينَ ـ انعام ـ١١٢ ٩٤

وَ لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كفَرُوا الْمَلائكَةُ انفال ـ٥٠ ـ ١٤٢

وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآناً أَعجَمِيّاً لَقَالُوا لَوْ لا فُصِّلَت ــ فصلت ٤٤ ــ ٧٩

وَ لَهُ مَن فى السَّمَاوَاتِ وَ الأرْضِ وَ مَنْ عِندَهُ انبيا ١٩ و ٢٠ ٤٢

وَمَا مِنَّا إِلاَّ لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ صافات ــ ٦٤ و ٦٥ ٢٦

وَ مَنْ أَظلَمُ مِمَّنِ افْترَى عَلى اللَّهِ كَذِباً ـ انعام ٩٣ ـ ١٤٠

وَ مَن يَتَّقِ اللَّهَ يجْعَل لَّهُ مخْرَجاً \* وَ يَرْزُقْهُ ـ طلاق ٢ و ٣ ٨٦

وَ مَن يَتَوَكَّلْ عَلى اللَّهِ فَهُوَ حَسبُهُ ــ طلاق ـ٣ ـ ٨٧

وَ نُفِخَ فى الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فى السَّمَاوَاتِ ـ زمر ٦٨ ــ ٢٠٢

وهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ انعام ٦١ ٤٩ و ٥٢

و هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ انعام ٦١ و ٦٢ ١١٧

وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدىً مريم ٧٦ ـ ٧٦

وَ يَوْمَ يُنفَخُ فى الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فى السَّمَاوَاتِ ـ نمل ٨٧ ـ ٢٠٢

يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُم ــ توبه ١٢٣ ـ ٩١

يَا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكمْ وَ أَهْلِيكُمْ تحريم ٦ ٢٠ و ١٤٧

يُثَبِّت اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ ــ ابراهيم ٢٧ ـ ٦٤

# فهرست روايات

متن روايت ــ نام معصوم شماره ى صفحه

اسئلك فكاك رقبتى من النار امام حسين عليه‌السلام ١٨٩

استاذن ملك ربه ان ينزل الى الدنيا ــ امام صادق عليه‌السلام ١٣٠

اشد ساعات ابن آدم ثلاثة ساعات، الساعة التي‌ـ امام سجاد عليه‌السلام ١٦٣

اللهم انى اسئلك راحة عند الموت ـ موسى بن جعفر عليه‌السلام ـ١٢١

اللهم مولاى كم من قبيح سترته و كم من نادح ــ امام على عليه‌السلام ٦٢

ان الرجل اذا وقعت نفسه فى صدره رأى امام صادق عليه‌السلام ١٧٠

ان العالين قوم من الملائكة لا يلتفتون الى غير الله ـ - ـ ٣٨

ان الكروبين قوم من شيعتنا من الخلق الاول ـ امام صادق عليه‌السلام ٣٨

ان الله عز و جل خلق الملائكة من نور ــ امام صادق عليه‌السلام ١٥

ان الملائكة لا يأكلون و لا يشربون و لا ينكحون‌ـ امام صادق عليه‌السلام ١٦

ان للشيطان لمة بابن آدم و للملك لمة: ـ رسول خدا عليه‌السلام ٨٩

ايما مؤمن منع مؤمنا شيئا مما يحتاج اليه امام صادق عليه‌السلام ١٩٥

تمسكوا بما امركم الله به فما بين احدكم ـ اميرالمؤمنين عليه‌السلام ـ ١٦٩

عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال: ما من قلب الاوله اذنان، امام صادق عليه‌السلام ـ ٧٧

عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال: ما من مؤمن الا ولقلبه ــ امام صادق عليه‌السلام ٧٨

عن ابى عبد الله عليه‌السلام قال: اذا كان يوم القيامة امام صادق عليه‌السلام ــ ١٠٦

عن ابى جعفر و ابى عبدالله: قالا: اذا وضع الرجل ـ امام صادق عليه‌السلام ــ ٦٦

عن سلام بن المستنير قال: كنت عند ابى جعفر عليه‌السلام ـ امام باقر عليه‌السلام ــ ٥٥

عن صفوان بن مهران عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال: الشيطان امام صادق عليه‌السلام ـ ٦٥

عن ياسر الخادم قال: سمعت الرضا عليه‌السلام يقول: امام رضا عليه‌السلام ١٦٠

فاذا حضر اجله، قالا للرجل الصالح جزاك الله ـ - ١٠٩

فغير موصوف ما نزل بهم اميرالمؤمنين عليه‌السلام ١٣٩

قال ابوعبدالله عليه‌السلام : يا ابا محمد!ان الله عز ذكره امام صادق عليه‌السلام ١٣١

قلت له، انى لا القاك الا فى السنين فاخبرنى ــ امام صادق عليه‌السلام ١٩٣

قيل لاميرالمؤمنين عليه‌السلام صف لنا الموت، فقال: امام جواد عليه‌السلام ـ ١٧٦

لما حضرت الحسن بن على عليهما‌السلام الوفاة بكى، امام رضا عليه‌السلام ـ ١٦٦

ليس احد من الناس الا و معه ملائكة حفظة ــ اميرالمؤمنين عليه‌السلام ٥٣

من قصد اليه رجل من اخوانه مستجيراً ــ امام صادق عليه‌السلام ١٩٧

من كانت له دار فاحتاج مؤمن الى سكناها امام صادق عليه‌السلام ١٩٦

من كتم صومه قال [الله] عز و جل للملائكته: امام صادق عليه‌السلام ١٢٩

والذى بعث محمدا بالنبوة و عمل روحه الى الجنة امام صادق عليه‌السلام ١٨٩

و الملك لا تشاهده حواسكم ... ـ امام حسن عسكرى عليه‌السلام ـ ١٦

...و ان الله برأفته و لطفه ايضا و كلهم بعباده ــ امام صادق عليه‌السلام ٥٣

و كل سيئة امرت باثباتها الكرام الكاتبين اميرالمؤمنين عليه‌السلام ١٠٧

و كل ملك الموت بقبض الارواح الآدميين ابن عباس ١٢٠

و لو لا تقوتيك لم يقووا و لو لا تثبيتك لم يثبتوا ـ اميرالمؤمنين عليه‌السلام ٤٣

و منهم الثابتة فى الارضين السفلى اقدامهم و... ــ اميرالمؤمنين عليه‌السلام ـ ٣١

و يعصى الله و ترضون اميرالمؤمنين عليه‌السلام ـ ١١١

هو ان يبشراه بالجنة عند الموت يعنى محمد ــ امام صادق عليه‌السلام ـ ١٧٠

يا اسمع السامعين، يا ابصر الناظرين، و يا ـ امام حسين عليه‌السلام ـ ١٨٩

يا يونس!من حبس حق المؤمن اقامه الله امام صادق عليه‌السلام ـ ١٩٦

كتابنامه

١. قرآن مجيد، ترجمه آيه اله الهى قمشه اى و استاد فولادوند.

٢. نهج البلاغه، ترجمه دكتر شهيدى و دكتر على شيرواني.

٣. ابن ابى الحديد، عبدالحميد، شرح نهج البلاغه، چ ٢، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٣٨٧ ق.

٤. ابن عربى، محى الدين، الفتوحات المكيه، دار صادر، بيروت، بى تا.

٥. جعفرى، محمد تقى، ترجمه و تفسير نهج البلاغه، چ ٥، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران، ١٣٧٣ ش.

٦. شجاعى، محمد، عروج روح، مقدمه و تدوين محمد رضا كاشفى، چ دوم، كانون انديشه جوان، تهران، ١٣٨٣ ش.

٧. شجاعى محمد، مواقف حشر، مقدمه و تدوين محمدرضا كاشفى، چ دوم، كانون انديشه جوان، تهران، ١٣٨٣ ش.

٨. شجاعى محمد، تجسم عمل و شفاعت، مقدمه و تدوين محمدرضا كاشفى، چ دوم، كانون انديشه جوان، تهران، ١٣٨٣ ش.

٩. شجاعى محمد، قيام قيامت، مقدمه و تدوين محمدرضا كاشفى، چ دوم، كانون انديشه جوان، تهران، ١٣٨٣ ش.

١٠. شجاعى محمد، معاد يا بازگشت به سوى خدا، چاپ ٢، شركت سهامى انتشارات،‌ تهران، ١٣٧١ ش.

١١. صدوق، محمد بن على، التوحيد، تعليق سيد هاشم حسينى طهرانى، موسسه النشر الاسلامى، قم، بى تا.

١٢. طباطبايى، علامه سيد محمد حسين، رسائل توحيدى، ترجمه و تحقيق على شيروانى هرندى، چ اول، الزهرا، تهران، ١٣٧٠ ش.

١٣. طباطبايى، سيد محمد حسين، الميزان، چ ٢، موسسه العلمى للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٢ ق/ ١٩٧٢ م.

١٤. عياشى، ابى النصر محمد بن مسعود، تفسيرالعياشى، چ اول، موسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤١١ ق.

١٥. قمى، ابوالحسن على بن ابراهيم بن هاشم، تفسيرالقمى، با اعداد سيدطيب موسوى جزايرى، چ٢، دارالكتاب، قم ١٤٠٤ق.

١٦. كلينى رازى، ابوجعفر محمد بن يعقوب بن اسحق، اصول كافى، ترجمه و شرح سيد جواد مصطفوى، دفتر نشر و فرهنگ اهل بيت، تهران، بى تا.

١٧. مجلسى، محمدباقر، بحارالانوار، چ٢، دارالكتب الاسلاميه، تهران، بهار ١٣٦٤ ش.

١٨. محمدى رى شهرى، محمد، ميزان الحكمه، چ١، مكتب الاعلام الاسلامى، قم، ١٣٦٢ ش.

١٩. مفيد، محمدبن نعمان، منصفات الشيخ المفيد (ج٤، اوائل المقالات). الموتمر العالمى لافيه الشيخ المفيد، قم، ١٤١٣ ق.

٢٠. مولوى، محمد جلال الدين، مثنوى معنوى، به همت رينولد الين نيكلسون، مولا، تهران، ١٣٦٠ ش.

# پى نوشت ها

 (۱) -انبياء (۲۱)، آيه ۲۶ و ۲۷

(۲) -۷۲/۵/۲۹

(۳) -بحارالانوار ، ج۵۹ ، ص ۱۹۱، ح۴۸

(۴) -همان، ص ۱۷۱،ح۱

(۵) -همان، ص ۱۷۴، ح۴

(۶) -مريم (۱۹)، آيه ۱۷

(۷) -امام حسن عسكرى نيز در قسمت ديگرى از روايت قبل فرمود: «و لو شاهدتموه بان يزداد فى قوى ابصاركم لقلتم ليس هذا ملكا بل هذا بشر»؛ «و اگر با افزايش كيفى در قواى ديدگانتان توانستيد ملائكه را مشاهده كنيد، هر آينه خواهيد گفت: آن ملك نيست بلكه انسان است». بحار الانوار، ج۵۹ ، ص ۱۷۱، ح ۱. و نيز نگا: انعام /آيه ى ۸ و ۹. [ك]

(۸) -انبياء (۲۱)، آيه ى ۲۶

(۹) -اين مسأله در گفتارهاى بعدى روشن تر خواهد شد. [ك]

(۱۰) -انبياء (۲۱)، آيه ى ۲۷

(۱۱) -تحريم (۶۶)، آيه ى ۶

(۱۲) -براى اطلاع تفصيلى نگا: مصنفات الشيخ المفيد (اوائل المقالات)، ج۴، ص ۷۱؛ ترجمه و تفسير نهج البلاغه، ج۱۶، ص ۴۵-۵۴ و ج ۱۸، ص ۱۶۳ و ۱۶۴؛ بحارالانوار، ج۵۶، ص ۳۱۵؛ شرح ابن ابى الحديد، ج۱، ص ۹۱ و۹۲؛ الميزان، ج۱۴، ص ۲۷۵ و ۲۷۶ و ج ۱۹، ص ۳۳۴ و ۳۳۵. [ك]

(۱۳) -انبياء (۲۱)، آيه ى ۲۶

(۱۴) -تحريم (۱۹)، آيه ى ۶

(۱۵) -چنانكه در روايتى آمده است: «خلق الله المشية بنفسها و خلق الاشياء بالمشية» ؛ «خداوند مشيت را به تنهايى آفريد و سپس اشياء را با آن خلق كرد»: توحيد صدوق، باب ۱۱، ص ۱۴۸، ح ۱۹. [ك]

(۱۶) -چنان كه امام صادق عليه‌السلام فرموده است: «ما خلق الله خلقا اكثر من الملائكة» ؛ «خداوند هيچ مخلوقى را بيشتر از ملائكه خلق نفرمود»: ميزان الحكمة، ج ۹، ص ۱۹۳، ح۱۸۷۰۴ و نيز نگا: تفسير قمى، ج۲، ص ۲۰۶. [ك]

(۱۷) -صافات (۳۷)، آيه ۱۶۴ و ۱۶۵

(۱۸) -تكوير (۸۱)،آيات ۱۹-۲۱

(۱۹) -فاطر (۳۵)، آيه ى ۱

(۲۰) -نهج البلاغة، خطبه ى اوّل

(۲۱) -همان، خ۱۱۲: «كيف يصف الله من يعجز عن صفة مخلوق مثله». [ك]

(۲۲) -فصلت (۴۱)، آيه ۳۰ و ۳۱

(۲۳) -۷۲/۵/۲۹

(۲۴) -اشاره به تحريم (۶۶)، آيه ى ۶. [ك]

(۲۵) -اشاره به زمر (۳۹)، آيه ى ۷۳. [ك]

(۲۶) -اشاره به انبياء (۲۱)، آيه ى ۱۰۳. [ك]

(۲۷) -مرحوم استاد فرد بزرگ و بزرگوارى بود، خدا ايشان را رحمت كند و ما را از انفاس قدسى اش بى بهره نسازد. اگر به مزار مبارك ايشان رفتيد، از آنجا كه وى نزد خداوند متعال منزلت دارد -چرا كه او سلطنت فقر داشت -حتماً حوائج خويش را مطرح كنيد. آنجا محل نزول رحمت و دعا مستجاب تر و در واقع در مظان استجابت دعا است

(۲۸) -ص (۳۸)، آيه ى ۷۵

(۲۹) -رسائل توحيدى ، ص ۱۹۲. [ك]

(۳۰) -بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۱۸۴، ح۲۶

(۳۱) -يونس (۱۰)،‌آيه ى ۳

(۳۲) -مثنوى، دفتر دوم، ابيات ۲۶۱۴-۲۶۲۴

(۳۳) -نهج البلاغه، خطبه ى اوّل

(۳۴) -انبياء (۲۱)، آيه ى ۱۹ و ۲۰

(۳۵) -فصلت (۴۱)، آيه ى ۳۸

(۳۶) -بحار الانوار، ج۵۹، ص ۱۷۵ و ۱۷۶، ح۶؛ نهج البلاغه، خ ۱۰۹، (با كمى تفاوت). [ك]

(۳۷) -انعام (۶)، آيه ى ۶۱

(۳۸) -۷۲/۶/۵

(۳۹) -فرازى از دعاى كميل. [ك]

(۴۰) -سبأ (۳۴)، آيه ى ۲۱

(۴۱) -هود (۱۱)، آيه ى ۵۷

(۴۲) -شوروى (۴۲)، آيه ى ۶

(۴۳) -انعام (۶)، آيه ى ۶۱

(۴۴) -بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۱۸۴، ح۲۵

(۴۵) -همان، ص ۱۹۶، ح۶

(۴۶) -از آثار نور سخن ها گفته شده است؛ ولى حقيقت آن هنوز ناشناخته است؛ حتى نور حسى كه پرتوى از آن نور فراحسى و حقيقى است براى بشر امروز مرموز، مهم و پيچيده است و تنها ظواهر و آثار آن را تا حدى مى شناسد

(۴۷) -اصول كافى، ج۲، ص ۴۲۳، (چاپ قديم)؛ ج۴، ص ۱۵۳-۱۵۴، ح۱، (چاپ جديد). [ك]

(۴۸) -رعد (۱۳)، آيه ي۱۱

(۴۹) -۷۲/۷/۱۲

(۵۰) -همان

(۵۱) -ابراهيم (۱۴)، آيه ى ۲۷

(۵۲) -به نقل از: الميزان، ج۱۲، ص ۶۴. [ك]

(۵۳) -همان، ص ۶۴ و ۶۵. [ك]

(۵۴) -پرسش و پاسخ برزخى، به نحوى است كه شخص را به شک و ترديدى مى اندازد تا هر چه در درون آدمى است، بيرون كشيده شود و تمام ابعاد فكرى و باطنى او مشخص شود. (براى مطالعه بيشتر نگا: عروج روح، از همين قلم، ص ۸۵ -۹۲). [ك]

(۵۵) -روم (۳۰)، آيه ى ۱۰

(۵۶) -محمد (۴۷)، آيه ى ۲۵

(۵۷) -«ذلك بانهم آمنوا ثم كفروا فطبع على قلوبهم فهم لا يفقهون»: منافقون (۶۳) آيه ۳. [ك]

(۵۸) -و چه نيكو گفته است مولانا: (صبر و خاموشى جذوب رحمت است/ وين نشان جستن نشان علت است/ انصتوا بپذير تا بر جان تو/ آيد از جانان جزاى انصتوا (مثنوى، دفتر سوم، ابيات ۲۷۲۵ و ۲۷۲۶) [ك])

(۵۹) -حج (۲۲)، آيه ى ۵۴

(۶۰) -۷۲/۷/۲۵

(۶۱) -طه (۲۰)، آيه ى ۵۰

(۶۲) -يونس (۱۰)، آيه ى ۳۵

(۶۳) -حج (۲۲)، آيه ى ۵۴

(۶۴) -مريم (۱۹)، آيه ى ۷۶

(۶۵) -طه (۲۰)، آيه ى ۸۲

(۶۶) -اصول كافى، ج۲ ، ص ۲۶۶ (چاپ قديم)؛ و ج۳ ، ص ۳۶۶، ح۱ (چاپ جديد). [ك]

(۶۷) -ق (۵۰)، آيه ى ۱۷ و ۱۸

(۶۸) -مجادله (۵۸)، آيه ۲۲

(۶۹) -اصول كافى، ج۲، ص ۲۶۶ (چاپ قديم )؛ و ج۳ ، ص ۳۶۸ و ۳۶۹ ، ح ۳ (چاپ جديد). [ك]

(۷۰) -علامه طباطبايى قدس‌سره معتقد بودند: اين روح همان روح ايمان است كه همراه يك فرشته مى باشد و در برخى روايات گفته شده است كه روح القدس فرشته است و مؤمن را تقويت و هدايت مى كند. روايتى نيز در خصوص اين روح وارد شده است: «عن ابى خديجة قال: دخلت على ابى الحسن عليه‌السلام ؛ فقال لى: ان اللَّه تبارك و تعالى ايد المؤمن بروح منه تحضره فى كل وقت يحسن فيه و يتقى، و تغيب عنه فى كل وقت يذنب فيه و يعتدى، فهى معه تهتز سرورا عند احسانه و تسيخ فى الثرى عند اسائته... ثم قال: نحن نؤيد الروح بالطاعة لله و العمل له»؛ «ابو خديجه گويد: خدمت حضرت ابوالحسن عليه‌السلام رسيدم، به من فرمود: خداى ) -تبارك و تعالى ) -مؤمن را به وسيله روحى از جانب خود تاييد كند و هر زمان كه مؤمن نيكى كند و تقوى پيش گيرد، آن روح نزد او حاضر است. و هر گاه گناه و تجاوز کند، آن روح در آن زمان غايب شود. پس آن روح با مؤمن است و در زمان احسان و نيكى او از شادى به جنبش آيد و هنگام بد رفتارى اش در زمين فرو رود... سپس فرمود: ما (اهل بيت) آن روح را به وسيله اطاعت خدا و عمل براى او تاييد مى كنيم»: (اصول كافى، ج۳ ، ص ۳۶۹، ح۱)

(۷۱) -فصلت (۴۱)، آيه ى ۴۴

(۷۲) -اشاره به آيه ى «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشيَةِ اللَّهِ...»، حشر (۵۹) آيه ى ۲۱. [ك]

(۷۳) -بقره (۲)، آيه ى ۲۶۸

(۷۴) -۷۲/۸/۷ (مصادف با شهادت حضرت زهرا (سلام الله عليها)

(۷۵) -طلاق (۶۵)؛ آيه ى ۲ و۳

(۷۶) -همان، آيه ى ۳

(۷۷) -بقره (۲)، آيه ى ۲۶۱

(۷۸) -همان، آيه ى ۲۶۸

(۷۹) -الميزان، ج۲ ، ص ۴۰۴

(۸۰) -توبه (۹)، آيات ۲۰-۲۲

(۸۱) -همان ، آيه ى ۲۴

(۸۲) -همان، آيه ى ۱۲۳

(۸۳) -انفال (۸)، آيه ى ۱۱ و ۱۲

(۸۴) -حج (۲۲)، آيه ى ۴

(۸۵) -انعام (۶)، آيه ى ۱۲۱

(۸۶) -همان ، آيه ى ۱۱۲

(۸۷) -اعراف (۷)، آيه ى ۵۶

(۸۸) -نگا: بحارالانوار، ج۶، ص ۱۳۷، ح۴۲. [ك]

(۸۹) -حج (۲۲)، آيه ى ۴

(۹۰) -انعام (۶)، آيه ى ۳۸

(۹۱) -فتوحات مكية، ج۳ ، ص ۵۵ و ۵۶، باب ۳۱۴

(۹۲) -انفطار (۸۲)، آيات ۱۰-۱۲

(۹۳) -۷۲/۱۰/۶ (مصادف با ولادت حضرت على عليه‌السلام )

(۹۴) -نگا: همين نوشتار ) -گفتار اوّل. [ك]

(۹۵) -براى فهم بهتر كتابت عمل نگا: مواقف حشر، از همين قلم، صص ۲۹ - ۳۹، و تجسم عمل و شفاعت، از همين قلم، صص ۴۶-۷۳. [ك]

(۹۶) -تفسير عياشى، ج۲، ص ۳۲۸، ح۳۴. [ك]

(۹۷) -كهف (۱۸)، آيه ى ۴۹

(۹۸) -نگا: بحارالانوار، ج ۵، باب هفدهم، ص۳۲۵. [ك]

(۹۹) -نگا: همان، باب چهارم، ص ۱۴۰، ح ۸ و باب هفدهم، ص ۳۲۱، ح۲ و ۵ و ۲۱. [ك]

(۱۰۰) -نهج البلاغه، خطبه ى ۲۷. [ك]

(۱۰۱) -زمر (۳۹)، آيه ى ۴۲

(۱۰۲) -۷۲/۱۰/۲۰ (مصادف با روز مبعث)

(۱۰۳) -سجده (۲۲)، آيه ى ۱۱

(۱۰۴) -اين چهار فرشته عبادتند از: ميکائيل، اسرافيل، عزرائيل و جبرئيل. [ک]

(۱۰۵) -انعام (۶)، آيه ى ۶۱ و۶۲

(۱۰۶) -نحل (۱۶)، آيه ي۳۲

(۱۰۷) -نگا: بحارالانوار، ج ۶، باب ۵، ص ۱۴۳، ح ۸. [ک]

(۱۰۸) -همان، ج ۵۹، ص ۲۶۴، ح۵۳

(۱۰۹) -غافر (۴۰)، آيه ى ۷

(۱۱۰) -۷۲/۱۲/۲۲ (مصادف با عيد سعيد فطر)

(۱۱۱) -براى مطالعه ى بيشتر در اين خصوص نگا: قيام قيامت، از همين قلم، صص ۷۸ - ۸۴ و معاد يا بازگشت به سوى خدا، از همين قلم، ج اول، صص ۸۷ - ۱۲۳. [ك]

(۱۱۲) -شورى (۴۲)، آيه ى ۵

(۱۱۳) -غافر (۴۰)، آيه ى ۷

(۱۱۴) -بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۱۹۰، ح۴۴

(۱۱۵) -همان، ص ۱۹۱، ح ۴۹

(۱۱۶) -همان، ص ۱۹۶، ح۶۱

(۱۱۷) -نساء (۴)، آيه ى ۹۷

(۱۱۸) -۷۳/۱/۸

(۱۱۹) -نساء (۴)، آيه ى ۹۷

(۱۲۰) -نهج البلاغة، خطبه ۱۰۹

(۱۲۱) -انعام (۶)، آيه ى ۹۳

(۱۲۲) -انفال (۸)، آيه ى ۵۰

(۱۲۳) -نحل (۱۶)، آيه ى ۲۸ و ۲۹

(۱۲۴) -از اين رو دست بر دعا برداشته و هم زبان با مولانا زمزمه كنيم: (يا كريم العفو ستار العيوب/ انتقام از ما مكش اندر ذنوب/آنچه در كوى است ز اشياء و آنچه هست/ وانما جان را بهر حالت كه هست /گر سگى كرديم اى شير آفرين/شير را مگمار بر ما زين كمين (مثنوى، دفتر پنجم، ابيات ۱۱۹۷ - ۱۱۹۹). [ك])

(۱۲۵) -تحريم (۶۶)، آيه ۶

(۱۲۶) -۷۳/۱/۲۳

(۱۲۷) -همان

(۱۲۸) -زمر (۳۹)، آيه ۶۹

(۱۲۹) -همان، آيه ۷۱

(۱۳۰) -غافر (۴۰)، آيه ۴۹ و ۵۰

(۱۳۱) -مطففين (۸۳)، آيه ۱۵

(۱۳۲) -زخرف (۴۳)، آيه ى ۷۴ - ۷۸

(۱۳۳) -نگا: بحارالانوار، ج ۸، باب ۲۴، ص ۲۸۴. [ك]

(۱۳۴) -مدثر (۷۴)، آيه ى ۳۰ و ۳۱

(۱۳۵) -حاقه (۶۹)، آيات ۳۰-۳۴

(۱۳۶) -فصلت (۴۱)، آيات ۳۰-۳۲

(۱۳۷) -۷۳/۲/۱۸

(۱۳۸) -مريم (۱۹)، آيه ى ۵. [ك]

(۱۳۹) -همان، آيه ى ۳۳. [ك]

(۱۴۰) -بحارالانوار، ج۶، ص ۱۵۸، ح۱۸

(۱۴۱) -يس (۳۶)، آيه ى ۵۸

(۱۴۲) -يونس (۱۰)، آيه ى ۲۵

(۱۴۳) -بحارالانوار، ج۶، ص ۱۵۹، ح۱۹

(۱۴۴) -فصلت (۴۱)، آيات ۳۰-۳۲

(۱۴۵) -ناگفته نماند ترس امامان معصوم عليهم‌السلام و انسان هاى كامل ومؤمنان مطمئن، ترس مثبت و ارزشى است؛ زيرا خوف آنان از عظمت خداوند متعال است؛ نه مثل وحشت ما وابستگان به دنياى مادي. به بيان ديگر حضرت حق در قلب اولياى الهى، تجلّى كرده و موجب هيبت همراه به شوق مى شود. در حقيقت هيبت و بزرگى خوف، از تجلّى عظمت و ادراك آن است. دل عاشقان خداوند متعال، در هنگام ملاقات با حضرت دوست - كه با مرگ سر فصلى از آن آغاز مى شود - مى تپد و وحشتناك و ترسناك مى شود. اين خوف غير از ترس هاى معمولى است كه ديگران از مرگ دارند. ترس و اضطراب افراد عادى، به جعت تعلّقات مادى و دنيوى و نيز ناآگاهى و عدم آشنايى با سنن و قوانين جديد عوالم پس از مرگ و قيامت است؛ ولى ترس بزرگانى چون امام حسن مجتبى عليه‌السلام ، به جهت تجلّى مقام حضرت احديت در هنگام مرگ و پس از آن است. از اين رو امام حسن عليه‌السلام يكى از دلايل گريستن خود را «هول المطلع» مطرح مى فرمايد. [ك]

(۱۴۶) -بحارالانوار، ج۶، ص ۱۵۹، ح۲۲

(۱۴۷) -دهشت و اضطرابى كه در حال تجلى مقام حضرت احديت در مقام مرگ و پس از آن براى اولياء الهى و مقربان درگاه ربوبى دست مى دهد. [ك]

(۱۴۸) -نحل (۱۶)، آيات ۳۱-۳۲

(۱۴۹) -يونس (۱۰)، آيات ۶۳-۶۴

(۱۵۰) -بحارالانوار، ج۶، ص ۱۵۳، ح۸ .

(۱۵۱) -به نقل از: الميزان، ج۱۰، ص ۹۹ .

(۱۵۲) -همان .

(۱۵۳) -يونس (۱۰)، آيات ۶۲-۶۴ .

(۱۵۴) -۱۳۷۲/۲/۲۲ش .

(۱۵۵) -بحارالانوار، ج۶، ص۱۵۳ و ۱۵۴، ح۹ .

(۱۵۶) -در اين حال ندا کننده اى از درون عرش پروردگار بلند مرتبه به او ندا مى کند - به طورى که هم او مى شنود و هم تمام کسانى که در حضور برزخى او هستند مى شنوند - : «يا ايتها النفس المطمئنة الى محمد و وصيته و الائمة من بعده ارجعى الى ربک راضية بالاية مرضية بالثواب، فادخلى فى عبادى مع محمد و اهل بيته و ادخلى جنتى غير مشوبة»؛ «اى نفسى که در برابر محبت و ولايت حضرت رسول و على و ائمه بعد از او آرام گرفتى و سکونت دل به دست آورده؛ رجوع کن به پروردگارت در حالى که به ولايت راضى هستى و به افاضه ى ثواب، مورد پسند و اختيار خدا واقع شده اي. پس داخل شو در زمره ى بندگان خاص من محمد و اهل بيت او و داخل شو در بهشت خالص بدون شائبه کدورت و ناراحتى و رنجي». نگا: بحارالانوار، ج۶، صص۱۶۲ و ۱۶۳. [ک]

(۱۵۷) -نگا: همان، ج۶، باب۶، ص۱۶۷، ح۴۰. [ک]

(۱۵۸) -يونس (۱۰)، آيات ۶۲-۶۴

(۱۵۹) -۷۳/۳/۱ (مصادف با عيد سعيد قربان)

(۱۶۰) -بحارالانوار، ج۶، ص ۱۸۷ و ۱۸۸؛ ح۲۱

(۱۶۱) -ق (۵۰)، آيه ۱۷

(۱۶۲) -فجر (۸۹)، آيات ۲۷-۳۰

(۱۶۳) -اصول كافى ، ج۳، ص ۱۲۱، ح۱

(۱۶۴) -ذاريات (۵۱)، آيات ۱۵) -۱۹

(۱۶۵) -اصول كافى، ج۴، ص ۷۲ و ۷۳، ح۱

(۱۶۶) -همان، ص ۷۳ ، ح۲

(۱۶۷) -همان، ص ۷۳ و ۷۴، ح۳

(۱۶۸) -همان، ص ۷۴، ح۴

(۱۶۹) -انبياء (۲۱)، آيات ۱۰۱) -۱۰۳

(۱۷۰) -۷۳/۳/۵ (مصادف با ولادت امام هادى عليه‌السلام )

(۱۷۱) -نمل (۲۷)، آيه ۸۷

(۱۷۲) -زمر (۳۹)، آيه ۶۸

(۱۷۳) -در اين خصوص نگا: قيام قيامت، از همين قلم، صص ۳۲-۳۷. [ك]

(۱۷۴) -«... و انما هى نفسى اروضها بالتقوى لتأتى آمنة يوم الخوف الاكبر ... »: نهج البلاغه، نامه ى ۴۵. [ك]

(۱۷۵) -انبياء (۲۱)، آيات ۱۰۱ - ۱۰۳

(۱۷۶) -رعد (۱۳)، آيات ۱۹ - ۲۴

(۱۷۷) -اشاره به : اعراف (۷)، آيه ى ۱۷۲. [ك]

(۱۷۸) -فاطر (۳۵)، آيه ى ۲۸

(۱۷۹) -نگا: الميزان، ج۱۱، ص ۳۵۰، ح۱-۴. [ك]

(۱۸۰) -نگا: همان، ح۵. [ك]

فهرست مطالب

[پيش درآمد 2](#_Toc508888292)

[گفتار يكم چيستى فرشتگان 5](#_Toc508888293)

[انگيزه ى بحث از فرشتگان 5](#_Toc508888294)

[شناخت ملائكه 6](#_Toc508888295)

[يك. ملائكه موجودات غير مادى 6](#_Toc508888296)

[تمثل ملائكه 8](#_Toc508888297)

[دو. ملائكه داراى كرامت ذاتى 9](#_Toc508888298)

[سه. ملائكه واسطه هاى فيض حق 10](#_Toc508888299)

[شبهه و پاسخ آن 11](#_Toc508888300)

[ملائكه، وراى قوانين 13](#_Toc508888301)

[چهار. ملائكه داراى مراتب وجودى 16](#_Toc508888302)

[حقيقت «جناح» ملائكه 18](#_Toc508888303)

[گفتار دوم انواع فرشتگان 22](#_Toc508888304)

[يك. وسايط فيض 23](#_Toc508888305)

[دو. فرشتگان شيدا 23](#_Toc508888306)

[سه. فرشتگان عبادت كننده 27](#_Toc508888307)

[گفتار سوّم فرشتگان حفظ كننده 31](#_Toc508888308)

[فرشتگان «حفيظ» در امور دنيوى 31](#_Toc508888309)

[گفتار چهارم فرشتگان حفظ كننده 38](#_Toc508888310)

[فرشتگان «حفيظ» در امور معنوى 38](#_Toc508888311)

[دلايل قرآنى 40](#_Toc508888312)

[ايمان و طاعت؛ مرز حفظ 41](#_Toc508888313)

[گفتار پنجم فرشتگان و هدايت هاى الهى 46](#_Toc508888314)

[فرشتگان هادى 46](#_Toc508888315)

[مراحل هدايتهاى ربوبى 46](#_Toc508888316)

[تأمل در مرحله ى دوم 49](#_Toc508888317)

[گفتار ششم فرشتگان و تصديق عملى 53](#_Toc508888318)

[تصديق عملى و فرشتگان 53](#_Toc508888319)

[چند نمونه 53](#_Toc508888320)

[شياطين و تکذيب عملى 58](#_Toc508888321)

[چند برداشت 60](#_Toc508888322)

[گفتار هفتم فرشتگان و كتابت اعمال 65](#_Toc508888323)

[فرشتگان و نگارش اعمال 65](#_Toc508888324)

[كيفيت نوشتن فرشتگان 66](#_Toc508888325)

[دو نكته 68](#_Toc508888326)

[گفتار هشتم فرشتگان و قبض روح 73](#_Toc508888327)

[فرشتگان و قبض روح 73](#_Toc508888328)

[شواهد قرآنى 74](#_Toc508888329)

[جناح فرشتگان قابض 76](#_Toc508888330)

[گفتار نهم فرشتگان و غفران الهى 79](#_Toc508888331)

[سبقت رحمت الهى بر غضبش 79](#_Toc508888332)

[فرشتگان و غفران الهى 80](#_Toc508888333)

[شواهد اين امر 81](#_Toc508888334)

[گفتار دهم فرشتگان عذاب 86](#_Toc508888335)

[فرشتگان عذاب و مواقف 86](#_Toc508888336)

[مرگ و برزخ 87](#_Toc508888337)

[فرشتگان عذاب و قيامت 94](#_Toc508888338)

[شواهد اين انگاره 94](#_Toc508888339)

[مالك، خازن اصلى دوزخ 98](#_Toc508888340)

[نوزده نگهبان 99](#_Toc508888341)

[گفتار دوازدهم فرشتگان رحمت 102](#_Toc508888342)

[فرشتگان رحمت و مواقف 102](#_Toc508888343)

[خطرات و تهديدات مواقف 103](#_Toc508888344)

[نزول فرشتگان رحمت در مواقف 106](#_Toc508888345)

[بشارت صاحبان ولايت مطلقه در مواقف 109](#_Toc508888346)

[فرشتگان رحمت 112](#_Toc508888347)

[موقف مرگ و فرشتگان رحمت 113](#_Toc508888348)

[مرگ انسان ها از ديدگاه اميرمؤمنان عليه‌السلام 113](#_Toc508888349)

[حضور معصومان در هنگام سكرات مرگ 115](#_Toc508888350)

[گفتار چهاردهم فرشتگان رحمت 120](#_Toc508888351)

[شرايط نزول فرشتگان رحمت 121](#_Toc508888352)

[حقيقت ورع 124](#_Toc508888353)

[كمك به برادران ايمانى 125](#_Toc508888354)

[عواقب شوم كمك نكردن به برادران ايمانى 126](#_Toc508888355)

[گفتار پانزدهم فرشتگان رحمت 129](#_Toc508888356)

[قيام قيامت و فرشتگان رحمت 129](#_Toc508888357)

[شاهد قرآنى 131](#_Toc508888358)

[نزول فرشتگان رحمت در بهشت و بهشت ها 132](#_Toc508888359)

[ويژگى هاى اصحاب دل 134](#_Toc508888360)

[فهرست آيات 138](#_Toc508888361)

[فهرست روايات 142](#_Toc508888362)

[پى نوشت ها 146](#_Toc508888363)

[فهرست مطالب 155](#_Toc508888364)